

شیوه مناظرات انبیا و امام صادق علیه السلام

مؤلف : سیده فاطمه حسینی میرصفی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

سر آغاز

به نام خدا

این وجیزه به بار نشسته ای است که با «بضاعتی مزجاة»، مناهج «مناظرات» آسمانفرست های الهی و پیشوای «گفتمان شناسی»، صادق آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در گوهر ناب «حقیقت یابی» سرآمد بوده اند را، بررسی کرده ام. اما این جویبار اندیشه، راه به سرچشمه جوشان دانش اندیشی و دانش باوری نمی بُرد مگر با اشارات، راهنمونی ها و الطاف بی منتهای الهی که همواره مدد رسانم بوده تا همراه با پرندگان خلیل به پرواز درآیم و با نغمه های آسمانی پیامبران به ذکر ناب «آدم» بودن برخیزم.

هر خوشه که از خرمن دانش و معرفت برچیده ام، در یادم ماناترین یاد کرد عطر آگینی است که همواره سپاسمندیم از الطاف کریمانه الهی نکاستنی خواهد بود. لذا این کتاب تقدیم می شود به «آسمانفرست»هایی که پیش از آسمانی شدن، بهترین اهل زمین بودند و به «بازماندگان رسولانی» که در غیبت وحی آوران، عصرها را به عطر یاد آنان آراستند و نگذاشتند زمین از رایحه دلپذیر آسمان بی نصیب ماند. و به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام بنیانگذار مکتب جعفری، او که در مناظره هایش، در وسعت بخشی به وجود، عظمت رسانی به روح، گستردگی دادن به جان، بصیرت آموزی به خرد، روشنی بخشی به دل، طهارت دهی به وجدان و جهت دهی به حضور؛ اثری بی بدیل و ماندگار یادی بی نظیر داشته است. و به پدر و مادر عزیزم که در روزان و شبانِ سراسر زندگانیم، دست بوس و یادمند بزرگی و کرامتشان خواهم بود.

مقدمه

تبلیغ افکار، عقاید و روشهای مختلف آن، شیوه ای مرسوم و عقلایی است که همواره مورد استفاده تمامی مذاهب و مکاتب مادی یا معنوی بوده است. رسالت بزرگ پیام آوران خدا «ابلاغ» پیام سعادت بخش الهی به انسان ها بوده است. آنان در این راه هر نوع سختی را تحمل کردند تا با رساترین صدا، فطرت های خداجو را بیدار نمایند.

در ادیان الهی و مکاتبی که انبیا ارائه داده اند، تبلیغ از ویژگیهای مشترکی برخوردار است. در ادیان آسمانی علاوه بر اینکه پیامبران خود بنیانگذار تبلیغ و هدایت کننده آن بودند، همه آنها از یک مبدأ مشترک مأمور ابلاغ رسالت خود بوده و از جهت هدف نیز دچار تشقت نبوده اند؛ یعنی همه انبیا از آغاز تا پایان پیدایش ادیان الهی به دنبال هدایت بشر از ضلالت و جهل به سوی عبودیت خدای سبحان، برقراری عدالت، اصلاح فسادها و رفع ظلم و ستم حاکم بر جوامع بشری بوده اند.

انبیای الهی و همچنین ائمه معصومین علیهم السلام که ادامه دهندگان رسالت عظیم هدایت می باشند، در طول زندگانی افتخارآمیز خود به منظور دعوت الی الله و سوق دادن انسانها به صفات و رفتارهای نیکو، شیوه های متنوعی را به کار گرفته اند که هر یک در جای خود تأثیر بسزایی بر شخصیت و رفتار انسانها بر جای نهاده است.

تبلیغ به شیوه های مختلف انجام می پذیرد که بر اساس آیه 125 سوره نحل، «جدال أحسن» و «مناظرات برهانی دور از مغالطه» یکی از انواع آن است. مناظره از بنیادهای استوار دین اسلام است که قرآن کریم ضمن بیان سرگذشت انبیا، ابعاد و شیوه های آن را بیان داشته است. این شیوه تبلیغی، اثری

عظیم در شناساندن حقانیت شریعت محمدی ﷺ و تفهیم لزوم پیروی از آن را در پرسشگران بی غرض داشته است.

تأثیر مناظره و بحث در تأیید جبهه حق و تضعیف باطل تا پایه ای است که هارون الرشید بعد از شنیدن مناظره هشام گفت :

فو الله للسان هذا أبلغ في قلوب الناس من مائة ألف سيف⁽¹⁾

به خداوند سوگند زبان این شخص کارسازتر از صد هزار شمشیر در قلوب مردم است.

مناظره و جدال احسن در دین اسلام همچون دیگر ادیان آسمانی، جنبه ای حیاتی از دین و وسیله ای کارآمد در ابطال و دفع شبهاتی است که صاحبان مذاهب و اندیشه های انحرافی ایجاد می کنند.

سرسلسله مبلغین اسلامی بعد از پیامبر ﷺ، اهل بیت هستند که با واگذاری مسئولیت امامت و جانشینی رسول خدا، از سوی خداوند متعال به آنان - که یا مستقیماً توسط پیامبر اکرم صورت می گرفت و یا به وصیت و نص امام معصوم علیه السلام مأموریت ابلاغ رسالت الهی را عهده دار شدند.

مناظره از ابزارهای مهم رشد فکری، شکوفایی نیروی بیان، اراده و ایمان می باشد و امام صادق علیه السلام مباحثه و مذاکره را عامل شکوفایی و موجب حیات علم و دانش می داند.

ائمه اطهار در طول دو قرن حضور پس از رحلت پیامبر اسلام، همواره اسوه و سرمشق مؤمنین بوده اند. مورخین و علما به ویژه شیعیان به جمع آوری و تدوین سیره اهل بیت اقدام نموده اند و در این راستا عده ای به سیره نقلی و عده دیگر به سیره تحلیلی آنها پرداخته اند و تاریخ پرفراز و نشیب زندگی این پیشوایان هدایت را به نگارش درآورده اند.

بعد از رسول اکرم که اسوه کامل مکتب اسلام و احیاگر راستین زیر بنایی ترین اصل شرایع الهی یعنی توحید و شرک زدایی است، اهتمام امامان معصوم به مناظره و تشویق و تأیید آنان از شایستگی همچون «هشام بن حکم»، نشانی گویا از ارزش شیوه مناظره است.

با وجود آنکه ائمه هدی علیهم السلام، حجت خدای تعالی و نور واحدند و هدف مشترکی را دنبال می نمودند، به واسطه شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دوران زندگی هر یک از آنان که برحسب زمان و مکان با یکدیگر تفاوت داشته است، دارای خط مشی های متفاوت با یکدیگر بودند.

با توجه به این که سیره انبیا و نیز ائمه هدی باید همواره الگوی ما باشد، لذا بررسی و تحلیل زوایای گوناگون سیره ایشان ضروری و روش های مختلف انبیا و ائمه اطهار در راه رسیدن به هدف، یعنی پاسداری از مرزهای مکتب و حفظ و نگهداری آن، دارای اهمیت ویژه ای است، به مصداق سخن گرانبهای حضرت علی علیه السلام درباره قرآن که فرمودند:

ذَلِكِ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْتَقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي
وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ⁽²⁾

آن کتاب خدا قرآن است پس از آن بخواهید تا سخن بگوید چرا که آن هرگز سخن نمی گوید. اما من شما را از آن خبر می دهم. بدانید که در قرآن علم آینده و حدیث گذشته است. درد شما را درمان است و راه سامان دادن کارتان در آن است.

بر آن شدم مناظره و شیوه های مختلف آن را در سیره انبیا با توجه به آیات قرآن و نیز شیوه های مناظرات امام صادق علیه السلام را با استفاده از متون تاریخی و روایی بررسی و تحلیل نمایم.

با بررسی های مقدماتی مشاهده شد مناظرات و رویارویی هایی از انبیای عظام در قرآن کریم و ائمه هدی با دگراندیشان در زمینه های مختلف، در منابع روایی و حدیثی ما ثبت و ضبط شده و در این زمینه میراث جاودانه ای برای رهپویان راه حق و هدایت جویان وجود دارد. از سوی دیگر با توجه به این که مناظره همچون دیگر روشهای تبلیغی، اصول و مبادی خاصی دارد که باید آداب و موازین آن رعایت شود تا موفقیت حاصل آید، لذا از راه بررسی و تحلیل مناظرات انبیای عظام در قرآن کریم و امام جعفر صادق، راه و روشهای مناظره استنباط و استخراج گردید؛ چرا که فراگیری و آشنایی با سیره انبیا و امامان معصوم و نیز نحوه برخورد ایشان با گروههای مختلف فکری و اعتقادی در جامعه، جهت اجرای شیوه های رفتاری آنان در عصر حاضر، لازم و ضروری است.

بخش اول : کلیات

فصل اول : مناظره چیست؟

الف. معنای لغوی

مناظره، واژه ای عربی و از ریشه نَظَرُ نَظَرًا، مَنظَرًا، مَنظَرَةً است.⁽³⁾ اصل معنای «النَّظَرُ» دیدن با چشم می باشد.

صاحب مقاییس اللغة ضمن اشاره به این معنا، اضافه می نماید که این کلمه توسعه معنایی یافته است⁽⁴⁾ و در نتیجه همین توسعه معنایی، به مفهوم تدبیر و تفکر در یک امر نیز به کار رفته است.⁽⁵⁾

مناظره در ادب فارسی به معنی «جدال کردن»، «با هم بحث کردن»، «با هم سؤال و جواب کردن»، «با هم نظر کردن؛ یعنی فکر کردن در حقیقت و ماهیت چیزی»، «مجادله و نزاع با همدیگر» و نیز «بحث با یکدیگر در حقیقت و ماهیت چیزی»،⁽⁶⁾ به کار رفته است.

ب. معنای اصطلاحی

مناظره، مکالمه و گفت و گویی دو طرف است (Dialogue) که هر یک با استدلال و ارائه براهین سعی می کند برتری و فضیلت خویش را بر دیگری به اثبات برساند.⁽⁷⁾ مناظره نیز مانند مفاخره، در اساس، حماسه است؛ زیرا در آن، بین دو چیز بر سر برتری و فضیلت خود بر دیگری، نزاع و اختلاف لفظی درمی گیرد و هر یک با استدلالاتی خود را بر دیگری ترجیح می دهد و سرانجام یکی مغلوب یا مجاب می شود.⁽⁸⁾

در لسان العرب آمده است :

المناظرة أن تناظر أخاك في أمر إذا نظرتما فيه معا كيف تأتيا.⁽⁹⁾

مؤلف کشف که این اصطلاح را از دید منطقی بررسی و تعریف کرده است، از کلمه «مطلوب» استفاده می کند تا شامل موضوعات مختلف بشود:

هی علم يُعرف به کیفیت آداب اثبات المطلوب، نفيه أو نفی دلیله...⁽¹⁰⁾

مؤلف فرهنگ اصطلاحات ادبی (فارسی - اروپایی)، مناظره را به عنوان معادل «Debate» ثبت کرده و در این باره می نویسد:

و آن مناظره میان دو طرف است که راجع به مسائل اخلاقی، سیاسی، مذهبی، قانونی و نظایر آنها به تبادل نظر پردازند و قضاوت نهایی توسط فرد سومی که بین دو طرف به حکمیت می پردازد، بیان شود.⁽¹¹⁾

راغب اصفهانی درباره مناظره می گوید:

المناظرة المباحثة و المباراة فی النظر و استحضر کلّ ما یراه ببصیرته، و النظر البحث و هو أعمّ من القیاس لانّ کلّ قیاس نظر و لیس کلّ نظر قیاساً⁽¹²⁾

مناظره عبارت است از گفت و گو و نکته بینی طرفینی رو در رو، و به میان آوردن هر آنچه به آن معتقد است. او نظر را عبارت از کاوش می داند و می گوید نظر نیست به قیاس اعم است؛ زیرا هر قیاسی، نظر است ولی هر نظری، قیاس نیست.

صاحب اقرب الموارد نیز می گوید:

مناظره علمی است که به وسیله آن، آداب طرق اثبات مطلوب و نفی آن، یانفی دلیل آن با خصم، شناخته گردد یا علمی است که در آن قوانین مباحثه مندرج است.⁽¹³⁾

صاحب نفایس الفنون در تعریف دیگری می نویسد:

مناظره، نظر است به بصیرت از جانب مستدل به وسایل، در نسبت واقعه میان دو چیز از برای اظهار صواب.

در ادامه این تعریف می نویسد:

نظر را به بصیرت قید کردیم؛ چرا که نظر به چند معنی دیگر آمده است، و قید اظهار صواب را آورده ایم تا مجادله و مغالطه از این تعریف خارج شود؛ چرا که مجادله و مغالطه برای الزام خصمند نه چیز دیگر و اگر بخواهند که مناظره همه این موارد را در بر بگیرد، باید قید الزام خصم را در تعریف بیاورند.⁽¹⁴⁾

با توجه به این که جدل نیز نوعی مناظره و رویارویی فکری است، بعضی چون مرحوم مظفر در کتاب المنطق، ضمن بحث از جدل، گاهی مناظره را به جای جدل به کار می برد.⁽¹⁵⁾

بنابراین نام مناظره، جلساتی را در ذهن تداعی می کند که در آن حداقل دو نفر در حضور فرد یا افرادی به عنوان داور (حکم) درباره موضوعی بحث می کنند. مناظره بدین معنا همان است که علی پاشا صالح، در کتاب «آداب المناظره»، آن را «مناظره رسمی» نامیده است.⁽¹⁶⁾ این نوع مناظره از قدیم الایام در میان فارسی زبانان معمول بوده و به ویژه بعد از اسلام رواج بیشتری یافته است. برای به سامان آوردن آن و پرهیز از مغالطه ها و سفسطه ها از میان ایرانیان، دانشمندانی چون ابوعلی سینا و خواجه نصیر الدین طوسی به تنظیم قواعد علم منطق اهتمام ورزیدند.⁽¹⁷⁾

مناظره به این معنی که ما آن را مناظره واقعی (حقیقی) می نامیم، از قدیم الایام بین صاحبان ملل و نحل هم وجود داشته است و همچنان که اشاره شد، کتابهایی که درباره منطق تألیف شده، به منظور پیشگیری از خطا در مباحث، تدوین گردیده است و در تاریخ علوم، مناظرات زیادی در هر علمی، به ویژه در علوم مذهبی و کلامی، گزارش شده است.

هدف مناظره

بنابر آنچه در تعریف مناظره گذشت می توان گفت این موضوع یکی از انواع ادبی است که بر اساس گفت و گو بین دو طرف یا بیشتر، درباره موضوعی شکل می گیرد که در آن هر یک از طرفین، مطالب و دلایلی را برای اثبات مدعای خود بیان می کند. موضوع مناظره ممکن است مسائل علمی، عقیدتی، اخلاقی، اجتماعی و... باشد. در برخی از مناظره ها رسیدن به حقیقت یک امر دنبال می شود.

هدف از مناظره همیشه «بیان برتری خود (یک طرف) بر دیگری» نیست. هدف اصلی مناظره های رسمی، رسیدن به حقیقت یک امر است؛ بر خلاف مجادله ها که هدف از آنها، اسکات خصم و غلبه بر او است. اما این هدف همیشه در مناظره ها لحاظ نمی شود. یکی از اهداف مناظره آموزش است؛ آموزشی غیر مستقیم که به دلیل شیوه خاص مناظره در اذهان ماندگار است.⁽¹⁸⁾

فواید مناظره

مهمترین فایده مناظره، فایده آموزشی آن است. آموزش علوم مختلف، دین، عقاید، اخلاق و... در مناظره از یک سو کلیه اطلاعات راجع به موضوعی جمع آوری می شود و از سوی دیگر با بیان آن منتشر می شود.

اهمیت این آموزش ها نیز در آن است که اولاً، چون نتیجه بحث و استدلال است، در اذهان ماندنی است و ثانیاً، به دلیل غیر مستقیم بودن، پذیرفتنی تر و جذاب تر است. ارزش بلاغی مناظره در حین پیام دهی غیر مستقیم آن است. همچنین مناظره عامل و انگیزه تمایل و گرایش افراد به علم و دانش است؛ زیرا اگر علاقه به سیادت و حبّ جاه از دل و فکر مردم بیرون برود، علوم و دانش ها دچار فرسودگی می گردد. یکی دیگر از فایده های مناظره این است

که محاسن و معایب مسئله یا موضوع مورد بحث آشکار می شود و در نتیجه امکان توسعه و تکامل آن فراهم می آید. همچنین مناظره به منظور بازیافتن دقیق مآخذ و اسناد علم و آگاهی صورت می گیرد. ذهن انسان از مجرای چنین مناظره ای، ورزیده شده و جان و روح آدمی نیرومند می گردد. اگر مناظره کننده آداب مناظره را رعایت کند و آفات و نتایج سوء مناظره نادرست را شناسایی و مراعات نماید، بحث و مناظره او با رعایت شرایط آن و احتراز از آفات ذکر شده، فواید و عواید سودمندی را که عبارت از رغبت و گرایش به علم و دانش است، به دنبال خواهد داشت. (19)

نقش مناظره در تکامل علوم و معارف

تاریخ نشان می دهد که تکامل علوم، به ویژه معارف عقلی بشر در پرتو مباحثات علمی، تضارب آرا و تعاطی افکار تحقق یافته است و ثمره آن، رشد و شکوفایی فرهنگ جوامع مختلف می باشد. در آثار اسلامی نیز در این امر تأکید شده است تا آنجا که حضرت علی علیه السلام فرمودند:

آرا و نظرات خود را بر یکدیگر عرضه دارید تا رأی صحیح از آن پدید آید. در همین راستا نیز امام صادق علیه السلام، مباحثه و مذاکره علمی را عامل شکوفایی و موجب حیات علم و دانش می داند. اصولاً لازمه حق جویی و حسن حقیقت طلبی، تلاش برای کشف حقیقت را میان نظرات متفاوت و مختلف است.

استوارت میل، فیلسوف انگلیسی در زندگی نامه خود نوشت :

بارها گفته ام و باز می گویم از تاریخی که در مناظرات شرکت جستم، افکار بدیع و مستقلی پیدا کردم و آغاز قوه ابتکار و استدلال من از همان روز است.

(20)

گام نهادن در وادی مناظره، نیازمند تحمل زیاد، سعه صدر فراوان، دیدگاه وسیع و منطق قوی در برابر نظرات دیگران است؛ زیرا هیچ کس نمی تواند جز با منطق و برهان، دیدگاه خود را بر دیگری تحمیل نماید. جامعه شیعه در بین الملل اسلامی با آزادی اجتهاد و فتح باب مناظره از امتیاز خاصی برخوردار می باشد. حتی درباره مجتهدان و استنباط کنندگان احکام الهی، بر این باور است که «للمخطی ء اجر واحد»، یعنی: اگر مجتهد با تلاش و جستجوگری به جایی نرسیده باشد، بلکه به اشتباه نیز منجر شده باشد، مأجور و معذور خواهد بود؛ زیرا نهایت تلاش و توان خود را در جهت استنباط به کار برده است. اگر به مقصود دست پیدا می کرد، دو اجر داشت: یکی به خاطر بذل جهد و دیگری به یمن رسیدن به هدف. (21)

تاریخچه تحول مناظره

هر نظریه تازه ای معمولاً مخالفت طرفداران نظریه یا نظریه های قبلی را در پی دارد. این مخالفت ها اگر به صورت بحثی رو در رو ابزار شود، حالت مناظره پیدا می کند. با این دید شاید بتوان سابقه مناظره را به زمانی برد که بشر موفق به تکلم هم بوده است. یکی از رسمی ترین شیوه های بحث و استدلال، «روش مناظره» است. این روش از دیر زمان مرسوم بوده و امروز هم با نظم و اسلوب خاصی معمول است.

سابقه مناظره در ادبیات عربی بیشتر به دوره اسلامی و بعد از آن بر می گردد. در قرآن کریم، به طور غیر مستقیم به این مسئله اشاره شده و به مسلمانان تکلیف شده که در جدال ها به صورت «أحسن» رفتار نمایند.

سقراط حکیم برای ابطال نظریات سوفسطاییان از این شیوه بهره جست. مرحوم فروغی نیز بر این باور است که علم منطق، زاده اندیشه های سوفیست

هاست. با این که سقراط در موضوع مجادله و مناظره زحمات زیادی کشیده، با آمدن ارسطو، این امر سر و سامانی پیدا کرد. وی کتابهای زیادی نوشت، از جمله کتاب «طوبیقا»، که در جدل و روش مجادله و ردّ سوفسطایی ها است، ولی به دلیل محو و نابود شدن آثار قدما نمی توان گفت چه نوع سخنوری و فن مناظره در ایران رایج بوده است. در اخبار و آثار آمده است که دینداران ایران زمین از جمله آرمان هایی که از خدا تمنا داشتند، اسب های تندرو، فرزندان دلیر و زبان آور بوده است. حتی در آثار پهلوی پیش از اسلام کتابی نوشته شده موسوم به «درخت آسوریک»، در مناظره بین «نخل» و «بز» که مرحوم بهار آن را ترجمه کرده است. در مقدمه دیوان مرحوم پروین اعتصامی به صورت پرسش و پاسخ، مناظره گونه ای نوشته شده است و تذکر داده که این شیوه از قدیم مخصوص ادبیات شمال و غرب ایران بوده است و پس از ظهور اسلام، فیلسوفان بزرگ ایران گام های بلندی در این راه برداشته اند. ⁽²²⁾

در آغاز قرن دوم هجری در اثر رابطه مسلمانان با ملت های دیگر و ترجمه کتاب های یونانی و ایرانی به عربی و نفوذ فرهنگ بیگانه، تمایلات ملحدانه و جریانات انحرافی ظهور یافت. ملحدان می کوشیدند در مکه و مدینه، سفر و حضر، مسجد پیامبر و کلیه اماکن مقدّس دیگر به ترویج اندیشه های باطل خود پردازند، ولی هرگز تأثیر تشنج آمیزی به وجود نمی آمد. امام صادق علیه السلام با سعه صدر و حوصله عجیبی به ردّ اشکالات ماده گرایان می پرداخت.

مفضل بن عمر، از اصحاب امام صادق، می گوید: شبی در باغی میان قبر و منبر نشسته بودم و در فکر شرف و کرامت هایی بودم که خداوند به رسول الله صلی الله علیه و آله اعطا کرده، ناگهان ابن ابی العوجا از راه رسید و در نقطه ای نشست که سخنان او را می شنیدم، به یکی از اطرافیانش می گفت صاحب این قبر (رسول

خدا) به کمال عزّت و قدرت دست یافته است. دوستش گفت: فیلسوفی بود که ادعای مرتبه و منزلت بزرگی داشت.

ابن ابی العوجأ گفت: سخن درباره این پیغمبر را رها کن که علقم درباره او حیران و اندیشه ام درباره او به تحیر و گمراهی کشیده شده است. درباره موضوعی حرف بزن که قابل گفت و گو باشد. وی از آغاز پیدایش پدیده ها سخن به میان کشید و گمان می کرد که پدیده ها خود به خود به وجود آمده اند و هیچ دست تدبیر و سازنده و مدبری در آن سهم نبوده است. موجودات بدون تدبیر وجود یافته اند و جهان بر همین اساس و منوال بوده و خواهد بود.

مفضل می گوید: از خشم و عصبانیت نتوانستم خود را نگه دارم. گفتم: ای دشمن خدا، در آیین حقّ به الحاد گرفتار آمدی و خداوند سبحان را منکر شدی، خدایی که تو را به بهترین شکل آفریده و به کامل ترین وجه پرداخته و متحوّل ساخته تا بدین مرتبه رسیده ای، اگر در خویشتن خویش بیندیشی و احساسات لطیف و فطرت پاکت را تصدیق کنی، دلایل ربوبیت، آثار صنع و شواهد جلال و قدس را در خلقت خود روشن خواهی یافت و براهینش را آشکار خواهی دید.

ابن ابی العوجأ گفت: ای مفضل، اگر اهل کلام باشی با تو سخن می گویم و اگر دلیلت روشن شد مدعایت را می پذیرم و از تو پیروی خواهم کرد و اگر از اهل کلام نیستی، ما را با تو سخنی نیست و اگر از یاران جعفر بن محمد هستی، او هرگز با ما چنین سخن نمی گوید و با شیوه تو با ما مجادله نمی کند. او سخنان ما را بیش از آنچه شنیده ای، شنیده است ولی در مقام گفت و گو هرگز دشنامی به ما نداده و نقدی نکرده است. او همواره بردبار، با وقار و عاقل و استوار است. به سخن ما گوش فرا می دهد، کلام ما را می شنود و به حرف ما توجه می کند. وقتی فکر می کنیم که حجت و دلایل و مدعای خود را خوب و

کامل گفته ایم، حجت ما را با دلایلی ساده و خطابه ای کوتاه، ابطال می سازد، ما را به پذیرش دلیل خود وادار می کند، عذر ما را منتفی می سازد و دیگر ما نمی توانیم به او پاسخی بدهیم. پس اگر از اصحاب او هستی همچون او با ما سخن بگو. ⁽²³⁾

فصل دوم : جدل چیست؟

الف. معنای لغوی

ماده «ج د ل» علی رغم اشتقاقات مختلف، به معنای واحدی برمی گردد که عبارت است از: استواری، استحکام و شدت. ⁽²⁴⁾
راغب هم اصل آن را از «جَدَلْتُ الحَبْلَ»، یعنی «أَحْكَمْتُ فِتْلَهُ» دانسته است. او در ادامه می نویسد:

الجدال المفاوضة علی سبیل المنازعة و المغالبة ⁽²⁵⁾

گفت و گو به شیوه کشمکش و برتری جویی را جدل نامند.

مرحوم مظفر درباره معنی این واژه می نویسد:

سختی و ستیزه جویی در خصومت و دشمنی به وسیله گفتار که غالباً با به کار بستن نیرنگ که گاهی دور از عدل و انصاف است، همراه می شود؛ لذا شریعت مقدس اسلام آن را نهی نموده است؛ به ویژه در ایام حج (فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج) ⁽²⁶⁾ و اعتکاف. ⁽²⁷⁾

ب. معنای اصطلاحی

جدل در اصطلاح دارای دو مفهوم است: یکی مطلق و کلی که در تمام علوم به کار می رود و دیگری مفهوم خاص که مراد از آن یکی از اقسام صناعات خمسّه منطوق است که عبارتند از: برهان، جدل، خطابه، مغالطه و شعر. پس

جدل به یک معنا از فروع علم مناظره است و در اصطلاحات فقهی به کار می رود و به معنای دیگر، از گونه های قیاس در علم منطق است.⁽²⁸⁾

شیخ طبرسی در معنی جدل می نویسد:

جدل عبارت از منصرف کردن خصم است از روش و مذهبش به وسیله دلیل و برهانی که برای او اقامه می شود.

همچنین در معنی **و جادلهم بالّتی هی أحسن**⁽²⁹⁾ می نویسد:

با آنها به وسیله نیکوترین چیزی که داری، مناظره کن و آنها را با وفق و مدارا و آرامش، از فکر و عقیده ای که دارند منحرف نما.⁽³⁰⁾

جدل به معنای عام

جدل در این معنا، همان رویارویی هایی است که به هدف غلبه یافتن و اسکات خصم به کار گرفته می شود و در همین معناست که مرحوم مظفر مناظره را با جدل مترادف می داند.⁽³¹⁾ ابن خلدون می گوید:

جدل در اصطلاح استدلال های فقهی عبارت از شناختن آداب مناظره ای است که میان پیروان مذاهب فقهی و جز آنان روی می دهد... جدل عبارت از شناسایی قواعد، حدود و آداب استدلالی است که به وسیله آن انسان به حفظ عقیده یا بطلان آن، رهبری شود؛ خواه آن رأی از فقه باشد، یا از علوم دیگر.⁽³²⁾

جدل به معنای خاص

جدل در این اصطلاح به عنوان دومین صنعت از صناعات پنجگانه در منطق محسوب می شود. مرحوم مظفر می نویسد:

جدل صنعتی است علمی که به وسیله آن قادر شوند بر اقامه حجت از مقدمات مسلمة⁽³³⁾ بر هر مطلوبی که بخواهند و محافظت هر وضعی که اتفاق افتد بر وجهی که نقض بدان متوجه نشود بر حسب امکان.⁽³⁴⁾

بنابر این چون جدل عبارت است از بحث و سؤال و جواب میان دو فرد به گونه ای خاص، لذا کسی که از عقیده ای دفاع می کند «حافظ وضع» یا «مجیب» نامیده می شود. از آنجایی که از دلیل و عقیده ای که به آن ملتزم است، دفاع می کند، حافظ وضع است و به خاطر این که به سؤال های خصم خود پاسخ می دهد، مجیب است. این فرد همواره تلاش می کند به امری ملزم نشود. فردی که می خواهد عقیده او را نقض کند، «سائل» یا «ناقض وضع» نامیده می شود و تلاش می کند وضعی را خراب نماید.

انواع جدل

با توجه به این که جدل از عناوینی است که در فرهنگ قرآنی و روایی گاهی با مذمت و نکوهش همراه بوده و خداوند نیز آن را به عنوان پاسخ گویی به شیوه های جدلی معاندین و دشمنان اسلام به پیامبر دستور فرموده تا جدال را به کار گیرد نه به شیوه ای که آنها از آن استفاده می کردند، بلکه دستور داده تا «جدال أحسن» نماید و در این صورت به جدل، رنگ هدایتی و حق جوئی را بخشیده است؛ لذا دو نوع جدل داریم که عبارتند از: 1. جدل به أحسن، 2.

جدل به غیر أحسن

1. جدال به أحسن

امام صادق علیه السلام در پاسخ شخصی که تصور می کرد جدال به طور کلی حرام و ممنوع است، فرمودند: جدال به غیر أحسن در اسلام نهی شده است، ولی آیا نشنیده اید که قرآن می فرماید:

و لا تجادلوا أهل الكتاب إلا بالتي هي أحسن⁽³⁵⁾

و با اهل کتاب جز به شیوه جدال أحسن بحث و مجادله نکنید.

و آیا نخوانده ای که فرمود:

ادع إلی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی أحسن (36)

ای رسول مردمان را با حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت نما و با بهترین شیوه با آنها مناظره کن.

و حال چگونه است که می گویی خداوند جدال را مطلقاً حرام نموده است؟ در صورتی که خداوند می فرماید:

و قالوا لن یدخل الجنة إلیّا من کان هوداً أو نصاری تلک أمانیهم قل هاتوا برهانکم إِنْ کنتم صادقین (37)

گفتند: هرگز به بهشت راه نیابند جز یهودیان و نصاری. ای پیامبر بگو این فقط آرزوی شماست. بگو برهان خود را بیاورید اگر راستگو هستید.

خداوند متعال آوردن برهان و دلیل را شاهد و گواه راستی و صحت گفتارشان قرار داد و دست یافتن به علم را بر اقامه برهان متوقف نمود. آیا جز در جدال به احسن، برهان آورده می شود؟

حضرت پس از توضیح جدال به غیر احسن فرمودند: اما جدال به احسن همان است که خداوند به پیامبرش امر فرمود تا با کسی که رستاخیز و پس از مرگش را انکار می کند، به مجادله برخیزد. خداوند می فرماید:

و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم (38)

و (آن فرد مشترک) برای ما مثلی (جاهلان) زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت این استخوان های پوسیده را باز چه کسی زنده می کند؟

خداوند متعال در ردّ حرف او به پیامبر ﷺ فرمود:

قل یحییها الذی أنشأها أوّل مرّة و هو بکلّ خلق علیم (39)

بگو آن خدایی آنها را زنده می کند که اول بار حیات شان بخشیده، و او به هر خلقتی داناست.

آیا کسی که از هیچ، او را آفریده از این که پس از پوسیدگی آن را بازگرداند، عاجز است؟ اما آغاز آن نزد شما سهمگین تر و دشوارتر است از بازگرداندنش.

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمودند، خداوند متعال چنین فرمود:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ ⁽⁴⁰⁾

آن خدایی که از درخت سبز (تر و تازه) برای انتفاع شما آتش قرار داده است تا وقتی که بخواهید، برافروزید.

یعنی زمانی که خداوند آتش سوزاننده را در درخت سبز و تازه پنهان ساخت و سپس آن را بیرون کشید، به شما فهماند که بر بازگرداندن استخوان پوسیده توانمندتر است. پس از آن فرمود:

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ⁽⁴¹⁾

آیا آن خدایی که آسمان ها و زمین را آفرید، بر آفرینش مانند شما قادر نیست که چون مُردید شما را زنده گرداند؟ آری البته قادر است و او آفریننده داناست.

امام صادق علیه السلام می فرماید: در این هنگام که خلقت آسمان ها و زمین در پندارها و توان شما نسبت به بازگرداندن شیء پوسیده عظیم تر و فراتر است، پس چگونه است که کار عجیب تر و دشوارتر در نزد خودتان را بر خدا روا می دارید، ولی کار آسان تر در نزد خودتان که اعاده شیء پوسیده است را برای خداوند قادر، روا نمی دارید؟

سپس فرمودند: این جدال به احسن است؛ چرا که کوتاه نمودند و قطع بهانه کافران و از بین بردن شبهه آنها در آن روشن است. ⁽⁴²⁾

با توجه به این روایت، اگر مناظره در راستای از بین بردن بهانه کافران صورت پذیرد، مطلوب و مُستحسن است. عذر و بهانه کافران به خاطر جهل و ناآگاهی، نداشتن حجت و برهان، بی پاسخ ماندن سؤالات و... است که همه آنها در یک مناظره برهانی و هدفدار قابل رفع می باشد.

در جدال حقّ، هدف تحقیر طرف و اثبات تفوق و پیروزی بر او نیست، بلکه هدف نفوذ در افکار و اعماق روح او است. به همین دلیل شیوه مجادله به احسن با جدال باطل در همه چیز متفاوت است. لذا شخص مجادله کننده برای نفوذ در طرف مقابل، باید از وسایل زیر استفاده کند که در قرآن مجید اشارات جالبی به آنها شده است :

1. نباید اصرار داشته باشد که مطلب حقّ را به عنوان گفته او بپذیرد، بلکه اگر بتواند کاری کند که طرف مقابل آن مطلب را نتیجه فکر خود بداند، بسیار مؤثرتر خواهد بود. به تعبیر دیگر طرف مقابل فکر کند این اندیشه از درون وجود خودش جوشیده و فرزند روح او است تا به آن علاقه مند شود.

شاید سرّ این که قرآن مجید بسیاری از حقایق مهم، اعم از توحید، نفی شرک و مسائل دیگر را در قالب استفهام مطرح می کند و مثلاً بعد از ذکر دلایل توحید می گوید: «أإله مع الله⁽⁴³⁾؛ آیا با وجود خدای یکتا، خدایی هست؟» همین امر باشد.

2. باید از هر چیزی که حس لجاجت طرف مقابل را برمی انگیزد خودداری نمود. قرآن مجید می گوید:

و لا تسبّوا الذّین یدعون من دون الله فیسبّوا الله عدوا بغير علم...⁽⁴⁴⁾

و شما آنان که غیر خدا را می خوانند، دشنام ندهید، تا مبدا آنان هم از روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام دهند.

3. باید در بحث‌ها در مقابل هر کس و هر گروه نهایت انصاف را رعایت کرد تا آن طرف حس کند گوینده به راستی درصدد روشن کردن واقعیات است. به عنوان مثال هنگامی که قرآن از زیان‌های شراب و قمار سخن به میان می‌آورد، منافع جزئی مادی و اقتصادی آن را که برای گروهی حاصل می‌شود، نادیده نمی‌گیرد و می‌فرماید:

يسئلونك عن الخمر و الميسر قل فيهما اِثم كبير و منافع للناس و اِثمهما
أكبر من نفعهما⁽⁴⁵⁾

ای پیامبر از تو درباره حکم شراب و قمار می‌پرسند بگو در این دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است، اما زیان‌گناه آن دو بیشتر از سود آن هاست.

مسلمان این طرز سخن گفتن در شنونده تأثیر عمیق‌تری می‌بخشید.

4. باید در برابر بدی‌ها و کینه‌توزی‌ها مقابله به مثل نکند، بلکه طریق محبت، رأفت و گذشت را پیش بگیرد؛ چرا که «مقابله به ضد» در این گونه موارد تأثیر فوق‌العاده‌ای در نرم کردن قلب دشمنان لجوج دارد. چنانکه قرآن مجید می‌فرماید:

لا تستوی الحسنه و لا السيئة ادفع بالتي هي أحسن فإذا الذي بينك و بينه
عداوة كأنه وليّ حميم⁽⁴⁶⁾

نیکی و بدی یکسان نیست. (ای پیامبر) بدی را با بهترین روش دفع کن، در این هنگام آن کس که بین تو و او دشمنی است، گویی دوست صمیمی است.

2. جدال به غیر احسن

امام صادق عليه السلام می‌فرماید:

اما جدال به غیر أحسن این است که بر مسئله باطلی گفت و گو کنی و به امر باطل و بیهوده ای به تو اشکال شود و از دلیلی که خداوند برایت قرار داده است بهره نگیری. در این صورت یا قول طرف مقابل را انکار می کنی یا مطلب حقی را که او با آن، مدعای باطل خود را به کرسی می نشاند، منکر می شوی. در هر حال به خاطر ترس از این که نکند آن حرف حقّ علیه تو تمام شود، منکر حرف حقّ می شوی؛ چرا که راه خلاصی از این مخمصه را نمی دانی. لذا بر شیعیان ما حرام است که فتنه و بازیچه دست دیگر برادران یا غلط اندیشان قرار گیرند. غلط اندیشان و باطل گرایان در صدند نقطه ضعف های افراد را شناسایی کنند و آن را به عنوان دلیلی بر تأیید مطلب باطل خود تلقی نمایند. افراد ضعیف نیز به خاطر ضعفی که از فرد محقّ می بینند، به ضلالت کشیده می شوند.

حضرت در پایان گفتارشان در توضیح بیشتر جدال به غیر أحسن فرمودند:
اما جدال به غیر أحسن آن است که تو به دلیل عدم توانایی در تمیز و تشخیص بین حقّ و باطل، حقّ را انکار می کنی و طرف مقابل را با انکار حقّ از باطلش منصرف می سازی و این کار حرام است؛ زیرا تو هم مثل طرف مقابل باطل گرا شده ای. او حقّی را منکر شد و تو هم حق دیگری را انکار نمودی. (47)

قرآن و جدال أحسن

قرآن کریم به مثابه معتبرترین و قطعی ترین سند ادیان الهی، شیوه جدال را، اگر به صورت بهترین وجه باشد، تأیید کرده و دعوت مبلغان را بر آن استوار ساخته است:

ادع إلی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی أحسن

(48)

ای رسول به حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین روش با اهل جدل مناظره نما.

از آنجا که مناظره گاهی به جدل و ستیزه نامطلوب کشیده می شود و به جای دستیابی به حقیقت، به خصومت منتهی می گردد، قید «أحسن» را افزوده تا عالی ترین شیوه را به پیروانش بیاموزد. قرآن در مقام مجادله ناروا می فرماید:

قل هاتوا برهانکم إِنْ کنتم صادقین⁽⁴⁹⁾

بگو بر ادعای خود برهان و دلیلی بیاورید اگر راست می گوئید. قرآن کریم روح حَقّطَلَبی و پیروی از بهترین سخن را به پیروانش خاطر نشان کرده و می فرماید:

... فبشّر عباد# الَّذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه⁽⁵⁰⁾

بندگان را بشارت ده# آن بندگان که چون سخنی را بشنوند، از نیکوترین آن پیروی می کنند.

اسلام اجازه نمی دهد کسی در مباحث علمی و اعتقادی از جهل و گمان و تعبد کورکورانه استفاده کند:

و لا تقف ما لیس لک به علم إِنْ السَّمْع و البصر و الفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسؤلاً⁽⁵¹⁾

و هرگز بر آنچه علم نداری دنبال نکن چرا که چشم و گوش و دل همه مسؤل هستند.

از سوی دیگر با آیه «لا إکراه فی الدّین قد تبین الرّشد من الغی»⁽⁵²⁾؛ هیچ اکراه و اجباری در دین نیست. راه هدایت از گمراهی روشن و آشکار گردید» آزادی عقیده را اعلام کرده و همزمان از پویندگان معرفت می خواهد تعصبات ناروا، ترس، طمع و مصلحت اندیشی های شخصی را کنار بگذارند و با تجهیزات

کامل، رسالت هدایت مردم جهان را به عهده بگیرند و آنان را به خیر و سعادت دعوت نمایند و اگر حکمت و برهان مؤثر واقع نشد، از طریق مجادله احسن آنها را هدایت و اقناع نمایند.

این نوع مناظره، نه تنها با آزادی عقیده تعارض و تضادی ندارد بلکه مظهر وجود آزادی است. چون انسان ذاتاً حقیقت طلب و جستجوگر می باشد و همواره مایل است حق را بشناسد و در مقابل آن تسلیم شود. از این رو، بهترین راه عرضه نظرات از طریق مواجهه و تقادی آنهاست.

در مناظرات اسلامی هدف واقعی، برطرف ساختن موانع و کشف حقیقت می باشد و تنها ابزارهای وصول به حق و کشف حقایق، عقل، منطق، دلیل و برهان است و معیار صحت و سقم استدلال نیز مطابقت آن با واقع می باشد.

سرچشمه اصلی مجادله به باطل

با توجه به آیات قرآن کریم منشأ و سرچشمه اصلی مجادله به باطل می تواند موارد زیر باشد که عبارتند از:

1. پایمال نمودن حق و اثبات باطل

و يجادل الذين كفروا بالباطل ليدحضوا به الحق و اتخذوا آياتي و ما أنذروا

هزوا⁽⁵³⁾

و کافران با سخنان بیهوده و باطل می خواهند با شیوه جدل، حق را پایمال سازند و آیات مرا و آنچه را که برای اندازشان آمد، به استهزا گرفتند.

و جادلوا بالباطل ليدحضوا به الحق فأخذتهم فكيف كان عقاب⁽⁵⁴⁾

و با سخن بیهوده و باطل مجادله کردند تا حق را پایمال سازند سپس ما آنها را به کیفر کفر گرفتیم و چه سخت عقوبت نمودیم.

2. نداشتن دلیل و برهان

إِنَّ الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ
مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ⁽⁵⁵⁾

آنان که در آیات خدا بی هیچ حجت و برهانی راه انکار و جدل را پیمودند، جز تکبر و نخوت چیزی در دل ندارند که به آرزوی نفسانی هم نخواهند رسید. پس تو (از شرّ آن‌ها) به خداوند پناه ببر که او شنوا و بیناست.

3. جهالت

جهالت یکی از عوامل مجادله به باطل است.

لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرَ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ⁽⁵⁶⁾

البته خلقت آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر از آفرینش بشر است ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

در حالی که در آیات دیگر مسئله «کبر» مطرح شده بود. این دو رابطه نزدیکی با هم دارند؛ چرا که سرچشمه کبر، جهل و نادانی و نیز عدم شناخت قدر خود با مقدار علم و دانایی خویشتن است.⁽⁵⁷⁾

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ⁽⁵⁸⁾

و برخی از مردم از روی جهل و نادانی در کار خداوند جدل می‌کنند و از هر شیطان گمراه‌کننده‌ای پیروی می‌کنند.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ⁽⁵⁹⁾

و برخی از مردم از روی جهل و گمراهی و بدون هیچ کتاب و حجت روشن، در امر الهی به جدال می‌پردازند.

4. پیروی از وسوسه‌های شیطانی

... إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِيَّاهُ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِتَّكَمُوا

لمشركون⁽⁶⁰⁾

و همانا شیاطین، دوستان خود را سخت و سوسه می کنند تا با شما به مجادله
برخیزند و اگر از آنها پیروی کنید همانا شما مشرک خواهید شد.

5. عناد با حق و اصرار بر باطل

و يعلم الَّذِينَ يَجادلون فِي آياتنا ما لهم من محيص (61)

و آنان که در آیات ما راه جدل را می پیماند بدانند که برای آنها از قهر و
عذاب ما هیچ مفرّ و نجاتی نیست.

يجادلونك فِي الحقّ بعد ما تبين كأنما يساقون إلى الموت و هم ينظرون (62)

آنان در حکم حق با تو مجادله کردند بعد از این که حق روشن و آشکار
گردید. گویی آنها را به سوی مرگ می کشند و آنها به چشم می بینند.

6. کبر و غرور

إنّ الَّذِينَ يَجادلون فِي آيات الله بغير سلطان آتاهم إن في صدورهم إلاً کبر

ما هم ببالغیه فاستعد بالله إنّه هو السّمیع البصیر (63)

آنان که در آیات خدا بی هیچ حجت و برهانی راه انکار و جدل را پیمودند،
جز تکبر و نخوت چیزی در دل ندارند که به آرزوی نفسانی هم نخواهند رسید.
پس تو (از شرّ آن ها) به خداوند پناه ببر که او شنوا و بیناست.

سرنوشت ستیزه جویان مغرور

خداوند متعال در قرآن کریم سرنوشت کسانی را که در آیات الهی به مجادله
برمی خیزند و در برابر دلایل نبوت و محتوای دعوت انبیا سر تسلیم فرود نمی
آورند، ترسیم کرده است. آنجا که می فرماید:

آیا ندیدی کسانی که در آیات الهی مجادله می کنند چگونه از راه حقّ

منحرف می گردند.

گفتگوهای توأم با لجاجت و عناد، تقلیدهای کورکورانه و تعصب‌های بی پایه و اساس، سبب می‌شود که از صراط مستقیم به بیراهه کشیده شوند؛ چرا که حقایق تنها در پرتو روح حق جویی آشکار می‌گردد.

نکته قابل توجه این که خداوند متعال بارها از «مجادله کنندگان در آیات الهی» سخن به میان آورده است که در مواردی به صورت «إِنَّ الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ» مطرح شده و قرائن نشان می‌دهد که مقصود از «آیات الله» همان آیات نبوت و محتوای کتب آسمانی است. البته از آنجا که آیات توحید و مسائل مربوط به معاد نیز در کتب آسمانی مطرح بوده، آنها نیز در قلمرو مجادله آنها قرار داشته است.

این گونه افراد که آیات الهی را تکذیب کرده اند برای توجیه عقاید و اعمال زشت خود مرتباً به مجادله و گفتگوهای بی اساس می‌پردازند.⁽⁶⁴⁾ توجه به این نکته نیز لازم است که «یجادلون» به صورت فعل مضارع است که دلالت بر استمرار دارد.

فصل سوم: آداب و آفات مناظره

الف. شرایط و آداب بحث و مناظره

با توجه به این که مناظره در احکام دین، جزئی از دین است و شرایط، محل و زمان خاصی دارد هر کس که به مناظره مشغول می‌گردد، باید شرایط و آداب آن را رعایت نماید. همچنین اگر در این امر از گذشتگان خصوصاً اهل بیت علیهم‌السلام پیروی نماید، موفقیت‌هایی را به دست می‌آورد؛ چرا که اخذ کلیه علوم دینی از ایشان چه به صورت شفاهی، روایات وارده و یا به واسطه استنباط از اخبار و آثار و روایاتشان لازم و ضروری است؛ زیرا اهل بیت جز برای رضای خدا و طلب حق مناظره نمی‌کردند.

مناظره و تبادل فکر و نظر، به عنوان یکی از شیوه های تبلیغی، در صورتی که اصول، شرایط و ضوابط خاص آن رعایت شود، می تواند در راستای دعوت و تبلیغ به عنوان کاری مقدس و هدفدار، موفقیت هایی را حاصل نماید. هر کس برای خدا و در راه او مناظره نماید و هدفش جز به دست آوردن حق و اعتلای آن نباشد، دارای علایم و مشخصاتی است که از رهگذر آن، شروط و آداب مناظره روشن خواهد شد.

علمای اسلامی در جهت تحقق هدف تعالی آیه «ادع إلی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالّتی هی أحسن»⁽⁶⁵⁾ موارد و حدودی را تحت عنوان آداب و اصول مناظره ذکر کرده اند و حفظ و رعایت آنها را در مقدمه ورود به بحث مناظره لازم دانسته اند که در زیر به برخی از آنها اشاره می کنیم.

1. قداست هدف؛ اثبات حق و حق جویی

هدف از مناظره باید مقدس باشد. یعنی مقصود مناظره کننده باید اظهار و اثبات یک حقیقت باشد نه تظاهر، خود را مطرح کردن و ابزار حس غلبه و پیروزی. هدف و مقصود مناظره کننده باید رسیدن به حق و یافتن و نمایاندن آن باشد. منظور اهل بحث و مناظره نباید به کرسی نشاندن گفتار و نظریه خود و اظهار حق بودن خویشتن باشد. این گونه هدف گیری در بحث و مناظره، جدال و ستیزه تلقی می شود.

از نشانه های الهی بودن هدف مناظره این است که مناظره کننده جز در مواردی که امید تأثیر در طرف مقابل وجود دارد، وارد مناظره نگردد و اگر بداند طرف بحث او، سخن وی را نمی پذیرد، زیر بار حق نمی رود و بر رأی و نظر خود پافشاری می کند، اگر چه خطا و اشتباه او کاملاً روشن باشد، مناظره با او

جایز نیست، زیرا بر این گونه مناظرات، آفات و نتایج سوئی مترتب می گردد.
(66)

از دیگر اهداف مناظره روشن شدن نظرات باطل است. دو عقیده متضاد باید در مقام مجادله احسن و مناظره بررسی و نقد گردد تا بطلان یک عقیده و حق بودن نظریه دیگر معلوم گردد. در مقام مجادله، نباید انگیزه تحمیل عقیده و ارائه معلومات و اطلاعات منظور باشد؛ زیرا این گونه اهداف، مناظره را به جدال و مرأ می کشاند و خصومت و لجاجت را ایجاد می کند. در این صورت نه تنها ابهامات زایل نمی گردد، بلکه بر تاریکی ها و غموض آنها نیز افزوده می شود. مناظره کننده باید در به دست آوردن حق، همچون کسی باشد که دنبال گمشده خویش است؛ چرا که:

الحكمة ضالة المؤمن فحيثما وجد أحدكم ضالته فليأخذها⁽⁶⁷⁾

حکمت گم شده مؤمن است پس هر جا یکی از شما گم شده خود را یافت آن را برگیرد.

نباید در این که حق به دست او یا به دست شخص دیگری ظاهر می شود، فرق و امتیاز ببیند. بنابراین اگر طرف مقابل او در مناظره، وی را به اشتباهش آگاه ساخت و حق را برایش آشکار نمود، باید از او بپذیرد.⁽⁶⁸⁾

2. اولویت امر به معروف و نهی از منکر نسبت به مناظره

اشتغال به مناظره در صورتی درست است که وظایف و تکالیف دیگری که مهم تر از آن است، در میان نباشد. اگر مناظره درباره امر واجب به صورت مشروع برگزار گردد. به عنوان انجام یکی از واجبات کفایی محسوب می شود. اما اگر وظیفه و تکلیف دیگری که دارای وجوب عینی و یا کفایی و مهم تر از خود مناظره است در میان باشد، اقدام به مناظره جایز نخواهد بود.

از جمله این واجبات امر به معروف و نهی از منکر است که ممکن است مناظره کننده در مجلس مناظره با یک سلسله از منکرات مواجه گردد. همچنین گاهی مناظره کننده راجع به مسئله ای بحث و مناظره می کند که هیچ وقت برای کسی پیش نمی آید و یا به ندرت اتفاق می افتد. بنابراین مناظره باید در مورد مسائل مهمی صورت پذیرد و یا به مسائلی بپردازد که قریب الوقوع می باشد؛ چرا که مناظره در مسائل نادر، ریاضت فکری و استدلال و تحقیق بسیار می طلبد.

بر اساس مراتب امر به معروف و نهی از منکر، مناظره مطلوب و مستحسن مناظره ای است که مورد نیاز بوده و نسبت به سایر مسایل در اولویت قرار گیرد. مناظره باید به وقایع مهم دینی یا مسئله قریب الوقوع، اختصاص یابد. به عبارت دیگر باید موضوع مهم و حیاتی را محور قرار دهد نه یک امر جزئی و پیش پا افتاده؛ چرا که اگر هر مسئله کم ارزش و یا مسائلی که در آینده بسیار دور اتفاق می افتد، مورد بحث و مناظره قرار گیرد، موجب اتلاف وقت می گردد. همچنین اگر مسائل دینی مورد بحث قرار می گیرد، باید از جمله موضوعاتی باشد که طرفین صلاحیت بحث درباره آن را داشته باشند. در هر صورت مناظره باید سرنوشت ساز باشد. (69)

3. مناظره با افراد برجسته علمی

مناظره باید با افرادی صورت پذیرد که دارای استقلال علمی، صاحب نظر، برجسته و معروف باشند تا در صورتی که مناظره کننده طالب حق باشد، بتواند از بیاناتشان سودمند گردد. اکثر مناظره کنندگان از مناظره با دانشمندان چیره دست و بزرگان علم احتراز می جویند؛ چون می ترسند مبدا حق از رهگذر بیان آنها پدیدار و آشکار گردد. لذا علاقه دارند با اشخاصی که از لحاظ علمی

در درجه پایین تری قرار دارند مناظره کنند تا بتوانند افکار خود را بر چنین افرادی تحمیل نمایند. (70)

نیرنگی که صاحبان مسلک ها و مذاهب دارند، همواره شاگردان خود را برای مناظره به مصاف می فرستند تا در صورت محکومیت، بحث و گفت و گو به سرانجام مطلوب نرسد. بنابراین برای تثبیت حق باید با افراد بلند پایه و معروف به مناظره پرداخت تا مباحث به نتیجه مطلوب برسد.

4. داشتن اخلاص و انصاف در مناظره

مناظره کننده باید خود را داعی الی الله بدانند و پیوسته رسالت هدایتگری و روشنگری را در جهت اعتلای کلمه حق، بر دوش خود احساس کند و علم و دانش را با این هدف که با نابخردان درافتد، با دانشمندان به جدال و ستیزه برخیزد و یا نظر مردم را به خود معطوف سازد، فرانگیرد؛ بلکه در گفتارش پویایی همان اهدافی باشد که در پیشگاه خداوند متعال قرار دارد؛ چرا که آنچه نزد خداست، پایدار و فناپذیر است.

مناظره کننده نباید طرف مقابل خود را در مناظره در انتقال از دلیلی به دلیل دیگر و یا از سو الی به سو ال دیگر باز دارد، بلکه باید امکاناتی را به وجود آورد تا آنچه در ذهن خویش فراهم آورده به کار گرفته و آن را ارائه نماید و از خلال سخنان وی آنچه را مورد احتیاج او در رسیدن به حق و حقیقت است، استخراج نماید. همان طور که بیان شد هدف مناظره عبارت از رسیدن به حق است و اگر در ضمن مناظره به آن دست یافت، باید آن را بپذیرد و خدای متعال را سپاس گوید. (71)

5. رعایت ادب در مباحثه و رویارویی

مناظره باید در چارچوب اخلاق پسندیده انجام شود تا به ستیزه جویی و ناسزاگویی و تکفیر منتهی نگردد. برای یک مؤمن مقابله به مثل و فحاشی صحیح نیست، بلکه باید با اخلاق نیکو و پرهیز از درگیری ها طرف مقابل را متقاعد کرد تا اگر تفاهم حاصل نشد، دوری و تنازع هم ایجاد نشود. باید از کلمات محبت آمیز استفاده شود و مناظره با طرف مقابل محترمانه و مؤدبانه صورت گیرد.

مناظره کننده باید پیوسته از الفاظ محکم و قوی بهره گیرد و از به کارگیری الفاظ ناشایست پرهیزد، باید از عبارات رکیک و کنایات اهانت بار و امثال آن که موجب برانگیخته شدن انواع حساسیت و کینه توزی می گردد اجتناب نماید؛ چرا که در این صورت مناظره از حالت «أحسن بودن» خارج شده و به ستیزه جویی و دشمنی می انجامد.

مناظره کننده در هنگام بحث و گفت و گو صدایش را از حالت متعارف و معمول بلندتر نکند؛ زیرا این کار نشانه ضعف و مغلوبیت است. باید همواره با لحنی آرام و متین سخن بگوید تا گفتار او تأثیر بیشتری در طرف مقابل داشته باشد.

رعایت ادب و نزاکت در مناظرات اقتضا می کند که به سخنان یکدیگر دقیقاً گوش فرا داده و کلام همدیگر را قطع نکنند. ولو این که مقصود او را قبل از تمام شدن کلامش بفهمد. اخلاق مناظره ایجاب می کند طرفین به یکدیگر مجال سخن گفتن بدهند و تا مطلب طرف مقابل تمام نشده، کلامش را قطع نکنند، تا هم مقصود او را کاملاً بفهمد و هم این که محترمانه برخورد کرده باشد. دور از

ادب و نزاکت است که انسان در بین کلام دیگری حرف بزند. چه بسا ممکن است گفتار طرف مقابل مجمل و مبهم بماند و پاسخ با پرسش، تناسب پیدا نکند. تا بحث درباره یک موضوع به جایی نرسیده، وارد مبحث دیگری نشوند؛ چرا که در این صورت بحث‌ها با هم مخلوط شده و نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود.

6. اجتهاد مناظره کننده

بعضی معتقدند که مناظره کنندگان باید در فن مناظره مجتهد باشند، ولی گروهی پا را فراتر گذاشته و اظهار داشته‌اند که باید مجتهد و صاحب نظر باشند تا در همه مسائلی که پیش می‌آید بتوانند نظرات خود را بیان نمایند. لیکن حق این است که مناظره کننده در شیوه مناظره باید اجتهاد داشته باشد و در موضوعی که به مناظره گذاشته می‌شود تا سر حد اجتهاد پیش رفته باشد.

برای شرکت کنندگان در مناظره لازم است توان خود را در آوردن تمثیل و تشبیه تقویت نمایند، از اشعار و متون دینی، فلسفی، علمی و کلمات بزرگان و حوادث تاریخی نیز بهره گیرند. مناظره کنندگان باید بر محتوای بحث مسلط بوده و پیش از شرکت در جلسه، درباره موضوع بحث تحقیق کرده باشد و با ابعاد مختلف آن آشنا باشد تا در مقام گفت و گو به معضل مبهمی گرفتار نگردد و در سیر بحث متوقف نشود. مناظره آگاهی و مایه‌های علمی لازم دارد و گرنه به بن بست کشیده می‌شود. به همین جهت امام صادق علیه السلام بعضی از اصحابش را از مناظره کردن نهی می‌کرد.

ب. آفات و نتایج سوء مناظره نادرست

در این قسمت به آفات مناظره نادرست و نتایج سوء آن می‌پردازیم تا روشن شود که مجادله به غیر احسن چگونه موجبات شکست در بحث و گفت و گو را فراهم می‌کند. مناظره‌ای که به منظور غلبه بر دیگران، فضل‌فروشی و

مباهات صورت پذیرد، سرچشمه رفتارهایی است که از نظر خداوند متعال، ناستوده و از دیدگاه شیطان، پسندیده است.

اگر حس علاقه به غلبه بر دیگران و اسکات آنها در مناظره و نیز جاه طلبی و مباهات، بر روحیه کسی مستولی گردد، این گونه تمایلات وی را به اظهار و ارتکاب علنی تمام پلیدی ها سوق می دهد که به عنوان آفات و نتایج سوء مناظره های نادرست تلقی می گردد. برخی از این آفات عبارتند از:

1. نپذیرفتن حق

یکی از آفات مناظره، نپذیرفتن حق، کراهت از آن و حرص و تمایل شدید به مبارزه با آن از طریق جدال و ستیزه است. در این صورت برای مناظره کننده از این که حق بر زبان طرف مقابل وی ظاهر گردد بسیار ناخوشایند است و در این صورت با توسل به تلبیس و نیرنگ به منظور انکار حق می کوشد مناظره ادامه یابد تا این که حق را پایمال سازد.

از این رو، مبارزه و ستیزه جویی به صورت عادت و طبیعت ثانوی او می گردد و برای اظهار فضل و خرده گیری از خصم، نسبت به هر سخنی که به گوشش می رسد، اعتراض می کند؛ گر چه طرف مقابل او بر حق باشد. در نظر خداوند متعال، کسی که حق را تکذیب می کند و کسی که به او افترا می بندد، یکسانند و از نظر جرم و گناه روحی و اخلاقی با هم برابرند و در این باره می فرماید:

و من أظلم ممن افتری علی الله کذبا أو کذب بالحقّ لما جاءه ألیس فی جهنّم

مثوی للكافرين (72)

آیا از کسی که بر خداوند دروغ بست و با آنکه حق به او رسیده، آن را تکذیب کرد، ستمکارتر هست؟

اگر مباحثه و جدال صرفاً برای غلبه و اسکات خصم باشد، نه تنها موجب نیل به اهداف مقدس نخواهد شد، بلکه باعث ظهور تکبر، غرور، حسد و خود باختگی می شود. خصلت جاه طلبی، عجیب و غرور را در غلبه کنندگان زنده کرده و روحیه یأس، شکست و انحطاط را در طرف مغلوب به وجود می آورد. جاه طلبی و مباحثات بر دیگران، سرچشمه بسیاری از پلیدی های اخلاقی است. پس عدم پذیرش حق و تکذیب آن، استکبار است و جدال نیز مستلزم چنین حالتی است؛ یعنی این که انسان را وادار می کند زیر بار حق نرود و آن را تکذیب نماید. (73)

از ابی دردا، وائله و انس روایت شده که گفتند روزی پیامبر بر ما وارد شد در حالی که بر سر یک مسئله دینی بحث و مجادله داشتیم. رسول خدا آن چنان سخت غضبناک شد که تا آن زمان چنین خشمی از او ندیده بودیم. سپس فرمود:

ملت های قبل از شما به علت مجادله و ستیزه جویی، گرفتار انحطاط و نابودی شدند. از مرأ و جدال دست بردارید؛ زیرا یک فرد با ایمان با کسی به مجادله بر نمی خیزد و ستیزه گر، سخت زیانکار است. من در روز قیامت از ستیزه گران شفاعت نمی کنم و اگر کسی دست از مجادله بردارد با این که می داند حق با اوست، برای چنین شخصی سه قصر در بهشت ضمانت می کنم. خداوند متعال پس از شرک، مرا از مجادله نهی فرموده است. (74)

امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:

ثلاث من لقی الله عزّ و جلّ بهنّ دخل الجنّة من أيّ باب شاء من حسن خلقه و خشی الله فی المغیب و المحضّر و ترک المرأ و إنّ کان محقّاً (75)

سه گروه هستند که وقتی خداوند را ملاقات می کنند به آنها می فرماید از هر دری که می خواهید وارد بهشت شوید. آن سه دسته عبارتند از کسی که خوش اخلاق است، کسی که در آشکار و نهان از خداوند بترسد، و کسی که مرأ را ترک کند اگر چه بر حق باشد.

2. تظاهر و ریاکاری

یکی دیگر از آفات مناظره، ریا و تظاهر نسبت به مردم، سعی و تلاش برای به دست آوردن دل آنان و جلب توجه آنها به خود می باشد تا به این وسیله رأی و نظر او را تأیید نموده و او را در برابر طرف مقابل در مناظره یاری نمایند. ریا، نوعی بیماری است که انسان را به بزرگ ترین گناهان فرا می خواند و مناظره کننده ای که ریاکار باشد، هدفش خودنمایی و جلب ستایش مردم نسبت به خود است و در روایتی آمده است :

ثلاث علامات للمرائی ینشط إ ذا رأی الناس و یکسل إ ذا کان وحده و یحبّ أن یحمد فی جمیع أموره (76)

ریا کار سه مشخصه و نشانه دارد: آنگاه که مردم را می بیند با نشاط می گردد، هنگامی که تنها است کسل و بی حال است و دوست دارد مردم او را در تمام کارهایش بستایند.

إنّ المرائی یدعی یوم القیامة بأربعة أسماء یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر حبط عملک و بطل أجرک فلا خلاص لک الیوم فالتمس أجرک ممّن کنت تعمل له (77)

در روز قیامت شخص ریاکار با چهار اسم خوانده می شود: ای کافر، ای گناهکار، ای فریبکار متظاهر، و ای زیانکار. عمل و رفتار تو نابود شد و اجر و

پاداش تو تباه گشته است. امروز هیچ راه نجاتی نداری. پس باید اجر و پاداشت را از کسی مطالبه کنی که به خاطر او عمل می کردی.

شخص ریاکار و کسی که اهل تظاهر و فضل فروشی باشد، هدفش جز غلبه و اسکات خصم و کسب شهرت و شخصیت اجتماعی نیست و با چنین روحیه ای نمی توان در دل ها نفوذ کرد و حق را به پیروزی رسانید؛ زیرا شهرت طلبی، کسب موقعیت اجتماعی و ریاکاری برای همیشه مخفی نمی ماند، بلکه از فحوای کلام و لحن مناظره کنندگان کاملاً معلوم می گردد و حتی از این که بگذریم باعث فساد روح و اخلاق می شود و در نتیجه مناظره به هدف های صحیح و نتایج مطلوب نمی رسد. (78)

3. خشم و غضب

غالباً مناظره کننده نمی تواند خود را از تیررس خشم و غضب دور نگه دارد به ویژه اگر به سخن او ایراد و اشکال وارد نمایند، گفتار و سخن او را رد کنند و استدلال او در مقابل مردم غیر قابل قبول تلقی گردد. خشم و غضب مناظره کننده، گاهی به حق و گاهی نادرست و نارواست. خداوند متعال و رسول گرامی او، خشم و غضب را، به هر کیفیتی که صورت پذیرد، نکوهش کرده اند.

روایت شده که شخصی به رسول خدا ﷺ عرض کرد: مرا به عملی راهنمایی و توصیه فرما که مختصر و سودمند باشد. حضرت فرمودند: خشمگین نشود. آن مرد دوباره همان درخواست خود را تکرار کرد، باز هم حضرت فرمودند: خشمگین نشو.

خشم و غضب آفت مناظره است. آنان که مورد اعتراض قرار می گیرند و دلایلشان را به حق و یا ناروا نقض می نمایند، ناگهان بر می آشوبند و فضای مناظره را به جنگ و جنجال می کشانند.

مناظره باید بر اساس خیر خواهی و هدایت صورت گیرد تا آنجا که خداوند در قرآن می فرماید:

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لِّعَلَّهِ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى ⁽⁷⁹⁾

و با او با آرامی و نرمی سخن بگویند شاید او متذکر شود و یا از خدا بترسد. گفتار نرم از قلب رؤوف برمی خیزد و اصولاً محبت دل ها را نرم و برای پذیرش حق آماده می سازد. کلماتی که به کینه و غضب آلوده شود، نمی تواند راهگشا و هدایتگر باشد، اقتضای موعظه حسنه و مجادله احسن این است و گرنه مناظره دچار آفت می شود.

در فضای مناظره باید صفا و محبت حاکم باشد؛ زیرا با کینه و دشمنی هرگز نمی توان حق را به کرسی نشاند. حربه عاطفه بسیار قاطع و برنده است. چون غرض اصلی ارشاد و راهنمایی است، لازم است در قدم اول با محبت، قلب طرف مقابل را صید کرد و عقل او را با استدلال خاضع نمود و او را با عاطفه به اعتراف وادار کرد. لذا خشم و غضب در این امر موجب شکست در بحث ها و گفت و گوها می شود. ⁽⁸⁰⁾

4. کینه توزی و حسد

از نتایج سوء خشم و غضب، حقد و کینه است. وقتی انسان به خاطر عدم توانایی بر اعمال غضب، خشم خویش را فرو می نشاند، این حالت به صورت حقد در دل او جای می گیرد. ⁽⁸¹⁾ مقصود از حقد این است که قلب انسان با احساس بغض و نفرت همراه باشد. حقد و کینه که ثمره غضب و خشم است، امور زشت و حالات ناپسندی را برای انسان به ارمغان می آورد که عبارتند از حسد، ناسزاگویی در برابر حوادث ناخوشایند، عزلت و کناره گیری از مردم، به زبان آوردن سخنان ناروا و زشت از قبیل دروغ، غیبت و... که همه این امور

نکوهیده و ناپسند از نتایج و آثار سوء حقد و کینه توزی می باشد. تمام این حالات درونی و روانی، درجه و پایه دین و ایمان انسان را به انحطاط و سقوط می کشاند.

فرد کینه توز در صورتی که قادر به مجازات طرف مناظره خود باشد، می تواند سه حالت را در پیش بگیرد:

1. حق طرف خود را به طور کامل و بدون کم و کاست ادا نماید، که این کار عین «عدل» و عدالت خواهی است. این رفتار، اوج مرتبه و درجه انسان های صالح و شایسته ای است که افراد مؤمن باید با چنین خصلتی خو بگیرند.

2. از طریق عفو و گذشت نسبت به او احسان کند، که چنین گذشتی همان «تفضل» است که راه و رسم صدیقین و افراد راستین می باشد.

3. به طرف مقابل ستم کند بدون آنکه مستحق ظلم باشد، که چنین عملی را «جور» گویند، که این شیوه اراذل و انسان های پست است.⁽⁸²⁾

از دیگر آفات و عوارض مضرّ مناظره، حسد است که نتیجه و ثمره حقد می باشد. غالباً مناظره کننده از حسد نسبت به طرف مقابل خود در امان نیست؛ زیرا گاهی برطرف خود، غالب و گاهی در برابر او مغلوب می گردد. آنگاه که غلبه با او نباشد و یا سخنش مورد ستایش دیگران قرار نگیرد، آرزو می کند که کاش غلبه و پیروزی از آن او بوده و طرف مقابل او از آن محروم باشد، که این گونه آرزو و تمنا عین حسد است. چون علم و دانش از بزرگ ترین نعمت های الهی است. پس وقتی مناظره کننده آرزو کند که چنین غلبه و پیروزی و لوازم آن، از آن او باشد و طرف مقابل از آن محروم ماند، در حقیقت نسبت به او حسد ورزیده است. چنین حالتی به هر مناظره کننده ای دست می دهد و دچار چنین روحیه ناستوده ای می گردد.

ابن عباس می گوید:

علم و دانش را در هر جایی که یافتید، فراگیرید و گفتار برخی از فقها درباره برخی دیگر را نپذیرید. چون اختلاف آنها در نتیجه تفاوت آرا و نظراتشان می باشد. (83)

5. سخنان ناروا و گفتارهای حرام

به زبان آوردن سخنان ناروا و زشت از قبیل دروغ، غیبت و... از نتایج مناظره نادرست می باشد؛ زیرا مناظره نادرست، از نقل سخنی که به منظور نکوهش و توهین به طرف های مقابل است، عاری نیست. بنابراین مناظره کننده ناگزیر دچار غیبتی خواهد شد که خداوند آن را به «أکل میتة» تشبیه نموده است.

گاهی مناظره کننده سخنان طرف مقابل را تحریف کرده و در نتیجه مرتکب دروغ و افترا می گردد و گاهی نیز نمی تواند زبانش را حفظ کند و آشکارا به او نسبت حماقت، جهالت، نادانی و کم فهمی می دهد، که در نتیجه این اعمال فرد آبرومندی را بی آبرو می سازد و حرمت او را از بین می برد.

6. تکبر و خود بزرگ بینی

تکبر و خود برتری بینی نسبت به دیگران از دیگر آفات مناظره می باشد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

من تواضع لله رفعه الله و من تکبر وضعه الله (84)

هر کس تواضع ورزد خداوند او را خوار می گرداند و هر کس تواضع و فروتنی نماید، خداوند او را بالا می برد.

ممکن است بحث و مناظره، با تکبر و اظهار برتری نسبت به دیگران همراه باشد. هرگاه مناظره در محفلی صورت پذیرد، در این صورت انسان سعی دارد

زیر بار سخن حقّ دیگران نرود و سعی می کند آرا و نظرات آنها را نپذیرد، ولو این که حقانیت سخن آنها بر مناظره کننده کاملاً ثابت و روشن گردد؛ زیرا بیم غلبه و پیروزی آنان بر خود را دارد و حتی اگر اشتباه او کاملاً محرز و آشکار هم باشد، حاضر نیست به اشتباه خویش اعتراف نماید. چنین روحیه ای، نمایانگر کبر و خودبزرگ بینی، یعنی همان صفت رذیله ای است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نکوهش آن می فرماید:

لا یدخل الجنّة من فی قلبه مثقال ذرة من الکبر⁽⁸⁵⁾

حتی اگر به مقدار ذره ای کبر و غرور در قلب کسی باشد، به بهشت وارد نمی شود.

همچنین در حدیث قدسی آمده است :

العظمة إزاری و الکبریا ردائی فمن نازعنی فی شیء منهما قصمته⁽⁸⁶⁾

شکوه و عظمت پوشش من و کبریا و بزرگی، ردای من است. اگر کسی در این دو صفت با من به نزاع برخیزد، او را در هم شکسته و نابود می سازم.

7. تجسس و کنجکاوی در عیوب طرف مناظره

پی گیری و تجسس در عیوب و زشتی های افراد از دیگر آفات مناظره می باشد. شخص مناظره کننده، در صدد یافتن و جستجوی لغزش و زبانی و یا دیگر لغزش های طرف مقابل خود می باشد تا از آن به عنوان حربه ای برای تحکیم سخنان، و پاکی کاذب خویش به کار ببرد و احیاناً کمبود و نقایص خود را به آن وسیله جبران نماید.

گاهی مناظره کننده با تحقیق و کنجکاوی به احوالات درونی اشخاص و عیوب و نواقص طرف مقابل خود دست می یابد و از آن عیوب به عنوان دستاویزی برای کوبیدن طرف مقابل استفاده می نمایند و از این که او را به این

وسیله بی آبرو و شرمسار نموده است، اظهار خوشحالی و سرور می نماید. خداوند این قبیل افکار و رفتار ناستوده را نهی کرده و فرموده است: «و لا تجسسوا»⁽⁸⁷⁾؛ در حالات و کیفیات رفتار و گفتار مردم تجسس نکنید». همچنین در گفتار معصومین علیهم السلام نیز این امر نکوهش شده و در این باره به عنوان مثال آمده است:

نزدیک ترین راهی که انسان را به مرز کفر می رساند، این است که فردی با شخص دیگر بر اساس دین طرح دوستی بریزد و درصدد تحقیق و برشمردن لغزش های او برآید تا به آن وسیله در موعد مورد نظر، او را سرزنش و ملامت نماید.⁽⁸⁸⁾

8. شادمانی از اندوه دیگران و نارضایتی از شادمانی دیگران

یکی از آفات مناظره این است که مناظره کننده از بیچارگی و اندوه دیگران احساس شادی نماید و از خوشحالی و سعادت آنها رنجور و اندوهگین گردد. این حالت غالباً در قلوب کسانی راه دارد که به اسکات افراد علاقه مند هستند و حس اشتیاق به اظهار فضل نسبت به برادران ایمانی شان بر قلب آنها چیره شده است.

طبق روایاتی که از ائمه اطهار علیهم السلام رسیده است، ساده ترین و ناچیزترین حقّ یک مسلمان بر مسلمان دیگر آن است که برای او خواهان همان چیزهایی باشیم که دوستدار آنها برای خویشان هستیم و از همان چیزهایی که برای خود متنفر هستیم، برای او نیز تنفر داشته باشیم.⁽⁸⁹⁾

9. خودستایی

گاهی مناظره کننده یا با صراحت بیان و یا با اشاره و کنایه به خاطر تأیید سخن خود، و زشت و نادرست جلوه دادن سخن دیگران، به نوعی خودستایی

دچار می شود و غالباً این حالت درونی را اظهار می نماید. در حالی که خداوند متعال می فرماید: «فلا تزكوا أنفسكم⁽⁹⁰⁾؛ و خودستایی نکنید» از حکیمی پرسیدند که آن سخن درستی که اظهارش زشت و نادرست است، چیست؟ پاسخ داد: این که انسان خودش را ستایش و تمجید نماید. مناظره نیز به جهت این که طرفین برای اثبات غلبه و تفضیل خود بر دیگری تلاش می کنند، خالی از خودستایی نمی باشد؛ به عنوان مثال آنجا که مناظره کننده می گوید: «من از افرادی نیستم که اینگونه مطالب برای آنها ناآشنا و مبهم است» .

گاهی نیز مناظره کننده به خاطر ترویج سخنانش از روی تکبر و غرور و تفاخر، خودستایی می کند. باید توجه داشت که خودستایی علاوه بر این که زشت و ناپسند است، مورد نهی خداوند متعال نیز می باشد و از قدر و منزلت انسان در نظر دیگران می کاهد.⁽⁹¹⁾

10. نفاق و دو رویی

گاهی مناظره کنندگان به نفاق و دوگانگی شخصیتی دچار می شوند. به این صورت که طرفین مناظره در ملاقات با یکدیگر اظهار محبت و اشتیاق کرده و تظاهر به خوشحالی و شادمانی می نمایند. در حالی که در همان حال بغض و کینه ای درون آنها را فرا می گیرد. پیامبر ﷺ می فرماید:

إِذَا تَعَلَّمَ النَّاسُ الْعِلْمَ وَ تَرَكَوا الْعَمَلَ وَ تَحَابُوا بِاللِّسَنِ وَ تَبَاغَضُوا بِالْقُلُوبِ وَ تَقَاطَعُوا فِي الْأَرْحَامِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ فَأَصْمَهُمُ وَ أَعْمَى أَبْصَارَهُمْ⁽⁹²⁾

آنگاه که مردم علم و دانش را فرا می گیرند، و لیکن آن را به کار نمی بندند و با زبان نسبت به هم اظهار دوستی می کنند ولی قلباً کینه دیگران را به دل

دارند و رشته ارتباط با خویشاوندان و نزدیکان را از هم می گسلند، خداوند متعال آنان را از رحمت خویش، طرد نموده و آنها را کور و کر می سازد.

در پایان باید متذکر شد که مناظره کنندگان از لحاظ پایه و موقعیت، در رابطه با این آفات، اوضاع مختلفی دارند که به هر حال از رهگذر مناظره به آنها مبتلا می گردند. حتی عظیم ترین شخصیت های دینی و خردمندترین افراد، گاهی به برخی از این آفت ها دچار می شوند.

عامل عمده و اساسی که چنین خصایص ناپسندی را در قشرهای مختلف ایجاد می کند، فراگیری علم و دانش برای هدفی غیر الهی است و چون در مسیر پویایی افراد از علم، غیر خدا مطرح است و اهداف دنیایی سراسر این مسیر را در برمی گیرد، از این جهت گرفتار چنین آفاتی می شوند.⁽⁹³⁾

بخش دوم : شیوه مناظرات انبیا ﷺ

از راه های عمده دعوت انبیا در همه دوران ها، جدال به نیکوترین روش بوده است. در این جدال ها، عاطفه، احترام انسانی، روشنگری، استدلال منطقی، قاطعیت، توکل ایمانی و... رعایت شده است.

یکی از شیوه های تبلیغی انبیا ﷺ این بود که برای دعوت قوم خود، به سخن گفتن با آنها می پرداختند و با طرح مسائل مختلف و از راه های گوناگون درصدد این بودند که قلوب مردم را نسبت به پذیرفتن شریعت خود آماده کنند و حقانیت دعوت خود را برای آنها اثبات نمایند.

بعضی مواقع نیز پس از بیان اندرزها و بشارت های متعدد از جانب انبیا، قوم آنها به ویژه اشراف و بزرگان به پاسخ گویی و عکس العمل می پرداختند و ضمن بیان اتهاماتی به آنها و یا پیروانشان، دعوت آنها را رد کرده و کار به مناظره بین آنها کشیده می شد.

قرآن کریم در چند موضع ضمن بیان آیات مربوط به ماجرای انبیا به موارد بحث و جدل و مناظره آنها با قومشان اشاره می کند که با رعایت ادب، احترام، حق گرایی و استدلال متین و قاطع به مناظره با مخالفان می پرداختند و این همان جدال احسن است که در فرهنگ قرآنی بدان توصیه شده است.

در برهان و جدل احسن یک روح حاکم است و آن استدلال و احتجاج در راه یقینی ساختن مقصود به طریق عقلی است. در مجادله روی سخن با منکران و ناباوران است که در راه پذیرش، موانعی در برابر خود می یابند. این موانع گاه باورهای خود ایشان است - حق باشد یا باطل - و گاه تعارضات و یا شبهات و سؤال هایی که از دیدگاه ایشان در مورد نظریه مقابل وجود دارد.

از این رو لازم است با نرمش و مدارا و در عین حال استواری و پیگیری، موانع را یکایک بازشناخت و آنها را برطرف ساخت تا راه برای پذیرش نظر، هموار و ساده گردد. این کار معمولاً به کمک مقدمات صحیح و بدیهیاتی صورت می‌گیرد که خود طرف مخالف، به آنها معتقد و پایبند است و آن گاه به مدد براهین، نتایج صحیح، یکی پس از دیگری بر پایه آن مقدمات بنا می‌شود تا هدف مورد نظر در دسترس اندیشه و باور قرار گیرد.

در این بخش به بررسی شیوه‌های مناظرات انبیای عظام، با توجه به آیات شریفه قرآن مجید پرداخته می‌شود و در این حوزه روش‌های مناظرات انبیای الهی، اعم از تشریحی و تبلیغی را با ذکر نمونه‌هایی بیان خواهیم نمود. این شیوه‌ها عبارتند از:

1. دعوت به توحید و نفی شرک

دعوت به توحید و نفی شرک از رسالت‌های همه انبیا علیهم‌السلام است و آنان در هر فرصتی ضمن گفت و گو با قوم خود به آن می‌پرداختند؛ چرا که با پذیرش توحید واقعی، راه دستیابی به فضیلت‌های اخلاقی برای مخاطبان فراهم می‌شود.

حضرت نوح علیه‌السلام مردم بت پرست را به توحید در عبادت فرا می‌خواند ولی بزرگان قومش به بهانه بشر بودن حضرت از اطاعت او سرباز می‌زدند. ⁽⁹⁴⁾

و لقد أرسلنا نوحاً إلی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من إله غیره أفلا تتقون # فقال الملأ الذین کفروا من قومه ما هذا إلا بشر مثکم یرید أن یتفصل علیکم و لو شأ الله لأنزل ملائکة ما سمعنا بهذا فی آباءنا الأولین # إن هو إلا رجل به جنّة فتربصوا به حتی حین ⁽⁹⁵⁾

همانا ما نوح را با رسالت به سوی امتش فرستادیم. پس نوح گفت: ای قوم من خدا را بپرستید که جز او شما را خدایی نیست آیا شما خداترس و با تقوا نمی شوید # اشراف قومش که کافر شدند گفتند: این شخص جز بشری مثل شما که می خواهد بر شما برتری جوید چیزی دیگری نیست و اگر خدا می خواست فرشته ای می فرستاد و ما چنین سخنانی را که این شخص می گوید از پدران پیشین خود نشنیده ایم # این شخص جز مرد دیوانه ای نیست پس باید تا مدتی با او مدارا کنید.

صاحب مجمع البیان نیز به این مسئله اشاره می کند که نوح سخن خود را با توحید شروع می کند. چون توحید اصل مهم تر و زیر بنای اصول دیگر است. آنگاه می نویسد که اشراف قوم به مردم می گفتند نوح فقط می خواهد با این کار بر شما تشرف و ریاست بجوید و شما تابع او گردید، و اگر خدا می خواست که غیر او چیز دیگری عبادت شود، بشری نمی فرستاد؛ بلکه ملکی می فرستاد و ما این سخنان را در امم گذشته نشنیده ایم و این مرد حالت دیوانگی و جنون دارد و بهتر است که منتظر مرگش باشید تا از دست او راحت شوید و یا این که منتظر هوشیاری او از این دیوانگی باشید. (96)

سرلوحه پیامهای حضرت هود عليه السلام نیز دعوت به توحید و نفی شرک است و در هر فرصتی آن را به مخاطبان اعلام می کرد.

و إلی عاد أخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من إله غیره إنا أنتم إ
لّا مفترون (97)

و برای قوم عاد برادرشان هود (مردی از طایفه خودشان) را فرستادیم. هود گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که جز او شما را خدایی نیست. شما فقط دروغ پردازید.

و إلی عاد آخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا اللّٰه ما لکم من إله غیره أفلا تتقون
(98)

و به سوی قوم عاد، برادرشان هود را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که جز او شما را خدایی نیست، پس آیا پرهیزگاری نمی کنید؟
مطالعه سیره حضرت صالح عَلَيْهِ السَّلَام و دعوت او نشان می دهد که وی با استدلال های روشن، قومش را به توحید فرا می خواند، اما قوم وی مانند دیگر اقوام منحرف و مشرک، استدلالش را نپذیرفته و در عوض تهمت های ناروایی به او وارد ساختند و در نهایت گستاخی از او طلب نزول عذاب می کردند. در تمام این مراحل، حضرت صالح مانند دیگر پیامبران با صبر و متانت از گناه آنان می گذشت و آنها را مهربانانه مورد عفو قرار می داد.

و لقد أرسلنا إلی ثمود آخاهم صالحا أن اعبدوا اللّٰه فإِذا هم فریقان
یختصمون (99)

و به راستی به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم که (بگوید) خدا را بپرستید. پس به ناگاه آن قوم دو گروه شدند و به مخاصمه و جدال پرداختند. در سوره هود آن گاه که حضرت صالح درباره خدانشناسی و توحید سخن می گوید، در پاسخ به وی می گویند:

قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوًّا قبل هذا أتنهانا أن نعبد ما یعبد آباؤنا و إ
ننا لفی شکٍّ ممّا تدعوننا إلیه مریب (100)

قوم گفتند: ای صالح قبل از این تو در میان ما شخص مورد عقیده و امیدواری بودی آیا می خواهی ما را از پرستش آنچه که پدرانمان می پرستیدند بازداری؟ و ما از آن چه تو ما را به آن فرا می خوانی سخت دچار شک هستیم. حضرت نیز در برابر شک و تردید مخاطبان، بر حجت آشکار و معجزه خود اصرار می ورزید و می فرمود:

قال يا قوم أرأيتم إن كنت على بينة من ربّي و أتاني منه رحمة فمن ينصرني
من الله إن عصيته فما تزيدونني غير تخسير (101)

صالح گفت: ای قوم من، آیا نظر شما چیست اگر من بر دعوی خود حجتی
روشن از طرف پروردگار خود داشته باشم و او از جانب خود رحمتی به من
داده باشد. پس اگر او را نافرمانی کنم چه کسی در برابر خدا مرا یاری می کند؟
و شما چیزی جز زبان بر من نمی افزایشید.

و يا قوم هذه ناقة الله آية فذروها تأكل في أرض الله و لا تمسّوها بسوء
فياخذكم عذاب قريب (102)

و ای قوم من، این ماده شتر خدا برای شما آیتی است. پس او را به حال
خود بگذارید تا در زمین خدا چرا کند و آسیبی به او نرسانید وگرنه خدا شما را
به زودی به عذاب گرفتار می کند.

در محیطی که شرک و کفر در آن ریشه دوانده و همه زوایای آن را
فراگرفته است، اظهار و ترویج توحید مستلزم شجاعتی کم نظیر است که در
شخصیت خدایی ابراهیم عليه السلام وجود داشت. با دقت در مضمون آیاتی که
احتجاج ابراهیم با نمروود، مجادله او با خورشید پرستان، گفت و گو با پدر و...
را بازگو می کند، روشن می شود که خدامحوری و توحید، محور تمام تلاش
های تبلیغی و بلکه محور حیات پر برکت اوست و این به خاطر جوّ شرک آلود
و کفرآمیز حاکم بر آن جامعه بوده که پرستش خدایان دروغین، از سنگ و
چوب گرفته تا خورشید و ماه در آن رواجی آشکار داشت.

در مناظره وی با پدر و قومش، بیانات متعددی وجود دارد که حاکی از
خدامحوری اوست مانند:

قال بل ربكم رب السماوات و الأرض الذي فطرهنّ و أنا على ذلكم من
الشاهدين (103)

ابراهیم پاسخ داد: آری خدای شما همان خدایی است که آفریننده آسمان ها
و زمین است و من بر این سخن به یقین گواهی می دهم.
محور دعوت حضرت ابراهیم را تفکر و اندیشه های توحیدی تشکیل می
دهد و او به عنوان اسوه یگانه پرستان در تاریخ بشریت مطرح است. این منزلت
والا جز به خاطر آن نیست که نه تنها خود وی عمیقا به توحید یقین داشت و
زندگی خویش را بر آن استوار ساخته بود بلکه از هر طریقی ممکن در ترویج و
گسترش آن تلاش می کرد. او حتی از ارشاد سرکردگان کفر، همچون نمرود هم
ابا نداشت.

و ابراهیم اذ قال لقومه اعبدوا الله و اتقوه ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون #
انما تعبدون من دون الله اوثانا و تخلقون افاكا ان الذين تعبدون من دون الله
لا يملكون لكم رزقا فابتغوا عند الله الرزق و اعبدوه و اشكروا له اليه ترجعون
(104)

و به یاد آور ابراهیم را که به قوم خود گفت خدا را بپرستید و از او بترسید که
این، اگر بدانید برای شما از هر چیزی بهتر است # آنچه جز خدا می پرستید بت
هایی بیش نیست که شما به دروغ ساخته اید. (بدانید) هر که را جز خدا می
پرستید مالک هیچ رزقی برای شما نیستند پس روزی را از خدا بطلبید و او را
بپرستید و شکرش را بجای آرید که شما به سوی او باز می گردید.

حضرت شعیب عليه السلام نیز همواره مخاطبان خود را به توحید و رعایت آن
در تمام جوانب زندگی فرا می خواند:

و الى مدین اخاهم شعيبا قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من ا له غيره (105)

و به سوی اهل مدین برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که شما را خدایی جز او نیست.

و إلی مدین آخاهم شعیبا فقال یا قوم اعبدوا الله و ارجوا الیوم الآخر⁽¹⁰⁶⁾

و به سوی اهل مدین برادرشان شعیب را فرستادیم. پس گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید و به روز باز پسین امید داشته باشید.

پرسش مخالفان نیز نشان از دعوت شعیب به توحید دارد. آنجا که می گویند:

قالوا یا شعیب أصلاتک تأمرک أن نترک ما یعبد آباؤنا أو أن نفعل فی أموالنا

ما نشؤا إ نک لأنت الحلیم الرّشید⁽¹⁰⁷⁾

گفتند: ای شعیب آیا نمازت به تو دستور می دهد که آنچه را پدران ما می پرستیدند رها کنیم و یا در اموال خود به میل خویش تصرف نکنیم؟ همانا تو بسیار بردبار و درستکار هستی.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی به دعوت توحیدی شعیب اشاره می کند و

می فرماید:

إ نّ شعیبا النّبیّ علیه السلام دعا قومه إ لی الله حتّی کبر سنه و دقّ عظمه ثمّ غاب

عنهم ما شأ الله ثم عاد إ لیهم شابا فدعاهم إ لی الله تعالی فقالوا ما صدّقناک

شیخا فکیف نُصدّقک شابا⁽¹⁰⁸⁾

شعیب پیامبر، قوم خود را به خدا فرا خواند تا کهنسال شد و استخوانش سست گشت. سپس به فرمان خدا تا مدت زمانی از آنها غایب شد. آنگاه به صورت جوانی به نزد ایشان بازگشت و به سوی خدا دعوتشان کرد. آنها می گفتند: ما تو را در حالی که شیخ و بزرگسال بودی، اجابت نکردیم. چگونه در حال جوانیت به تو ایمان آوریم؟

حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام نیز که به عنوان رسولی به سوی بنی اسرائیل مبعوث شده بود، آیات و حجت های روشنی برای اثبات دعوت خود ارائه داد تا مردم را به راه راست (صراط مستقیم) هدایت نماید.

حضرت عیسیٰ در ابتدای کلامش خود را «عبدالله» معرفی کرد تا به عبودیت خود برای خدا اعتراف نموده و حجت را بر مردم تمام نماید.

همچنان که در آخر کلامش گفت :

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبِّكُمْ فَاعْبُدُوهُ (109)

همانا خداوند پروردگار من و شماست، پس او را پرستید.

این امر بر مسئله توحید مخصوصا در زمینه عبادت تأکید می نماید:

قال إني عبدالله آتاني الكتاب و جعلني نبيا # و جعلني مباركا أين ما كنت و أوصاني بالصلاة و الزكاة ما دمت حيا # و برا بوالدتي و لم يجعلني جبارا شقيا # و السلام على يوم ولدت و يوم أموت و يوم أبعث حيا # ذلك عيسى ابن مريم قول الحق الذي فيه يمترون # ما كان لله أن يتخذ من ولد سبحانه إذا قضى أمرا فإنما يقول له كن فيكون # و إن الله ربِّي و ربِّكم فاعبدوه هذا صراط مستقيم (110)

گفت : همانا من بنده خدایم که به من کتاب عطا فرمود و مرا پیامبر قرار داد # و هر کجا که باشم برای جهانیان مایه برکت گردانید و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرد # و به نیکویی با مادرم توصیه کرد و مرا ستمکار و شقی نگردانید # و سلام (خدا) بر من باد در روزی که به دنیا آمدم و روزی که از دنیا بروم و روزی که زنده برانگیخته شوم # این است عیسی بن مریم که حقیقت حالش بیان گردید در حالی که در آن شک و ریب دارند # خدا هرگز فرزندی نگرفته و منزله از آن است. هر گاه به ایجاد چیزی حکم کند می گوید موجود

باش پس بی درنگ آن چیز موجود می شود # و همانا خداوند پروردگار من و شماست، پس او را بپرستید که راه راست همین است.

2. نسبت دادن قوم به خودشان

حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام به خاطر این که به مردم بفهماند که او خیرخواه آنان است و می خواهد مراتب دلسوزی خود را نسبت به آنان برساند، می گوید: «یا قوم» . سپس اولین پیشنهادی که به آنان می کند این است که به دین توحید بگرایید.

لقد أرسلنا نوحا إلی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من إله غیره... (111)

همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس گفت: ای قوم من خدا را بپرستید که جز او شما را خدایی نیست.

در این آیه علاوه بر این که حضرت نوح قوم را به خودش نسبت می دهد، آنها را به عبادت خداوند و ترک اطاعت از غیر او دعوت می کند. قوم را به خاطر اظهار دلسوزی و مهربانی به خودش نسبت می دهد و می خواهد بفرماید که شما همگی مردم من هستید و مجتمع قومی، من و شما را یکجا جمع کرده، بدی و ناراحتی شما، مرا هم ناراحت می کند و من برای شما جز خیر و سعادت چیزی نمی خواهم.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می نویسد که نوح در این سخن ابتدا قومش را به خود نسبت می دهد تا این که سخنش بر مقتضای نصیحت به آنها باشد؛ چرا که خود را به عنوان نصیحت کننده به آنها معرفی می کند. آن گاه آنها را به پرستیدن یک خدای احد و احد بی شریک دعوت می کند. سپس آنها را نسبت به عذاب روز بزرگ پرهیز می دهد و آنگاه با نفی ضلالت، خود را به

عنوان پیامبر خدا معرفی می کند و به این ترتیب سه اصل اعتقادی شریعت خود یعنی توحید، نبوت و معاد را برای آنها بیان می کند. (112)

حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام علاوه بر این که قوم را به خودش نسبت می دهد به آنها امر کرده که بر خدا توکل کنند و این امر را مشروط به ایمان کرده و با شرط دیگری که همان اسلام است، به پایان برده است.

و قال موسى يا قوم ان كنتم بالله فعليه توكلوا ان كنتم مسلمين (113)

و موسی گفت: ای قوم من، اگر به خداوند ایمان آورده اید و تسلیم فرمان او هستید، پس بر او توکل کنید.

3. گفتار آرام و رعایت ادب در برابر تهمت ها

بدون شک، گفتار نرم و آرام یکی از روش های مشترک تمام مبلغان الهی است که با مخاطبان خویش از هر گروه و طبقه ای که باشند با زبان نرم و گفتار دلپذیر تکلم کنند و از تند خویی و سختگیری پرهیزند.

محبت و مهرورزی مبلغ با مخاطبان، تأثیر شگرفی در بازدهی و موفقیت تبلیغ دینی می گذارد؛ چرا که ابزار محبت، مخاطب را جذب می کند و او را به تبعیت و دلدادگی می کشاند.

انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام همواره کرامت ذاتی و عزت معنوی انسان را در نظر داشته و در برخوردها حرمت ها را در هر شرایطی حتی در مواجهه با تهمت های بی اساس رعایت می کردند. لذا به جای تند خویی و حتی برخورد مشابه با آنها، فقط اتهام مطرح شده را نفی می کنند.

از شیوه های مشترک و اصول اولیه دعوت مبلغان آسمانی، گفتار نرم و دلنشین با مخاطبان است، مگر در جایی که امید به هدایت آنان به کلی قطع شود

و مستحقّ عذاب الهی شوند و یا در برابر حقّ تعالی به عناد و لجاج روی آورند.
این نحوه برخورد، شیوه و عادت بزرگواران است :

و إِذَا مَرَّوَا بِاللَّغْوِ مَرَّوَا كِرَامًا⁽¹¹⁴⁾

هر گاه به عمل لغوی بگذرند، بزرگوارانه از آن درگذرند.

و إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا⁽¹¹⁵⁾

و هر گاه مردم جاهل به آنها خطاب و عتابی می کنند، با سلامت نفس پاسخ می دهند.

و بدین ترتیب، با توجهات دلسوزانه و خطاب های مملو از عاطفه و محبت، پیام های توحیدی خود را به دل و اندیشه مخاطبان عرضه می کنند.

در سیره تبلیغی حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ آثار رحمت و شفقت بر مخاطبان مشهود است. روحیه بزرگواری او برای هدایت و نجات افراد، موجب این روحیه لطیف و شفقت بی پایان شده بود. تا جایی که بی احترامی و خشونت را با نیکی و نرمش پاسخ می داد.

با توجه به عمق عاطفه پدری، زمانی که عاطفه پدری و خویشاوندی با محبت ایمانی پیوند خورد، علاقه ای عمیق تر و دو چندان میان مبلغ و مخاطب قرار خواهد گردید و این امر می تواند انگیزه ای قوی برای همراهی و همبستگی طرفین باشد.

در مناظره با پدر او را بارها با ندای «یا اَبْتِ» که نشانه دلسوزی وافر نسبت به اوست مورد خطاب قرار می دهد. او خطابش را با لفظ «أَبْتِ» که گویای رابطه پدری، یعنی یکی از قوی ترین پیوندها، شروع کرد که قاعدتا دو طرف را به سرنوشت یکدیگر حساس و دلسوز می گرداند و چون با تهدید شدید پدر مواجه می شود، به جای پاسخ مشابه، بزرگوارانه به او سلام می دهد.

علامه طباطبایی در این باره می گوید: «اما این که به او سلام کرد، چون سلام عادت بزرگواران است و با تقدیم آن جهالت پدر را تلافی کرد و در مقابل تهدید به رجم و طرد، وعده سلامتی به امنیت و احسان داد. حتی بنا بر همان عاطفه و محبت وافر به مخاطب، به او وعده استغفار می دهد که شاید خدا راهی برای هدایت او بگشاید:

قال سلام علیک سأستغفر لک ربی إِنْ نَهَ کَانَ بِي حَفِيًّا⁽¹¹⁶⁾

ابراهیم (به آزر) گفت: سلام بر تو من به زودی از خداوند برای تو آمرزش می طلبم که خدا بسیار در حق من مهربان است. علی رغم تهدید و سخنان شدید اللحن پدر، ابراهیم برای او بر اساس وعده قبلی خود، استغفار می کند:

و اغفر لأبِي إِنْ نَهَ کَانَ مِنَ الضَّالِّينَ⁽¹¹⁷⁾

و پدرم را ببامرز. همانا او از گمراهان است. پس از آن که پدر او را از خود طرد می کند و فرمان هجران می دهد، پاسخ ابراهیم بسیار نرم تر و ملایم تر است:

و أعتزلکم و ما تدعون من دون الله و أدعوا ربی عسی آلا أکون بدعاً ربی شقیّاً و اهجرنی ملیّاً⁽¹¹⁸⁾

و من از شما و آنچه غیر از خدا می خوانید دوری می جویم و پروردگارم را می خوانم و امیدوارم که چون او را بخوانم مرا از درگاهی محروم نگرداند. انذار توأم با شفقت ابراهیم نسبت به پدر، به خوبی نشان می دهد که محور تلاش تبلیغی او مهر و عاطفه است نه قهر و غلبه. همچنین همدلی و همبستگی عاطفی او با مؤمنان به حدی است که تمام مؤمنان را از خود می شمرد، برای نافرمانان و حق ناشناسان نیز غفران می طلبد.

... فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (119)

پس هر کسی از من پیروی کند، بی گمان او از من است و هر کس مرا نافرمانی کند، به یقین تو آمرزنده و مهربان هستی.

گفت و گویی که اوج شفقت و مهر حضرت ابراهیم را به انسان ها نشان می دهد، فرجام خواهی مصرّانه برای قوم لوط است که بر اثر یافشاری بر انحرافات عقیدتی و اخلاقی اصرار بر گناهای شرم آور، مستحقّ عذاب الهی شده بودند.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعَ وَ جَاءَتْهُ الْبَشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ # إِنَّ إِبْرَاهِيمَ

لِحَلِيمٍ أُوّاهٍ مَنِيْبٍ (120)

پس وقتی ترس ابراهیم زایل شد و مژده فرزندان شدن به او رسید، در آن حال برای نجات قوم لوط با ما به گفت و گو پرداخت # همانا ابراهیم بسیار حلیم و رؤف بود و از درگاه خدا در حق خود و دیگران آمرزش می طلبید.

سید قطب در این خصوص می گوید: (121) «حلیم» آن است که عوامل غضب را تحمل نموده و صبر و شکیبایی می کند و دست به اقدامی نمی زند و «أواه» کسی است که با تضرع و از روی خداترسی و تقوا دعا می کند و «منیب»، آن است که با شتاب به سوی خدا باز می گردد. این صفات برجسته، ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ را واداشت تا با ملائکه درباره سرنوشت قوم لوط مجادله کند.

همچنین وقتی حضرت ابراهیم آزر را به توحید دعوت کرد و از عبادت بت ها نهی نمود اما بدون توجه به محتوای دلپذیر و عقلایی دعوت حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ بی هیچ برهانی، تنها به تهدید مبادرت می ورزد.

قَالَ أَرَأَيْبَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمَ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِلْأَرْجَمِ نَكَ وَ اهْجَرْنِي

مَلِيًّا (122)

گفت ای ابراهیم آیا تو از خدایان من روگردان هستی؟ اگر از مخالفت بت ها دست برداری تو را سنگسار می کنم و یا این که سال ها از من دور باش.

اما علی رغم این حق ناشناسی و پاسخ بی ربط، ابراهیم با مهربانی ویژه انبیا، به او سلامی می دهد. سلامی که در آن احسان و امنیت است و در واقع، مجادله را با این عبارت صلح آفرین به پایان می برد تا به آینده امیدوار باشد، و تنها به اعتزال و کناره گیری از بت ها و بت پرستان و دعا به درگاه الهی اکتفا می کند.

حضرت لوط عليه السلام برای رعایت کرامت انسانی و با هدف نفوذ در دل قومش، تا زمانی که اندک امیدی به هدایت مخاطبان مانده بود، با نرمخویی و دلسوزی و خیر خواهی برخورد می کرد.

و إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ # إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ # فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ⁽¹²³⁾

آن گاه که برادرشان لوط به آنان گفت: آیا خداترس و پرهیزکار نمی شوید؟ # همانا من برای شما فرستاده ای امین هستم # پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید.

وقتی حضرت را به اخراج از شهر تهدید می کنند، تنها از عملشان اظهار ناخشنودی می کند و با آنها با تندخویی سخن نمی گوید:

قَالُوا لئن لم تنته يا لوط لتكوننَّ من المخرجين ⁽¹²⁴⁾

گفتند: ای لوط اگر دست برداری قطعاً تو را اخراج خواهیم کرد.

لحن گفتار او و دلسوزی عمیق و فوق العاده اش نشان می دهد که همچون یک برادر سخن می گوید. گفتار نرم و دلپذیر حضرت مانع از این نیست که حتی پس از عناد و اصرار قوم بر شرک و گناه و انحراف، باز هم با آنها به این شیوه برخورد نماید، بلکه در این شرایطی که موعظه و انذار و گفتار دلسوزانه بر

آنها اثر نمی کند، وی از اعمال زشت آنها برائت جسته و ناخشنودی خویش را از آنها بیان می کند.

قال إني لعملكم من القالين (125)

گفت: براستی من دشمن کردار شما هستم.

گاهی نیز به دلیل پاسخ های معاندانه منحرفان، به خدا پناه می برد:

قال ربّ انصرني على القوم المفسدين (126)

لوط گفت: ای پروردگار من، مرا در برابر این قوم فاسد یاری کن.

حضرت شعیب عليه السلام هرگز با درشتی و تندى با قومش سخن نگفت. وی همواره چون پدری مهربان و دلسوز آنها را به توحید و نفی شرک دعوت می کرد (127) و از جمله می فرمود: «من برای شما فرستاده ای امین هستم. از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید و بر این رسالت از شما اجری طلب نمی کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست». در حالی که آنان در پاسخ به حضرت شعیب گفتند: «تو واقعا از افسون شدگانی و جز بشری مثل ما نیستی و ما تو را از دروغگویان می دانیم».

حضرت شعیب عليه السلام در پاسخ به تهمت سحر و جادو و دروغ مخالفان به آنها می گوید:

قال ربّي أعلم بما تعملون (128)

گفت: پروردگارم به آنچه انجام می دهید، داناتر است.

و در جای دیگر چون او را به اخراج از شهر تهدید کردند، گفت:

إن ربّي بما تعملون محيط (129)

همانا پروردگار من بر هر آنچه شما می کنید، احاطه دارد.

همچنین در برابر تهدید به رجم با صلابت می گوید:

... قال أو لو كنا كارهين # قد افترينا على الله كذبا إن عدنا في ملتكم بعد إذ
ذنبنا الله منها و ما يكون لنا أن نعود فيها إلا أن يشأ الله ربنا وسع ربنا كل
شيء علمنا على الله توكلنا ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق و أنت خير
الفاتحين (130)

گفت: آیا هر چند کراحت داشته باشیم؟ # اگر بعد از آنکه خدا ما را از آن
نجات بخشیده باز به آیین شما بازگردیم در حقیقت به خدا دروغ بسته ایم و ما
را سزاوار نیست که به آن بازگردیم مگر آنکه خدا، پروردگار ما بخواهد، که علم
او همه چیز را در برمی گیرد. بر خدا توکل کردیم. پروردگارا میان ما و قوم ما
به حق داوری کن که تو بهترین حکم کنندگانی.

بزرگواری و عظمت شخصیت پیامبر ﷺ که خدای تعالی بدان تصریح
فرموده که: «و إنك لعلی خلق عظیم⁽¹³¹⁾، و همانا تو به نیکو خلقی عظیم
آراسته ای»، مورد اذعان مخالفان او نیز بوده است؛ چرا که پیامبر این موضوع
را از جمله استراتژی های دعوت خویش قرار داده است. بسیاری از مخالفان
سرسخت او پیش از آنکه با منطق زبان یا شمشیر پیامبر، تسلیم شوند، از درون،
مقهور عظمت اخلاق نبوی شدند.

یکی از ویژگی های پیامبر ﷺ این است که باید خلقی آرام و متین داشته
باشند؛ زیرا اگر تند خو باشد مردم از دورش پراکنده می شوند:

فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك
(132)

رحمت خدا تو را با خلق مهربان گردانید و اگر تند خو و سخت دل بودی
مردم از اطراف تو پراکنده می شدند.

در اینجا به نکته مهمی که در این زمینه در مفاد آیه انذار وجود دارد، اشاره

می کنیم:

و أنذر عشیرتک الأقریین # و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین (133)

و نخست خویشان نزدیک خود را از خدا بترسان # آن گاه پر و بال رحمت بر تمام مؤمنانی که از تو پیروی می کنند، بگستران.

این آیه در واقع جمع میان دو شیوه متقابل سازش ناپذیری و شیوه نرمش و مداراست و نشان می دهد که در اصل دعوت برخوردی جدی و غیر قابل انعطاف یعنی انذار و هشدار ضرورت دارد، ولی بال گشودن که کنایه از رفق و مدارا است، ویژه معاشرت و برخورد و خصوصا در برخورد با مؤمنان است. همانگونه که مؤلف سیره نبوی می نویسد:

«در اینجا مداهنه و سازش را با محبت و رفق جمع نمود، که در دعوت دینی استثنا راه ندارد و این دعوت، خویش و بیگانه نمی شناسد و برای این تحول اساسی فرمود: پر و بال رحمت و محبت خویش را بر مؤمنان بگستران» (134)

نگاهی به مناظره های میان پیامبر و مخالفان، به ویژه جریان مباحله و گفت و گو با یهود، نصاری و برخی از سران قریش، حاکی از این است که پیامبر پیوسته با کرامت نفس و بزرگ منشی با آنها سخن می گفت. به عنوان مثال ابن هشام در سیره خود می گوید:

علما و احبار یهود، بسیار از پیامبر، پرسش های عیب جویانه و معاندانه می کردند و شبهاتی به منظور خلط حق و باطل مطرح می ساختند و پیامبر با راهنمایی قرآن، به طور کامل پاسخ آنها را می داد، مؤمنین نیز مسائلی درباره حلال و حرام می پرسیدند که پاسخ کافی داده می شد. (135)

مؤلف کتاب الاحتجاج نیز ضمن بیان یکی از مناظرات پیامبر با مشرکان به نقل از امام حسن عسکری علیه السلام می نویسد:

رسول خدا در پاسخ به شبهه ها و تهمت های عبداللّه بن اُبی بن امیه مخزومی فرمود: اما این که گفتی : تو جز مردی سحر شده نیستی، چگونه من چنین باشم در حالی که شما نیک می دانید از حیث قدرت تشخیص و تفکر از شما بالاتر هستم؟ آیا در زمانی که میان شما از هنگام تولد تا چهل سالگی بوده ام از من عیبی، لغزشی، دروغی، خیانتی یا خطایی در سخن یا نظر بی جایی دیده اید؟ آیا گمان می کنید یک نفر می تواند با اتکا به خود اینگونه باشد یا نیازمند حول و قوه الهی است؟⁽¹³⁶⁾

پیغمبر اسلام ﷺ در مسائل فردی و شخصی، نرم و ملایم بود، نه در مسائل اصولی. پیامبر در زندگی فردی، معاشرت ها و برخوردهای خود با دیگران، به سادگی از آنچه در اختیار داشت، می گذشت و هرگز درباره دیگران سختگیری نمی کرد. به طوری که برخی نویسندگان تسامح و نرمش اخلاقی را یکی از اصول و محورهای حاکم بر شیوه های دعوت و زندگی او شمرده اند.⁽¹³⁷⁾

در منطق انبیا هر کس دارای حرمت و ارزش انسانی است و نمی توان حتی در دلیل بی ایمانی، کسی را مورد اهانت قرار داد، اما احترام پیامبر دلیل مهم تری نیز دارد؛ و آن ایجاد زمینه برای نفوذ در دل مخاطب و ابلاغ اصول ایمانی به اوست.

«مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر تنها نشسته بود. حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد (در شگفت شد) و گفت : ای رسول خدا، جا که بسیار است. فرمود: حقّ مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می نشیند احترامش کند و بلند شود و برایش جا باز کند».⁽¹³⁸⁾

4. استدلال منطقی

پیامبر الهی به سؤالات و ادعاهای افراد گوش می دادند و بعد با استدلالی قاطع به آنها پاسخ می گفتند. برای اقناع مخاطب قبل از هر چیز، لازم است ادعاها و سؤالات آنها ارزیابی گردد و بحث و گفت و گو در قلمرو مشکوکات ادامه یابد. اگر مناظره کننده بتواند آنچه را که مورد تردید است، آسیب پذیر سازد و درصد آنها را کاهش دهد، به آماده کردن زمینه پیروزی دست یافته است. انبیا علیهم السلام در بسیاری از مناظرات خود، از استدلال های عقلی استوار، برای آسیب پذیر کردن، مشکوکات طرف مقابل استفاده می کردند.

با مطالعه آیات مربوط به دعوت نوح علیه السلام، شاهد این شبهه ها و تهمت ها از جانب اشراف قوم نوح و پاسخ آرام و مستدل او می باشیم :

فقال الملاً الذین کفروا من قومه ما نراک إلا بشرا مثلنا و ما نراک أتبعک إلا الذین هم أراذلنا بادی الرأی و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین #
قال یا قوم أرایتم إن کنت علی بینة من ربی و آتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم أنلزمکموها و أنتم لها کارهون (139)

اشراف قوم نوح آن کسانی که کافر شدند گفتند: ما تو را مانند خود بشری بیشتر نمی دانیم و کسانی که از تو پیروی می کنند جز افراد پست و اراذل نیستند و ما هیچ گونه مزیت و برتری بر شما نسبت به خود نمی بینیم بلکه شما را دروغگو می پنداریم # نوح گفت : ای قوم من شما چه می گوئید هر گاه ببینید که مرا دلیل روشن و رحمت مخصوص از جانب پروردگار عطا شده آیا باز هم حقیقت بر شما پوشیده خواهد ماند؟ آیا من شما را (به رحمت و سعادت) اجبار می کنم و شما اظهار تنفر می کنید؟

علامه طباطبایی در تفسیر این آیات ضمن اشاره به مناظره نوح با قوم خود می نویسد که در این مناظره نوح علیه السلام برای قوم خود استدلالی آورد، با این که نوح می دانست که آنها بت ها را به خاطر ترس از غضب آنها عبادت می کنند. لذا به آنها می گوید این خداست که آسمان و زمین و خورشید و ماه و... را خلق کرده و امور آنها به دست خداست. لذا شما باید از خدا بترسید، نه از بت ها، و باید او را عبادت کنید تا از خطر غضب و سخط او در امان باشید. آن گاه ملأ قوم به جواب دادن به نوح پرداختند و گفتند که ما برای اطاعت و پیروی کردن از تو دلیلی نداریم، بلکه بر خلاف آن، دلیل داریم. سپس به طرح سه مسئله که دلالت بر عدم اطاعت آنها از حضرت نوح علیه السلام دارد، می پردازند.

یکم: به او می گویند تو بشری مثل ما هستی و بر همانندی تمسک می جویند. لذا اطاعت از تو بر ما صحیح نیست.

دوم: پیروان تو جزو اراذلند و در صورت تبعیت از تو ما هم مثل آنها می شویم.

سوم: شما هیچ فضل و برتری بر ما ندارید و منظور از فضل در سخن آنها هم مادیات و هم معنویات است. اما بر این که ما نباید تو را اطاعت کنیم دلیل هست و آن این است که تو دروغگو هستی «بل نطنکم کاذبین» .

سپس نوح به دلایل آنها پاسخ می دهد. ابتدا می گوید که من دارای بیّنه ای از جانب خدا هستم. لذا بشری مثل شما نیستم و بر شما برتری و امتیاز دارم. همچنین می گوید که من در انجام این کار، از شما اجری نمی خواهم که فکر کنید به خاطر جلب سود مادی به شما دروغ می گویم و با این سخن دلیل آنها بر دروغگو بودن خود را باطل می کند.

آنگاه در جواب دلیل دیگر آنها مبنی بر این که طرفداران تو اراذل هستند، می گوید که آنها ایمان آورندگانند و لفظ اراذل را در مورد آنها به «الذین آمنوا» تغییر می دهد.

همچنین می گوید، من ادعا نمی کنم که امتیازاتی را که شما برای یک رسول الهی توقع دارید، از قبیل داشتن علم غیب و تملیک خزائن الله و... داشته باشم. من فقط رسولم و وظیفه رسول جز ادای رسالت نیست و با این بیان دلیل دیگر آنها مبنی بر امتیاز و برتری نداشتن را ردّ می کند. (140)

بت پرستان قوم ابراهیم عليه السلام تلاش می کردند به هر قیمتی که ممکن است او را از عقیده خود باز دارند و به آیین بت پرستی بکشانند ولی او با نهایت شهامت، مقاومت کرد و با دلائل منطقی سخنان همه را پاسخ گفت.

حضرت در پاسخ تهدید آنها می فرماید:

و لا أخاف ما تشرکون به إلا أن يشأ ربّي شيئاً

هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند به من زیانی برساند مگر این که خدا بخواهد. در ادامه می فرماید:

وسع ربّي کلّ شیء علماً

پروردگار من بر همه چیز احاطه علمی دارد.

این جمله در حقیقت دلیلی است بر سخن ابراهیم که فرمود بت ها هرگز نمی توانند منشأ سود و زیانی باشند؛ زیرا هیچ گونه علم و آگاهی ندارند و نخستین شرط برای رسانیدن سود و زیان، علم و شعور و آگاهی است. تنها خدایی که علمش همه چیز را احاطه کرده است، می تواند منشأ سود و زیان باشد. چرا از خشم غیر او بترسم؟ سرانجام برای تحریک فکر و اندیشه، آنان را مخاطب ساخته و می گوید:

أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (141)

آیا با این همه بار متذکر و بیدار نمی شوید؟

حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام اعتقاد به ربوبیت ستاره و سپس ماه و خورشید را به غروب آنها، ابطال کرده است :

فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحَبُّ الْآفَلِينَ (142)

آنها پس از غروب از دیده ها پنهان می شوند و چیزی که پنهان است چگونه می تواند کار خود را - که به عقیده آنان تدبیر احکام هستی است - ادامه دهد؟ علامه طباطبایی می گوید: این مطلب گر چه به نظر بعضی ها، مطلبی خطابی و یا بیانی شعری است، و لکن اگر دقت شود خواهید دید که برهانی است قطعی بر مسئله توحید. لذا آیه «و کذلک نری إِبْرَاهِيمَ مَلِكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لیکون من الموقنین»⁽¹⁴³⁾ روشن ترین گواه است بر این که حجت های حضرت ابراهیم، حجت هایی برهانی بوده که از قلبی آکنده از یقین سرچشمه می گرفته، و نیز «لَا أَحَبُّ الْآفَلِينَ»، حجتی است یقینی و برهانی که مبنای آن دوست نداشتن «آفلین» و منافات افول با ربوبیت است.

صائبین قائل به قدم اجرام آسمانی بودند. لذا فخر رازی در تفسیر خود گفته است که اگر ابراهیم افول را دلیل بر بطلان ربوبیت این اجرام گرفته به خاطر این بوده که افول دلیل بر حدوث است، چون از مقوله حرکت می باشد و چون افول دلالتش روشن و برای عموم قابل فهم است، این استدلال را آورده است. همچنین ابراهیم با مردمی احتجاج و مناظره می کرده که اطلاعاتی درباره نجوم داشتند و از نظر علمای نجوم میان افول و طلوع فرق بوده و در افول خاصیت بیشتری برای ابطال ربوبیت کواکب وجود دارد. لذا حضرت از این استدلال برای ابطال عقاید آنها بهره جسته است.⁽¹⁴⁴⁾

5. قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر (استدلال همراه با پرسش)

انبیا گاهی در برابر شبهاتی که مخالفان ایجاد می کردند، به جای بحث و استدلال های پیچیده، با طرح سوالاتی ساده و بیدار کننده، مخاطب را به عجز می کشاندند. هر کس ادعاهایی داشت، با سوالاتی که از او می پرسیدند آنها را متقاعد کرده و نسبت به جهل خودشان آگاه نموده و آماده شنیدن حقیقت می کردند. یعنی از مرحله انکار به مرحله شک رسیده و در این زمان آنها آماده شنیدن حقایق و در نتیجه پذیرفتن آن می شدند.

حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در بیشتر موارد، دعوت خود را با پرسش هایی دقیق و عمیق آغاز کرده است. این شیوه موجب تحریک اندیشه و وجدان مخاطبان و بیداری وجدان های آنان می گردد و ذهن و دل آنان را آماده پذیرش حقایق می کند، ضمن آنکه این پرسش ها در بطن خود استدلال هایی نیز به همراه داشت. پرسش های حضرت ابراهیم به اشکال مختلف مطرح می گشت؛ گاه به شکل استفهام عادی (آیا) از آنچه که می پرستیدند سؤال می کرد:

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلَ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ⁽¹⁴⁵⁾

هنگامی که به پدر و قومش گفت: این مجسمه ها و بت هایی که شما می پرستید، چیست؟

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ⁽¹⁴⁶⁾

هنگامی که به پدر و قومش گفت: شما چه چیزی را عبادت می کنید؟

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ اتَّخَذَ أَصْنَامًا آلِهَةً... ⁽¹⁴⁷⁾

و به یاد آور هنگامی را که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا بت ها را به خدایی برگزیده ای؟

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكَ إِذْ تَدْعُونَ # أَوْ يَنْفَعُونَكَ أَوْ يَضُرُّونَ ⁽¹⁴⁸⁾

ابراهیم گفت: آیا هر گاه که شما این بت ها را می خوانید سخن شما را می شنوند؟ # یا به حال شما هیچ سود و زیانی می توانند داشته باشند؟ با توجه به این که همه پرسش ها حاوی استدلال هایی محکم و استوار می باشد، پایه های سست باورهای شرک آمیز مخاطبان را به لرزه می انداخت و فرصت مناسبی را برای طرح پیام های توحیدی فراهم می نمود.

حضرت موسی و هارون علیهما السلام در گفت و گویی که با فرعون دارند پاسخ او را با برهان و بینه می دهند. فرعون از آنها می پرسد:

قال فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى (149)

فرعون گفت: ای موسی پروردگار شما کیست؟

حضرت در پاسخ با برهانی قاطع می گوید:

قال رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (150)

پروردگار ما آن کسی است که خلقت هر چیزی را به آن عطا فرموده و سپس هدایتش کرده است.

این سخن مشتمل بر برهان است که ربوبیت را منحصر به خدای متعال می داند. فرعون از حضرت می پرسد:

قال فما بال القرون الأولى (151)

فرعون گفت: پس حال نسلهای گذشته (که خدا را نمی پرستیدند) چیست؟ چون فرعون استبعاد دارد و آن هم به خاطر بی خبری از وضع قرون اولیه و اعمال آن هاست. لذا حضرت در پاسخش می فرماید:

قال علمها عند ربِّي في كتاب لا يضلُّ ربِّي و لا ينسى (152)

موسی پاسخ داد: علم آن نزد پروردگارم در کتاب لوح محفوظ ثبت است و خدای مرا هرگز از حال کسی فراموشی نیست؟

که در آن علم مطلق، به تمام تفصیل و جزئیات قرون گذشته را برای خدا اثبات کند.

حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام در ادامه معرفی ربّ خود می فرماید:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّى ⁽¹⁵³⁾

همان کسی که زمین را برای شما گهواره ای قرار داد و در آن برایتان راههایی پدید آورد و از آسمان آب نازل کرد و با آن انواع مختلف گیاه را پدید آوردیم.

از دیدگاه قرآن کریم تعقل و خردورزی، ضامن رسیدن به سعادت و نجات از دوزخ ابدی است. مراد از بیان آیات نیز به کار انداختن عقل مردمان است :

... قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ⁽¹⁵⁴⁾

ما آیات و ادله خود را برای شما بیان کردیم تا مگر تعقل کنید. ⁽¹⁵⁵⁾

نظر به همین حساسیت و اهمیت خردورزی و تعقل و اندیشه است که پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آغاز دعوت، استدلال می کند و از مخالفان دلیل می طلبد:

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ⁽¹⁵⁶⁾

بگو برهان و دلیل خود را بیاورید اگر راستگو هستید.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای پی ریزی اصول بنیادین اعتقادات اسلامی و درهم کوبیدن بنیان عقاید و مذاهب باطل و ناروا، دستمایه هایی قوی از دلایل و براهین در اختیار داشته است و اینگونه بود که لرزه بر اندام عقاید و فرهنگ جاهلی و ادیان منحرف افکند و آنها را به شکست کشانید.

از آیات قرآن کریم چنین برمی آید که آن حضرت با دو گروه از مردم مواجه بود که برای دعوت آنها تنها شیوه بحث و جدل را به کار می برد. گروهی از

مشرکان قریش و گروه دیگر، عده ای از صاحبان کتب آسمانی بودند که با ادیان آسمانی و رسولان الهی آشنایی داشتند. در قرآن کریم مواردی از مناظره پیامبر ﷺ با هر یک از این دو گروه نقل شده است که ما نیز در اینجا به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم.

از جمله این موارد می توان به مناظره ای که بین رسول خدا و عده ای از مشرکان معاند صورت گرفت، اشاره کرد. (157)

پیامبر ﷺ در پاسخ به تقاضای واهی مشرکان مکه برای انجام امور خارق العاده یا اعجاز توسط حضرت، با استفاده از قواعد کلامی از جمله محال بودن وقوع امر محال استدلال می کند.

از جمله درخواست های آنها این بود که :

و قالوا لن نؤ من لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا # أو تكون لك جنة من نخيل و عنب فتفجر الأنهار خلالها تفجيرا # أو تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا أو تأتي بالله و الملائكة قبلا # أو يكون لك بيت من زخرف أو ترقى في السماء و لن نؤ من لرقبك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه قل سبحان ربي هل كنت إلا بشرا رسولا (158)

و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا آن که از زمین برای ما چشمه آبی بیرون آوری # یا آن که تو را باغی از خرما و انگور باشد که در میان آن باغ نهرهای آب جاری گردد # یا آن که بنا بر وعده تو آسمان بر سر ما فرو افتد و یا آن که خدا را به همراه فرشتگانش در مقابل ما حاضر کنی # یا آن که خانه ای از زر و کاخی زرنگار داشته باشی یا آن که بر آسمان بالا روی و ما هرگز به خاطر بالا رفتن تو از آسمان ایمان نمی آوریم تا این که برای ما کتابی نازل

کنی تا آن را بخوانیم (و از آن بر رسالت تو برای ما یقین حاصل شود). بگو
پروردگار من منزّه است آیا من جز بشری که به رسالت فرستاده شده، هستم؟
در این مناظره مشرکان از راه عناد و لجبازی به رسول خدا می گویند که ما
به تو ایمان نمی آوریم مگر این که از زمین برای ما چشمه هایی بجوشانی، یا
این که باغهایی از نخل و انگور داشته باشی که در آن نهرهایی جاری باشد، و یا
این که قطعه ای از آسمان را بر سما فرود آوری، و یا این که خدا و ملائکه را
نزد ما حاضر کنی، و خانه ای از طلا داشته باشی، و...، حضرت در پاسخ به این
گونه درخواست ها چنین فرمودند:

1. براهین و حجت های الهی برای بندگانش نمی تواند بر اساس پیشنهادات
بندگان تحقق یابد؛ زیرا آنها از صلاح و فساد امور خود غافلند و جاهل.
2. اگر بنا باشد آوردن معجزه بر اساس پیشنهاد افراد باشد، پیشنهادات متضاد
و متناقضی مطرح می گردد (مثلا یکی می خواهد در این لحظه روز باشد، یکی
می خواهد در همین لحظه شب باشد، که وقوع آن محال است و خداوند متعال
تدابیر امورش را بر امری که لازمه اش محال باشد واقع نمی سازد).
همچنین حضرت در پاسخ به آنها می فرماید:
... هل كنت إلا بشرا رسولا.

مگر من جز بشری مثل شما هستم که بتوانم این کارها را انجام دهم؟
به عنوان نمونه دیگر، می توان به مناظره پیامبر ﷺ با مشرکی اشاره کرد که
استخوان پوسیده ای را در دست گرفته و در حضور پیامبر خرد کرده و بر زمین
ریخت و گفت: چه کسی این استخوان های پوسیده را زنده می کند؟ پیامبر با
استفاده از وحی الهی به او پاسخ داد: کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می
کند که از ابتدا آن را خلق کرد و به همه خلق ها آگاه است.

أو لم ير الا نساناً انا خلقناه من نطفة فيا ذا هو خصيم مبين # و ضرب لنا مثلاً
و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم # قل یحییها الذی اُنشأها أوّل مرّة
و هو بکلّ خلق علیم (159)

آیا انسان ندید که ما او را از نطفه خلق کردیم؟ پس به ناگاه او دشمنی
آشکار گردید # و (آن فرد مشرک) برای ما مثلی (جاهلانہ) زد و آفرینش خود
را فراموش کرد و گفت این استخوان های یوسیده را باز چه کسی زنده می
کند؟ # بگو آن خدایی آنها را زنده می کند که اول بار حیات شان بخشید، و او
به هر خلقتی داناست.

در منابع سیره و تاریخ اسلام نیز به مواردی از بحث و جدل آن حضرت با
مشرکان قوم و اهل کتاب اشاره شده است.

بحث و گفت و گوی پیامبر ﷺ با «عتبة بن ربیعة» و سپس تعدادی از
سران مشرکان، نمونه هایی از این مناظرات است. «عتبه» به نزد پیامبر آمده و
به او گفت تو جمعیت ما را متفرق کردی و به خدایان ما بد گفتی و... اکنون به
پیشنهادهای من گوش کن و اگر خواستی بعضی از آنها را قبول کن.

پیامبر ﷺ فرمود: گوش می کنم. آنگاه «عتبة» دوباره شروع به صحبت کرد
و گفت: اگر تو از این امر در طلب مال هستی، ما اموال خود را برای تو جمع
می کنیم، و اگر در طلب شرف هستی ما تو را از همه کس شریف تر می
پنداریم، اگر پادشاهی می خواهی ما تو را بر خود پادشاه می کنیم و...

هنگامی که عتبه ساکت شد، پیامبر فرمود: آیا حرفهایت تمام شد؟ و عتبه
گفت: آری. سپس پیامبر فرمود: پس به حرف های من گوش کن، آنگاه شروع
کرد به تلاوت قرآن و آیات اول تا پنجم سوره فصلت را برای او خواند.

طرح سؤال مشرکان در مورد روح، ذوالقرنین و اصحاب کهف نیز از جمله های مناظره های دیگر مشرکان با پیامبر است، که هم در قرآن کریم و هم در کتب سیره پیامبر به آنها اشاره شده است. (160)

در این مناظره پیامبر اکرم توسط وحی الهی به سؤال آنها جواب دادند به طوریکه در جواب هر یک، چند آیه از قرآن نازل شده است. (161)

ابن هشام آیات دیگری از قرآن را در سیره خود آورده که هر یک از این آیات در جواب سؤال که مشرکان در مناظره ای با پیامبر از او پرسیدند، نازل شده است. (162)

چنان که گفته شد گروهی از اهل کتاب نیز کسانی بودند که از راه عناد و لجبازی با رسول خدا به بحث و مناظره می پرداختند و دائماً در صدد بودند که در قلوب مؤمنین شک و تردید وارد کنند. در سیره ابن هشام به متن یکی از مناظره های اهل کتاب با پیامبر اشاره شده است که در طی آن اهل کتاب، چهار سؤال از پیامبر پرسیده و رسول خدا نیز به هر چهار سؤال پاسخ داده است. ابوزهره مشروح مناظره اهل کتاب با پیامبر را در کتاب خود آورده است، ولی به سؤال و جوابهایی متفاوت از آنچه در سیره ابن هشام نقل شده است، اشاره می کند. (163)

6. مقایسه

حضرت ابراهیم علیه السلام در مناظرات و گفت و گوهای خود، از روش مقایسه بسیار بهره گرفته است. به این صورت که با استفهام و مقایسه بین خدایان متعدد، وجدان حقیقت جوی مخاطبان را به تعقل، تفکر، و دقت دعوت می کرد. او در این روش با بیان ویژگیهای خدایان و مقایسه آنها، قضاوت را بر عهده مخاطبان می گذارد.

قال هل يسمعونكم إذ تدعون # أو ينفعونكم أو يضرون # قالوا بل وجدنا
آبأنا كذلك يفعلون # قال أفرأيتم ما كنتم تعبدون # أنتم و آباؤكم الأقدمون #
فإنهم عدو لي إلا رب العالمين # الذي خلقني فهو يهدين # و الذي هو يطعمني
و يسقيني # و إذا مرضت فهو يشفين # و الذي يميتني ثم يحيين # و الذي اطمع
ان يغفر لي خطيئتي يوم الدين⁽¹⁶⁴⁾

ابراهيم گفت : آیا هر گاه که این بت ها را می خوانید سخن شما را می
شنوند؟ # یا به حال شما هیچ سود و زیانی می توانند داشته باشند؟ # آنها
گفتند: ما پدران خود را بر پرستش این بت ها یافته ایم # ابراهيم گفت : آیا می
دانید بت هایی را که شما می پرستید # و شما و پدران شما از قدیم می
پرستیدند # من با پرستش این ها دشمن هستم جز پروردگار جهانیان # همان
خدایی که مرا آفرید و سپس به راه راست هدایت کرد # و همان کسی که چون
گرسنه شوم مرا سیر گرداند و هرگاه تشنه شوم مرا سیراب گرداند # و هرگاه
مريض شوم مرا شفا می دهد # و آن خدایی که مرا می میراند و سپس دوباره
زنده می گرداند # و آن خدایی که چشم امید دارم که روز جزا گناهم را
بیامرزد.

این مقایسه از دل و اندیشه سلیم او نشأت گرفته بود و هدف آن، نرم کردن
دلهای سالم و بیدار کردن وجدانهای خفته بود.

و إن من شيعته لا ابراهيم # إذ جاء ربّه بقلب سليم # إذ قال لأبيه و قومه
ماذا تعبدون # أإفكا آلهة دون الله تريدون # فما ظنكم برب العالمين⁽¹⁶⁵⁾

و به حقیقت ابراهيم از پیروان نوح بود # که با قلبی پاک و سالم از جانب
پروردگارش آمد # هنگامی که به پدر و قومش گفت : شما چه چیزی را می

پرستید؟ # آیا به دروغ خدایانی به جای خدای یکتا می پرستید؟ # پس گمان شما درباره پروردگار جهانیان چیست؟

در اینجا خدایان دروغین را با معبود راستین و پروردگار یکتا مقایسه کرده است. مقایسه دیگری نیز در ادامه مناظره فوق به چشم می خورد:

قال أ تعبدون ما تحتون # و الله خلقکم و ما تعملون (166)

ابراهیم گفت: آیا آنچه را که خود تراشیده اید، می پرستید؟ # و خداوند شما و آنچه (از بتان) می سازید را خدا خلق کرده است.

این یک استفهام توییخی و در عین حال احتجاجی است بر بطلان روش مردم. حضرت می فرماید چیزی که انسان به دست خود تراشیده صلاحیت ندارد که معبود او باشد و خدا شما و عمل شما را آفریده است.

از این سخن معلوم می شود که خلقت از تدبیر جدا نیست. پس همانطور که خدای سبحان خالق آدمی است، هم اوست که ربّ وی نیز می باشد. (167)

7. استدلال از طریق محسوسات

حضرت ابراهیم علیه السلام به منظور هدایت و راهنمایی مخاطبان برای آشنا نمودن آنها با پیامهای الهی، محسوس و مشهود را مبنای استدلال خود قرار می داد تا ضمن ترکیب حس و عقل، امکان فهم کامل تعالیم الهی را به همه مخاطبان، با هر میزان از درک و شعور، فراهم آورد. به همین خاطر از ابزارهای متنوع و امور محسوس جهت این امر بهره می گرفت. خورشید، ماه و دیگر اجرام آسمانی، سخن گفتن بت ها، بینایی و شنوایی بت ها و تراشیدن سنگ، از جمله امور محسوسی بودند که در مناظرات ابراهیمی مورد استفاده قرار می گرفت.

این کار حضرت ابراهیم به آن خاطر بوده که می خواسته با مردم از راه محسوسات خودشان احتجاج کند. از این رو «هذا ربّی» را وقتی گفت که هر یک از اجرام سه گانه را درخشان و در حال طلوع دید و «لا أحبّ الآفلین» را هنگام افول آنها بیان کرد. (168)

8. انذار و اتمام حجت با مشرکان

انبیا در راستای دعوت توحیدی خود، همواره مردم را از عذاب الهی بیم می دادند و به این وسیله آنها را به توحید دعوت می کردند. اکثر بت پرستان به خاطر این که مورد خشم و غضب بت ها قرار نگیرند، آنها را می پرستیدند و لذا پیامبران نیز در مقابله با آنان می گفتند که خدا آنان را خلق کرده و امور آنان را تدبیر می کند. بنابراین پروردگار آنها تنها خداست و جز او هیچ معبود دیگری شایسته پرستش نیست. از این رو باید از عذاب او بترسند و فقط او را پرستش کنند.

قوم نوح به خاطر شرک و گناه در معرض عذاب بودند. حضرت نوح به آنها هشدار می داد، آنها را از بیم آن عذاب می ترساند و به آنها می فرمود که اگر از بت پرستی و شرک دست برندارند، عذاب حتما خواهد آمد.

نوح عليه السلام برای تحریک قلوب قوم خود آنها را انذار می دهد تا تقوا پیشه کنند و در نهایت به رحمت الهی متصل شوند. (169)

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ #
قال يا قوم إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (170)

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که قوم خود را قبل از آن که عذاب دردناک آنها را فرا گیرد انذار کن # نوح گفت : ای قوم من! همانا من برای شما بیم دهنده ای روشن‌گرم.

و لقد أرسلنا نوحا إلی قومه إني لکم نذیر مبین # أن لا تعبدوا إلا الله إني أخاف علیکم عذاب یوم ألیم (171)

به تحقیق ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که من برای شما بیم دهنده ای آشکارم # تا شما جز خدا نپرستید. همانا من از عذاب سخت روز قیامت بر شما می ترسم.

إذ قال لهم أخوهم نوح ألا تتقون # إني لکم رسول أمين # فاتقوا الله و أطيعون (172)

چون برادرشان نوح به آنها گفت: آیا تقوای الهی پیشه نمی کنید # من برای شما پیامبری امین هستم # پس تقوای الهی پیشه کنید و از من پیروی نمایید. در حالی که نوح مردم خود را به پرستش خدای یگانه، رعایت تقوا، پرهیز از معاصی امر می کند، اشراف قوم، به هر نحو ممکن قصد داشتند مردم را از پذیرش دعوت او منصرف کنند. اما این پیامبر به استدلال های باطل آنها جواب می دهد، ولی آنها از روی لجاجت و عناد، نمی پذیرند. از اینجاست که رو به جانب پروردگار خود می کند و می گوید: خدایا، مرا در مقابل تکذیب این قوم یاری نما.

حضرت هود عليه السلام نیز پس از ذکر برخی از نعمتهای الهی، مخاطبان را با بیان عذاب نافرمانی و حق ناپذیری بیم می دهد:

و اتقوا الذی آمدکم بما تعلمون # آمدکم بأنعام و بنین # و جنات و عیون # إني أخاف علیکم عذاب یوم عظیم (173)

و از آن کسی که شما را به آنچه می دانید یاریتان داد، پروا کنید # شما را با بخشیدن چارپایان و پسران داد # و نیز باغها و چشمه ساران # من از عذاب روزی هولناک بر شما می ترسم.

و اذکر أخوا عاد إذ أنذر قومہ بالأحقاف و قد خلت النذر من بین یدیه و من خلفه **آلّا تعبدوا إلّا اللّٰه إنّی أخاف علیکم عذاب یوم عظیم** (174)

به یادآور برادر عاد (هود پیغمبر) را هنگامی که قومش را در احقاف (جنوب شبه جزیره عربستان) انذار نمود و قبل از وی و پس از وی نیز انذار کنندگانی در میان آنها آمده بودند (و می گفتند) که جز خداوند را نپرستید. همانا من بر عذاب روزی بزرگ بر شما می ترسم.

حضرت صالح **علیه السلام** بعد از بیان نعمتهای الهی قومش را بیم می دهد که از خداوند بترسند و او را اطاعت نمایند:

فاتقوا اللّٰه و أطیعون (175)

تقوای الهی پیشه کنید و از من پیروی نمایید.

ولی آنها نیز مانند قوم مشرک نوح و هود علیهما السلام به جای این که با استغفار و توبه خواستار رحمت الهی باشند، به درخواست عذاب مبادرت نمودند.

قال یا قوم لم تستعجلون بالسیّئة قبل الحسنة لولا تستغفرون اللّٰه لعلکم **ترحمون** (176)

حضرت به آنها فرمود ای قوم من چرا شتاب دارید که حادثه بد پیش از حادثه خوب فرا رسد. چرا از خدای یکتا آمرزش نمی خواهید شاید مشمول رحمت شوید.

با این سخن روشن می شود که حضرت صالح این توییح را زمانی عنوان کرد که قوم، ناقه را کشته بودند و به صالح گفتند که :

... یا صالح **أنتنا بما تعدنا إنّ کنت من المرسلین** (177)

ای صالح، اگر از پیامبران هستی، آنچه را که از عذاب به ما وعده می دهی، بیاور.

منظور آنها همان عذابی بود که در آیات قبل به آنها هشدار داده بود که اگر ناقه را بکشند، به آن گرفتار خواهند شد.

... قد جأتکم بینة من ربکم هذه ناقة الله لكم آية فذروها تأكل في أرض الله
و لا تمسوها بسوء فيأخذكم عذاب أليم (178)

از جانب پروردگارتان حجتی روشن برای شما آمده است. این شتر خداست که معجزه ای است برای شما. پس او را رها کنید تا در زمین خدا چرا کند و آسیبی به او نرسانید که خداوند شما را به عذابی دردناک گرفتار می کند.

حضرت شعیب عليه السلام نیز مانند انبیای دیگر در گفت و گوها و برخوردهای خود با قومش، آنها را از عذاب الهی بیم می دهد و عاقبت سوء کفر، شرک، و اخلاق رذیله را به آنها هشدار می دهد. حضرت شعیب قومش را به عمل براساس احکام الهی سفارش می کند و به آنها هشدار می دهد که در صورت نافرمانی، عذاب الهی آنها را فراخواهد گرفت.

و یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل سوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه و من هو کاذب و ارتقبوا انی معکم رقیب (179)

و ای قوم من شما هر چه می توانید عمل کنید، من نیز عمل می کنم. به زودی خواهید دانست که عذاب رسوا کننده بر چه کسی فرود می آید و دروغگو کیست و انتظار بکشید که من هم با شما منتظرم.

بعد از امر به معروف، آنها را از عذاب روزی که آنها را فرا گیرد، بیم می دهد:

و انی أخاف علیکم عذاب یوم محیط (180)

و من از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم.

هر چند حضرت شعیب علیه السلام قومش را به آنچه مأمور بود، دعوت کرد و با وعده و وعید آنان را موعظه کرد و آنها را نسبت به عذابهایی که به قوم نوح، هود، و صالح رسیده بود، آگاه نمود، ولی آنان به طغیان و کفر خود افزودند و جز تعداد اندکی ایمان نیاوردند و علاوه بر این به تمسخر و تهدید مؤمنان پرداختند و خود حضرت شعیب را نیز به دروغگویی متهم کردند.

قالوا إنما أنت من المسحرين # و ما أنت إلا بشر مثلنا و إن نظنك لمن

الكاذبين (181)

گفتند: جز این نیست که تو از سحر شدگان هستی # و تو جز بشری مانند ما نیستی و بدون تردید ما تو را از دروغگویان می دانیم.

قال الملائكة الذين استكبروا من قومه لنخرجنك يا شعیب و الذين آمنوا معك

من قريتنا أو لتعودن في ملتنا قال أو لو كنا كارهين (182)

بزرگان قومش که استکبار ورزیده بودند گفتند: ای شعیب همانا تو و کسانی که به همراه تو ایمان آورده اند را از شهرمان بیرون می کنیم یا این که به آیین ما بازگردید. شعیب گفت: حتی اگر از این کار متنفر باشیم؟

وقتی حضرت از ایمان آوردنشان ناامید شد، از خداوند فتح و پیروزی طلب کرد. خداوند نیز آنها را به وسیله عذابش نابود کرد و شعیب و همراهانش را نجات داد.

زمانی که حواریون از مسیح علیه السلام تقاضای معجزه ای مخصوص کردند، به این صورت که خداوند اگر توانایی دارد برای آنها مائده ای آسمانی بیاورد. حضرت آنها را توییخ می کند؛ چرا که درخواستشان مشتمل بر پرسش از قدرت پروردگار است. ولی آنها در پاسخ می گویند:

إذ قال الحواريون يا عيسى ابن مريم هل يستطيع ربك أن ينزل علينا مائدة من السماء قال اتقوا الله إن كنتم مؤمنين # قالوا نريد أن نأكل منها و تطمئن قلوبنا و نعلم أن قد صدقتنا و نكون عليها من الشاهدين (183)

آن هنگام که حواریون گفتند: ای عیسی بن مریم آیا پروردگارت می تواند برای ما مائده ای از آسمان نازل کند؟ گفت: تقوای الهی پیشه کنید اگر مؤمن می باشید # آنها گفتند: می خواهیم از آن بخوریم و دل هایمان آرام گیرد و بدانیم که به ما راست گفته ای و خود از گواهان آن باشیم.

حضرت نیز از خداوند نزول این مائده را طلب می کند:

قال عيسى ابن مريم اللهم ربنا أنزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيدا لأولنا و آخرنا و آية منك و ارزقنا و أنت خير الرازقين # قال الله إني منزلها عليكم فمن يكفر بعد منكم فإني أعذبه عذابا لا أعذبه أحدا من العالمين (184)

عیسی بن مریم گفت: پروردگارا برای ما مائده ای از آسمان نازل فرما که عیدی برای امروزیان و آیندگانمان و معجزه ای از تو باشد و ما را روزی ببخش که تو از بهترین روزی دهندگانی # خداوند فرمود: من فرو فرستنده آن برای شما هستم پس از آن هر کس کفر بورزد همانا من او را به چنان عذابی گرفتار می کنم که هیچ یک از جهانیان را عذاب نکرده باشم.

علامه طباطبایی می نویسد: خداوند هم دعای او را اجابت کرد و فرمود، اگر بعد از آن باز هم کسی کفر بورزد، باید بداند که چنان او را عذاب می کنم که احدی از عالمیان را به چنان عذابی دچار نکردم. (185)

و لما جاء عيسى بالبينات قال قد جئتكم بالحكمة و لأبين لكم بعض الذي تختلفون فيه فاتقوا الله و أطيعون (186)

و چون عیسی معجزه های آشکار آورد گفت : به راستی برای شما حکمت آورده ام و برای شما بعضی از اموری را که در آن اختلاف دارید، روشن می سازم. پس تقوای الهی پیشه کنید و از من پیروی نمایید.

در این جمله، تقوا را به خدا و اطاعت را به رسول خدا ﷺ نسبت داده است. از این رو این معنا مسجّل می شود که حضرت جز رسالت ادعایی ندارد. (187)

9. اقناع تدریجی (همراهی با مخاطب)

انبیای الهی ﷺ گاهی به منظور الزام نمودن، محکوم کردن، و اقناع تدریجی دشمنان خود با آنها همراهی می کردند. به این صورت که بعضی از مقدمات ادعای آنها را می پذیرفتند و در ادامه مناظره همه آنها را با استدلال های روشن باطل می کردند. در این روش گاهی مبلغ، علیرغم اعتقاد قاطع و جازم به عقاید خاصی، در برخورد و مناظره با مخاطب، موقتا از آن عقاید تنازل می نماید و خود را در مقام بحث، همراه و هم عقیده مخاطب قلمداد می کند. بدین ترتیب نوعی همبستگی و همدلی میان طرفین مناظره به وجود می آید که در اقناع مخاطب مؤثر خواهد بود.

حضرت صالح ﷺ در مناظره با گروههای مخالف به منظور اقناع تدریجی مخاطبان با آنها همراهی می کرد. همراهی با مخاطب که از سوی این پیامبر الهی اظهار می شود، در آیه زیر کاملا روشن است.

قال یا قوم أرأیتم إن كنت علی بینة من ربّی (188)

گفت : ای قوم من چه می اندیشید اگر از جانب پروردگرم حجت آشکاری داشته باشم.

او قطعاً خود را دارای دلیل و حجت می داند، اما در مقام جدال، سعی می کند همراهی مخاطب را جلب نماید تا از این طریق به تدریج هدایت گردد.

در تعدادی از مناظره های حضرت ابراهیم نیز شاهد نوعی همراهی با مخاطبان و تلاش برای جذب تدریجی آنان به سوی حقیقت هستیم. حضرت ابراهیم این شیوه را در مناظره با ستاره پرستان به کار بسته است. به این صورت که به منظور همراهی با آنها، در مرحله اول، کواکب، ماه، و خورشید را خدای خود فرض می کند. حضرت ابراهیم با استفاده از عقاید مخاطبان و مقبولات ایشان، به مقابله با اعتقاداتشان برمی خیزد و با برخوردی متین، به تدریج آنها را به حقیقت راهنمایی می کند.

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي (189)

آن گاه چون خورشید را تابان دید گفت: این پروردگار من است. در حالی که آیات قبل صراحت دارد که او از اهل یقین و بینای ملکوت آسمان ها و زمین است. پس فرض جدی بودن کلام ابراهیم، به کلی مردود است.

و كَذَلِكَ نَرَى اِبْرَاهِيمَ مَلِكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (190)

و این چنین ملکوت آسمان ها و زمین را بر ابراهیم نمایانندیم تا از اهل یقین گردد.

پس از آنکه با استدلال هایی ساده و محکم، خدایان ادعایی آنان را برای پرستش نالایق می شمرد، به اظهار صریح عقاید می پردازد:

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (191)

همانا من بادینی پاک، روی به سوی کسی دارم که آسمان ها و زمین را آفریده است و من از مشرکان نیستم.

همچنین آیه: «قال یا قوم انّی بری ء ممّا تشرکون»⁽¹⁹²⁾؛ گفت: ای قوم من، من از شرکی که شما می ورزید، تبری می جویم» دلالت دارد بر این که حضرت ابراهیم در مقام اثبات وجود آفریدگار نبوده، بلکه با فرض ربوبیت ستاره، ماه و خورشید و سپس اعراض از آنها، می خواسته اثبات کند که برای پروردگارش شریکی نیست.

از این احتجاج برمی آید که وی حقیقت امر را می دانسته و ایمان داشته که مدبر امورش و کسی که به وی احسان نموده، همانا خدای سبحان است. بنابراین بار دیگر در برابر ستاره و ماه و خورشید گفت: «هذا ربّی» در حقیقت از باب تسلیم و به زبان خصم حرف زدن است. وی در ظاهر، خود را یکی از آنان به حساب می آورد و عقاید خرافی آنان را صحیح فرض نموده آنگاه با بیانی مستدل باطل بودن آن را ثابت کرده است. این شیوه احتجاج، بهترین راهی است که می تواند انصاف خصم را جلب کرده و از طغیان عصیبت او جلوگیری نموده، او را برای شنیدن حرف حق آماده سازد.⁽¹⁹³⁾

از آنجا که وظیفه هر مبلغ، جذب دل های مردم به منظور ارشاد و هدایت عقلها است، پیامبر از هر راه ممکن تلاش می نمود فاصله میان دلها و عقلها را به حداقل برساند. بدین منظور، در برخورد با یهود، نصاری، و حتی مشرکان، بر عقاید صحیح و قابل قبولشان تأکید می کرد، تا آن عقاید را به عنوان پلی برای ارتباط و پشتوانه ای برای ارائه عقاید جدید قرار دهد.

پیامبر اسلام ﷺ با هدایت قرآن، مأموریت یافت اهل کتاب را به این صورت به عقاید مشترک دعوت کند:

قل يا أهل الكتاب تعالوا إلى كلمة سواء بيننا وبينكم إلا نعبد إلا الله ولا
نشرك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً أرباباً من دون الله فإن تولوا فقولوا اشهدوا
بأننا مسلمون (194)

بگو ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستم
که جز خداوند را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی
دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرند. پس اگر روی گردان شدند، بگویید شاهد
باشید که ما فرمانبردار و مسلمانییم.

همچنین در جای دیگر به همه مسلمانان دستور می دهد که :

اتل ما أوحى إليك من الكتاب و أقم الصلاة إن الصلاة تنهى عن الفحشاء و
المنكر و لذكر الله أكبر و الله يعلم ما تصنعون (195)

آنچه از کتاب آسمانی بر تو وحی شده است را بخوان و نماز را برپا دار؛ چرا
که نماز از زشتی ها و ناشایستی ها باز می دارد و همانا ذکر خداوند (از هر
کاری) مهمتر و بزرگ تر است و خداوند می داند آنچه را که انجام می دهید.
در این آیات و موارد مشابه آن به شیوه جدید از گفت و گو و مناظره در
مقابل گروه های دیگر برمی خوریم که یک شیوه عملی مبتنی بر یافتن نقاط
اشتراک است تا از طریق آن به دعوت بپردازد و وارد جزئیات شود؛ به جای
آنکه از ابتدا نقاط اختلافی و تعصب انگیز را مطرح سازد. لذا آیات فوق بر
توحید، که قدر مشترک ادیان است، تأکید دارد و پیامبر را فرمان داده که به این
شیوه مجهز باشد. (196) در این شیوه از مناظره از مسلمات خصم برای اقناع او
کمک گرفته می شود.

10 . مناظره با رئیس گروه

از جمله آداب مناظره این است که باید با افرادی صورت پذیرد که صاحب نظر، برجسته، معروف، و تأثیر گذار باشند تا در صورت محکومیت، بحث و گفت و گو به سرانجام مطلوب برسد. از این رو پیامبران الهی در فرصت های مختلف با رؤسای گروههای فکری و عقیدتی مناظره می کردند.

حضرت ابراهیم علیه السلام برای دعوت به توحید به احتجاج با نمرود پادشاه معاصرش می پردازد؛ چرا که نمرود نیز مانند بسیاری از جبّاران ادّعی ربوبیت کرده بود.

ألم تر إلی الذی حاجّ إیّنا ابراهیم فی ربّه أن آتاه الله الملك إذ قال إیّنا ابراهیم ربّی الذی یحیی و یمیت قال أنا أحيی و أمیت قال إیّنا ابراهیم فی أنّ الله یأتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذی کفر و الله لا یهدی القوم الظالمین ⁽¹⁹⁷⁾

آیا کسی که خداوند به او ملک و پادشاهی بخشیده بود را ندیدی که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه می کرد؟ آن هنگام که ابراهیم گفت : پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند. او گفت : من نیز زنده می کنم و می میرانم. ابراهیم گفت : همانا خداوند خورشید را از مشرق برمی آورد پس تو آن را از مغرب بیاور. پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت و سرگشته ماند و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند.

نمرود نیز مانند دیگر جبّاران با وجود این که بت پرست بود، خود را در سلک خدایان در می آورد. در قرآن کریم از فرعون حکایت شده که می گفت: «أنا ربکم الاعلی» ⁽¹⁹⁸⁾ نمرود نیز چنین ادّعی داشت و می گفت : «أنا أحيی و أمیت ؛ من زنده می کنم و می میرانم» .

محور بحث حضرت ابراهیم و نمرود این بود که حضرت می گفت پروردگارش تنها خدای یگانه است و نمرود ادعا داشت که او خدای ابراهیم و دیگران است.

از این رو نمرود در جواب ابراهیم علیه السلام که فرمود **رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ**، گفت: **أنا أحيي و أميت**. نمرود مغالطه کرد، حیات و ممات را به معنای مجازی گرفت، و گفت: این افعال کار من است.

وقتی حضرت ابراهیم دید که با اثبات این حجت نمی تواند مردمی را که ادعای نمرود را کورکورانه تصدیق می کنند، هدایت نماید، دلیل دیگری آورد که کسی نتواند با آن معارضه کند و فرمود: **فإنَّ اللهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ المَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ المَغْرِبِ** اگر این امور نیز به تو استناد دارد و منوط به اراده توست، پس خورشید را از مغرب برآورد. لذا نمرود که جوابی نداشت، متحیر و مبهوت شد؛ چرا که خداوند، گروه ستمکاران را به مقصد نمی رساند. بدین ترتیب مشاهده می کنیم که حضرت ابراهیم حجت و استدلالی آورد که جدال پذیر و قابل مناقشه نبود.

حضرت موسی علیه السلام نیز در آغاز اعلام رسالت خویش به سوی فرعون و ملأ او رفت:

ثمَّ بعثنا من بعدهم موسیٰ بأياتنا إلیٰ فرعون و ملائنه فظلموا بها فانظر کیف كان عاقبة المفسدين (199)

سپس بعد از ایشان موسی را با معجزات خویش به سوی فرعون و بزرگان قومش فرستادیم سپس آنها در حق آیات ما ستم کردند. پس بنگر که عاقبت اهل فساد چگونه بوده است.

ثمّ بعثنا من بعدهم موسى و هارون إلی فرعون و ملائجه بأياتنا فاستكبروا و
كانوا قوما مجرمین (200)

سپس بعد از آنان موسی و هارون را با معجزات خویش به سوی فرعون و
بزرگان قومش فرستادیم، پس آنها استکبار ورزیدند و قومی گناهکار بودند.
ارسال انبیا به سوی اشراف و بزرگان قوم به این خاطر است که مفاسد
اجتماعی و انحرافهای محیط تنها با اصلاحات فردی و موضعی حل نخواهد شد،
بلکه باید سردمداران جامعه و آنهایی که نبض سیاست، اقتصاد، و فرهنگ را
در دست دارند و در درجه اول اصلاح گردند تا زمینه برای اصلاح بقیه افراد نیز
فراهم گردد. این درسی است که قرآن کریم به همه مسلمانان برای اصلاح
جوامع اسلامی می دهد. (201)

حضرت موسی در نخستین برخوردش با فرعون او را چنین خطاب می کند:
«یا فرعون»، خطابی که در عین رعایت ادب، از هر گونه تملق، چاپلوسی، و
اظهار عبودیت تهی بود:

و قال موسی یا فرعون إنی رسول من ربّ العالمین (202)

و موسی گفت: ای فرعون همانا من پیامبری از سوی پروردگار جهانیان
هستم.

همان پیامبر نرمخو و آسان گیر در مراحل نخستین گفت و گو با فرعون،
آنگاه که دشمنی های غیرمنطقی، عناد روز افزون، و حتی تهدیدهای شدید
فرعون و درباریان او مواجه می شود، با شجاعت وصف ناپذیری در برابر تمام
قدرت و شوکت فرعونی می ایستد و پاسخهای دندان شکنی را ابراز می دارد؛
چرا که در منطق انبیا و سیره رسولان، نرمخویی تا زمانی مشروع است که به
تساهل و محافظه کاری نینجامد.

زمانی که فرعون به قوم گفت: رسولی که به سوی شما فرستاده شده مجنون است، موسی عليه السلام اظهار داشت که اگر شما عاقلید، پروردگار من خالق آسمانها، زمین و آنچه میان آن هاست، می باشد:

قال ربّ المشرق و المغرب و ما بينهما إنّ كنتم تعقلون ⁽²⁰³⁾

موسی گفت: او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان آن هاست، می باشد اگر تعقل کنید.

سپس فرعون شروع به تهدید می کند:

قال لئن اتّخذت إلهًا غيري لأجعلنك من المسجونين ⁽²⁰⁴⁾

فرعون گفت: اگر خدایی جز من را برگزینی، به تحقیق تو را از زندانیان قرار خواهم داد.

موسی در پاسخ او با صراحت می گوید:

قال أو لو جئتک بشیء مبین ⁽²⁰⁵⁾

موسی گفت: حتی اگر معجزه ای آشکار برایت بیاورم؟ همچنین خداوند به حضرت موسی و هارون علیهما السلام می فرماید: به دنبال بیان رسالت خود، آزادی بنی اسرائیل را مطالبه کنید:

فأتيا فرعون فقولا إنّنا رسول ربّ العالمين # أن أرسل معنا بنی إسرائیل ⁽²⁰⁶⁾

پس به سوی فرعون بروید و بگویید که همانا ما پیامبر پروردگار جهانیانیم # برای این که بنی اسرائیل را همراه ما بفرستی.

فرعون با جمله هایی حساب شده برای نفی رسالت آنها کوشید و نخست رو به موسی کرد و گفت:

قال ألم نربک فینا ولیدا و لبثت فینا من عمرک سنین ⁽²⁰⁷⁾

آیا ما تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم؟ و سالهایی از عمرت را در نزد ما به سر بردی؟

سپس به ایراد دیگری نسبت به موسی پرداخته و می گوید:

و فعلت فعلتک الّتی فعلت و أنت من الکافرین (208)

و تو کاری را که کرده بودی (کشتن یکی از قبطیان و طرفداران فرعون)، انجام دادی و تو از کافران هستی (کفر نعمت کردی).

موسی عَلَيْهِ السَّلَام هم پس از شنیدن سخنان فرعون، به پاسخ هر سه ایراد پرداخت، ولی به خاطر اهمیت، پاسخ ایراد دوم فرعون را مقدم شمرد و چنین گفت:

قال فعلتها إذا و أنا من الضّالّین # ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربّی حکما و جعلنی من المرسلین (209)

گفت: من این کار را انجام دادم در حالی که از بی خبران بودم # سپس از شما گریختم چون از شما می ترسیدم. سپس پروردگارم به من حکمت بخشید و مرا از پیامبران گردانید.

سپس به پاسخ منّی که فرعون در مورد پرورش او در دوران طفولیت و نوجوانی بر گردن او گذارد، پرداخته و با لحن قاطع و اعتراض آمیزی می گوید:

و تلک نعمة تمنّها علیّی أن عبّدت بنی إسرائیل (210)

آیا این نعمتی است که بر من منّت می گذاری که بنی اسرائیل را بنده و برده خود ساخته ای؟ (211)

11. تحریک وجدان با تکیه بر عنصر عقلانیت

از آنجا که شیوه های مختلف تبلیغی، از جمله مناظره، علاوه بر اندیشه و خرد، با قلبها و عواطف نیز سر و کار دارد، انبیا و مبلغان الهی به تناسب شرایط

و مخاطبان گوناگون، از استدلال عقلی و یا بیان عاطفی برای تأثیر گذاری و اقناع آنها بهره جسته اند.

در روش عاطفی، قرآن مطالب استدلالی و برهانی را با لطافت خاص مطرح می نماید و عواطف انسانی را تحریک می کند. به طوری که در قلب می نشیند و در انسان تغییرات ریشه ای و عمیق ایجاد می نماید. با نگاهی به مناظره های انبیا و نوع کلمات و عبارات به کار رفته در آنها روشن می گردد که در کنار هدف قرار دادن عقل و اندیشه مخاطبان، دل، وجدان، و فطرت آنان نیز مورد توجه و خطاب واقع می شود.

حضرت ابراهیم علیه السلام پس از ارائه پرسشی تکان دهنده که در آن عقل و اندیشه افراد مورد خطاب قرار داده است، می فرماید:

أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ⁽²¹²⁾

آیا در آنچه که می پرستید تأمل کرده اید؟

حضرت در ادامه جهت خطاب را از عقل مخاطب به دل او می کشاند و می گوید:

أَنْتُمْ و آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ # فَاِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ⁽²¹³⁾

شما و پدران گذشته تان # (بدانید) هر آنچه را که می پرستید دشمن من هستند جز پروردگار جهانیان.

همچنین پس از جدالهای عقلانی پیاپی که منجر به شکستن بت ها به دست او می گردد، وقتی که به او یورش می آورند، لحن و خطابش متوجه دلها متوجه می شود:

و قَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَاهِدِينَ # رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ⁽²¹⁴⁾

و ابراهیم گفت: من رونده به سوی پروردگارم هستم که به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد # پروردگارا به من (فرزندی) از صالحان ببخش.
در محاجّه با ستاره پرستان نیز، پس از گفت و شنودی استدلالی، جانها را مورد خطاب قرار می دهد:

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ
المشركين (215)

همانا من با دینی پاک، روی به سوی کسی دارم که آسمان ها و زمین را آفریده است و من از مشرکان نیستم.

حضرت ابراهیم عليه السلام علیه بت ها تصمیم قاطعی می گیرد و در موقعیتی مناسب آنها را در هم می شکند. همه بت ها جز بت بزرگ را تکه تکه می کند و امیدوار است که مردم با دیدن این صحنه بت بزرگ را متهم نمایند.

و تالّله لأُكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ # فَجَعَلَهُمْ جَذَاذًا إِلاَّ كَبِيرًا لَهُمْ
لَعَلَّهُمْ إِليه يَرْجِعُونَ (216)

به خداوند سوگند بعد از این که روی گردان شدید در مورد بت هایتان تصمیم می گیرم # آن گاه آنها را تکه تکه کرد مگر بزرگترشان را، شاید که به او روی آورند (او را متهم نمایند).

وقتی مردم شهر متوجه این اوضاع شدند، به سراغ ابراهیم عليه السلام رفته و با ایشان محاجّه می نمایند. حضرت نیز با استدلالاتی که عقل و دلشان را خطاب قرار می دهد، آنها را مجاب می نماید.

وقتی که حضرت ابراهیم را حاضر می کنند و چنان که از شواهد پیداست محل این جلسه در بتخانه بوده از او می پرسند:

... أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبراهيم (217)

ای ابراهیم آیا تو این کار را با خدایان ما انجام دادی؟

ابراهیم به منظور الزام خصم و ابطال الوهیت اصنام در جواب می فرماید:

... بل فعله کبیرهم هذا فسئلوهم إِنْ كانوا یَنطِقون (218)

بلکه این بزرگشان این کار را کرده است. از آنها بپرسید اگر سخن می گویند. بدین ترتیب از آنها می خواهد حقیقت را از خود بت بپرسند که چه کسی این کار را انجام داده است؛ البته اگر بت ها می توانند حرف بزنند.

حضرت با این سؤال می خواهد این نتیجه را بگیرد که بت ها نمی توانند حرف بزنند. لذا الوهیت آنها باطل می شود و خود مردم هم با رجوع به عقل خود به این امر اعتراف می کنند.

چرا که وقتی مردم کلام حضرت ابراهیم را شنیدند و متوجه شدند که اصنام جماداتی بی شعورند و حرف نمی زنند، حجت بر آنان تمام شده و هر یک در دل، خود را خطاکار دانسته و حکم کرد به این که خود او ظالم است نه ابراهیم:

فرجعوا إلی أنفسهم فقالوا إِنْکم أنتم الظَّالمون (219)

پس به خوششان آمدند و گفتند: همانا شما خود ستمگرید.

ولی برای باطل جلوه دادن حق و حق جلوه دادن خود، با این که حق را می دانستند، ابراهیم علیه السلام را حق ستیز خواندند و گفتند: تو که می دانی که اینها حرف نمی زنند و به این خاطر این سخن را می گویی که از خود دفاع کنی.

ثم نکسوا علی رؤسهم لقد علمت ما هو لأ یَنطِقون (220)

سپس سرهایشان را تکان دادند (و گفتند) تو خوب می دانی که بت ها سخن نمی گویند.

حضرت ابراهیم وقتی که دید وجدانها تا اندازه ای متنبه شده بود، عقل آنها را خطاب قرار داد و بعد از ابطال الوهیت بت ها آنها را توبیخ نموده و می فرماید:

... أفتعبدون من دون الله ما لا ينفعكم شيئا ولا يضرکم # أف لكم ولما
تعبدون من دون الله أفلا تعقلون (221)

آیا به جای خداوند چیزی را می پرستید که نه سودی به شما می رساند و نه
زیانی؟ # اف بر شما و بر آنچه که به جای خداوند می پرستید. آیا اندیشه و
تعقل نمی کنید؟ (222)

حضرت موسی عليه السلام نیز گاهی از استفهامی که موجب تحریک عواطف می
شد، بهره می جوید. حضرت پس از بازگشت از میقات و مواجه شدن با گمراهی
قوم، از روش عاطفی استفاده می کند.

فرجع موسى إلی قومه غضبان أسفا قال یا قوم ألم يعدکم ربکم وعدا حسنا
أفطال علیکم العهد أم أردتم أن یحلّ علیکم غضب من ربکم فأخلفتم موعدی
(223)

آن گاه موسی خشمگین و اندوهگین به سوی قومش بازگشت و گفت: ای
قوم من آیا پروردگارتان شما را وعده نیکو نداد و آیا این عهد، طولانی شد یا
خواستید خشم پروردگارتان بر شما فرود آید که در وعده تان با من خلاف
کردید.

یکی از راههای اعمال این شیوه، تصریح به رابطه مخاطب با مبلغ است که
خیرخواهی و دلسوزی مبلغ را تلقین می کند. مانند عبارت «یا قوم» که بارها
در صدر جملات حضرت موسی عليه السلام آمده و یا کاربرد عبارت «ربی و ربکم»
به جای کلمه «الله و رب» که همه حکایت از سرنوشت واحد طرفین می نماید
و به وجود آورنده جوّ تفاهم و همدردی است.

گاهی نیز با اشاره به ستمی که بر خویشان روا داشته اند، دلشان را مخاطب
قرار می دهد:

و إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ مِنْكُمْ لَمَنِ طَغَىٰ أَذْهَبْتُمْ آبَاءَكُمْ وَابْنَآءَكُمْ فَتُكْفَرُونَ
لِي بَارئِكُمْ فَأَقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ
الرَّحِيمُ (224)

و چون موسی به قومش گفت: ای قوم من همانا شما با گوساله پرستی بر خودتان ستم کرده اید. پس به درگاه آفریدگارتان توبه کنید و نفس هایتان را بکشید که این در نزد پروردگارتان برای شما بهتر است. پس خداوند از شما در می گذرد؛ چرا که او توبه پذیر مهربان است.

یکی از مهمترین آفات و خطرات برای هر مکتب، انحراف مردم پس از هدایت است. وقتی بنی اسرائیل پس از هلاکت فرعون، وارث زمین و عهده دار حکومت شدند، در معرض آزمایشی حساس قرار گرفتند و در مسیر بازگشت از حرکت شبانه خود، بر قومی بت پرست گذشتند. رسوبات فرهنگ شرک و بت پرستی در ذهن و دل این مردم موجب گشت این کار در نظرشان مطلوب افتد و از موسی خواستند معبودی برایشان قرار دهد:

قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (225)

گفتند: ای موسی برای ما خدایی قرار بده همان طور که آنان خدایانی دارند. (حضرت موسی) گفت: به راستی که شما قومی نادان هستید.

موسی، بی درنگ با پاسخی قاطع و ناشی از خشمی فروخته، آنان را به نادانی نسبت داد و دلایل قانع کننده ای بر بطلان خواسته آنها عرضه فرمود:

إِنَّ هَٰؤُلَاءِ مَتَّبِعُوا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (226)

در حقیقت آنچه ایشان درآوردند نابود و زایل و آنچه انجام می دادند باطل است.

وی به این استدلال بسنده نکرد و با تغییر لحن خطاب از عقل به دل، وجدان ایشان را پریشان و تحت تأثیر قرار داد:

قال أغير الله أبغیکم إلهها و هو فضلکم علی العالمین (227)

گفت: آیا جز خداوند را خدای شما بیسندم و حال آن که او شما را بر جهانیان برتری بخشیده است.

12. باطل کردن مدّعی افراد با استفاده از ادّعی خود آنها

انبیای الهی استدلال های خود را برای باطل نمودن ادّعی دشمنانشان بر مبنای ادّعی خود آنها قرار می دادند. به این صورت که اگر طرف مناظره آنها سخنی را می گفت که حکم خاصی از آن اثبات می شد، ولی وی هدف دیگری را از بیان آن دنبال می کرد، پیامبر خدا با هوشیاری و با استفاده از همان سخن، دشمنان خود را محکوم کرد.

حضرت ابراهیم علیه السلام در مناظره با نمرود آنجا که وی ادّعی خدایی می کند، می فرماید:

فإنّ الله یأتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب (228)

همانا خداوند خورشید را از مشرق برمی آورد پس تو آن را از مغرب بیاورد. حضرت مبنای این حجت را بر ادّعی که نمرود در حجت قبلی کرده بود قرار داد. به این صورت که فرمود: اگر تو ادعا کردی که پروردگار من هستی! شأن پروردگار من این است که در نظام عالم و تدبیر جهان تصرف کند. پس خورشید را از مغرب برآور.

علت این که ابراهیم پایه این دلیل را بر ادّعی سابق نمرود قرار داد، این است که کسی خیال نکند که بحث سابق به نفع نمرود تمام شده و مدّعی او به ثبوت رسیده است. (229)

حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز در برخورد با ساحران از این شیوه استفاده کرد.

قالوا يا موسى إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ (230)

ساحران گفتند: ای موسی تو می افکنی یا ما اول کسی باشیم که بیفکنیم؟
وقتی ساحران طنابها و چوب دستی های خود را انداختند و هر چه داشتند
به کار گرفتند، خداوند به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ (231)

مترس که تو خود برتری.

حضرت نیز عصایش را انداخت و آنچه را که ساخته بودند بلعید و به این
صورت ادعای آنها را باطل کرد تا این که :

فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ (232)

آن گاه ساحران به سجده افتادند و گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان
آوردیم. (233)

قرآن همچنین می فرماید:

فَلَمَّا جَاءَهُم الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ (234)

و چون حق از جانب ما به سوی آنان آمد، گفتند: بی گمان این سحر و
جادویی آشکار است.

حضرت موسی وقتی گفتار فرعونیان را شنید و ملاحظه کرد که به «حق»،
نسبت «سحر مبین» می دهند، در مقام ردّ و انکار گفتار آنان به صورت استفهام،
انکار را تکرار کرده و دوباره می پرسد: آیا این سحر است؟

... أَسْحَرُ هَذَا وَلَا يَفْلِحُ السَّاحِرُونَ (235)

آیا این سحر است و حال آن که ساحران را هرگز پیروزی نخواهد بود؟ (236)

13 . اولویت امر به معروف و نهی از منکر

پیامبران برای این که جامعه را از آفات و انحرافات پاک نمایند، همواره قوم خود را از منکرات نهی می کردند و آنها را به کارهای پسندیده و حسنه دعوت می نمود. لذا امر به معروف و نهی از منکر را سر لوحه دعوت خود و از جمله اولویت های کاری خود قرار می دادند.

حضرت لوط عَلَيْهِ السَّلَام در این راستا با انحرافات اخلاقی و عادات زشت قومش مبارزه کرد و به شیوه های مختلف با این پدیده سوء، مقابله می نمود. در قرآن هر گاه سخن از لوط به میان آمده، روشهای مبارزه بی امان او با این آفات اخلاقی و اجتماعی خطرناک و خانمان سوز مشاهده می گردد.

و لوط إ ذ قال لقومه أ تأتون الفاحشة ما سبقكم بها من أحد من العالمين ⁽²³⁷⁾

و لوط را فرستادیم، هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن کار زشت را مرتکب می شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟

إ نکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل أنتم قوم مسرفون ⁽²³⁸⁾

شما از روی شهوت با مردان، به جای زنان در می آمیزید، آری شما قومی تجاوز کارید.

و لوط إ ذ قال لقومه أ تأتون الفاحشة و أنتم تبصرون ⁽²³⁹⁾

و لوط را به یاد آور هنگامی که به قومش گفت: آیا شما به سراغ کاری بسیار قبیح می روید. در حالی که (زشتی و نتایج شوم آن را) می بینید؟

إ نکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل أنتم قوم تجهلون ⁽²⁴⁰⁾

آیا شما از روی شهوت به جای زنان به سراغ مردان می روید؟ آری شما قومی جاهل هستید.

حضرت لوط عليه السلام با بیان عواقب مرگ بار این عمل، می خواهد وجدان آنها را بیدار کند. این استفهام تقریری است. به طوری که می خواهد پاسخ را از درون وجدان خودشان بشنوند تا مؤثرتر واقع شود، ولی آنها به جای این که به حضرت جواب قانع کننده ای بدهند، او را تهدید به اخراج می کنند:

و ما کان جواب قومه إنا أن قالوا أخرجوهم من قریتکم إناهم أناس

یتطهرون (241)

و پاسخ قوم او جز این نبود که می گفتند: آنان را از شهرتان بیرون کنید؛ چرا که آنها مردمانی هستند که این کار را پلید دانسته و از آن تنزه می جویند. حضرت با بیانی شیوا و مستدل آنها را از این عمل زشت باز می دارد و به آنها نشان می دهد این کار نتیجه جهل، نادانی، و بی خبری از قانون آفرینش و همه ارزشهای انسانی است، ولی چون آنها پاسخی نداشتند، گفتند که خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کند؛ چرا که اینها پاک هستند و حاضر نیستند با ما هماهنگ شوند.

حضرت شعیب عليه السلام نیز امر به معروف و نهی از منکر را سرلوحه دعوت خویش قرار داده بود و قوم خود را پس از دعوت به توحید، که اصل و پایه دین است، به ادای درست پیمانانه و میزان، و اجتناب از کم فروشی، که در آن زمان متداول بود، دعوت نمود:

قد جأتکم بینة من ربکم فأوفوا الکیل و المیزان و لا تبخسوا الناس أشياءهم

و لا تفسدوا فی الأرض بعد إ صلاحها ذلکم خیر لکم إ ن کنتم مؤمنین (242)

به راستی حجتی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آمده است. پس پیمانانه و ترازو را درست بدهید و به مردم اجناسشان را کم ندهید و در زمین بعد از آن که به صلاح آمده است، فساد نکنید که اگر مؤمن باشید برایتان بهتر است.

حضرت شعیب عليه السلام علت امر به معروف و دعوت به توحید را اینگونه بیان می کند که این کارها برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید. این اوامر به موازات نهی از منکر در سیره وی مشاهده می شود. از جمله نهی از منکرهای حضرت شعیب می توان به موارد زیر اشاره کرد:

نهی از تقلب و غش در معامله،⁽²⁴³⁾ فساد انگیزی،⁽²⁴⁴⁾ ادا نکردن حق پیمانہ و ترازو (کم فروشی)،⁽²⁴⁵⁾ زیان رساندن به دیگران،⁽²⁴⁶⁾ و فساد پس از اصلاح.⁽²⁴⁷⁾ همچنین از قوم خود می خواهد که مانع گسترش دین خدا نشوند:

و لا تقعدوا بكلّ صراطٍ توعدون و تصدّون عن سبیل اللّٰه من آمن به و تبغونها عوجا و اذكروا إ ذ كنتم قليلا فكثركم و انظروا كيف كان عاقبة المفسدين⁽²⁴⁸⁾

و بر سر هر راهی منشینید که مردم را بترسانید و هر کسی را که ایمان دارد از راه خدا بازدارید و آن را ناهموار و ناهنجار شمارید و به یاد آورید زمانی را که اندک بودید سپس شما را زیاد کرد و بنگرید که سرانجام اهل فساد چگونه بود.

قوم حضرت شعیب نیز مانند قوم حضرت لوط، هود، و نوح نه تنها به او ایمان نیاوردند، بلکه او را تهدید نمودند که اگر از دین توحید دست برندارد، او را از شهر اخراج می کنند. کفار قوم حضرت شعیب، پیروان شعیب و کسانی را که می خواستند به او ایمان بیاورند، تهدید می کردند:

و قال الملائكة الذين كفروا من قومه لئن أتبعتم شعيباً إ نكم إ ذا لخاصرون⁽²⁴⁹⁾

و بزرگان قومش که کفر ورزیده بودند گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید همانا شما از زیانکاران خواهید بود.

و شعیب نیز آنها را از ارتکاب این کار نهی می کرد.⁽²⁵⁰⁾

14 . قاطعیت در اظهار عقاید و تبلیغ رسالت

انبیا علیهم السلام در آغاز نبوت، مواضع اصولی و ریشه ای رسالت خود را با قاطعیت اعلام می کردند و این اعلام قاطعانه، مخاطبان را به اقناع کامل نزدیک می نمود و هر گونه تردید را در اذهان آنان از بین می برد.

حضرت موسی علیه السلام در ابتدا بر صدق و راستگویی خویش تأکید می

ورزد:

حقیق علی أن لا أقول علی الله إلا الحق قد جئتم بینة من ربکم فأرسل

معی بنی اسرائیل (251)

سزاوار است که درباره خداوند جز سخن حق نگوییم. به راستی که من برای شما از سوی پروردگارتان معجزه ای آورده ام. پس بنی اسرائیل را همراه من بفرست.

سپس در آغاز مناظره خود با فرعون، اشراف، درباریان، و یا توده مردم، رسالت و نبوت خویش را با صراحت و قاطعیت معرفی می کند. در حالی که مدتها پیش فرعون بنا به رأی کاهنان، به شدت از ظهور چهره ای الهی که ویرانگر کاخ و تخت ستم خواهد بود، بیم داشت و بر این اساس، همه افراد خود را جهت از میان بردن چنین فردی بسیج کرده بود.

15 . یادآوری نعمتهای الهی

هدف پیامبران از یادآوری نعمتهای الهی در خلال بحث و گفت و گوهای خود، علاوه بر هدایت مردم به توحید، ایجاد روحیه خودباوری، اعتماد به نفس، و زنده نمودن عزت نفس ایمانی در مخاطبان بود. معلوم است خود این حالت نیز می تواند راه را برای پذیرش کامل دعوت هموارتر سازد.

حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ ضمن این که قوم را به خودش نسبت می دهد، در بسیاری از مناظرات و گفت و گوها، مردم را نسبت به نعمتهای الهی بی شماری که از آن برخوردار بودند، آگاه می نمود. در این بیانات، وی بیشتر به ذکر نعمتهای اجتماعی و معنوی، مانند فضیلت هایی که خداوند به بنی اسرائیل عطا فرموده بود، می پردازد تا نعمتهای ظاهری و دنیوی.

و إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَذُبُّونَ آبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٍ (252)

و چون موسی به قومش گفت: نعمت های الهی بر خودتان را به یاد آورید که شما را از آل فرعون که عذابی سخت را به شما می چشاندند و پسران شما را می کشتند و زنانتان را زنده نگاه می داشتند (برای بردگی)، نجات داد و در آن امتحان بزرگی از سوی پروردگارتان بود.

موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ خطاب به بنی اسرائیل می فرماید:

... يا قوم اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءً وَجَعَلَكُمْ مَلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يَأْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (253)

ای قوم من نعمت خداوند را بر خودتان به یاد آورید آن هنگام که در میان شما پیامبرانی قرار داد و شما را پادشاه کرد و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ کس از جهانیان نداده است.

يا بنی اسرائیل قد أنجیناکم من عدوِّکم و واعدناکم جانب الطُّور الایمن و نزلنا علیکم المنّ و السَّلوی (254)

ای بنی اسرائیل به راستی شما را از دشمنانتان نجات دادیم و با شما در جانب طور ایمن وعده گذاردیم و برای شما منّ و سلوی فرو فرستادیم.

از سوی دیگر حضرت موسی علیه السلام وظیفه دارد، «ایام الله»، وقایع، و سرگذشت امتهای پیشین را برای انذار، هشدار، و عبرت گرفتن آنان بازگو نماید و به این وسیله آنها را هدایت نماید.

و لقد أرسلنا موسى بآياتنا أن أخرج قومك من الظلمات إلى النور و ذكرهم
بآيات الله إن في ذلك لآيات لكل صبار شكور⁽²⁵⁵⁾

و به راستی که موسی را با معجزات خود فرستادیم که قومت را از تاریکی ها به سوی روشنایی ببر و ایام الله را به آنها تذکر بده که همانا در این برای هر شکیبای شاکری، نشانه هایی است.

برای ایام الله مصادیق متعددی ذکر کرده اند: از جمله وقایعی که بر امتهای معروف و بزرگ پیشین همچون قوم نوح، عاد، و ثمود گذشته و یا آنچه از ابن عباس نقل شده است که گفت :

ایام الله عبارتند از: نعمتها و بلاهای الهی ؛ نعمت الهی، ابرهای غلیظی است که باعث برف و باران می شوند، همچنین شکافته شدن دریا برای عبور بنی اسرائیل و موارد دیگر. بلای الهی نیز عبارت است از هلاکت برخی از امتهای گذشته.⁽²⁵⁶⁾

16 . تردید افکنی در میان مخالفان

از آنجا که عقیده باطل عاری از اصالت و استحکام است : متزلزل ساختن بنیاد آن آسانتر از بنا نهادن بنیاد توحید است.

پیامبر گرامی اسلام در مواضع متعدد، این شیوه را تجربه کرد و با القای شک و تردید، عقاید مخالفان را مورد هجوم قرار داده که آیات قرآن به خوبی از آن حکایت می نماید:

قل من يرزقكم من السماوات و الأرض قل الله و إنا أو إياكم لعلی هدی أو
فی ضلال مبین (257)

بگو کیست که شما را از آسمانها و زمین روزی می دهد؟ بگو: خدا؛ و ما یا
شما بر طریق هدایت، یا در گمراهی آشکاریم.

در این آیه خداوند با تحدی و تهاجم، به مناظره با کفار نمی پردازد، بلکه با
تلاش برای ایجاد شک در اعماق وجود آنها، سعی می کند فطرت خفته و نهاد
نهفته ایشان را بیدار و متوجه حقیقت کند، تا خود به بطلان اعتقادشان واقف
شوند و به نور ایمان منور گردند. (258)

در جای دیگر می فرماید:

أم تقولون إن ابراهیم و إسماعیل و إسحاق و یعقوب و الأسباط كانوا هودا
أو نصاری قل أنتم أعلم أم الله و من أظلم ممن كتم شهادة عنده من الله و ما
الله بغافل عما تعملون (259)

یا شما (اهل کتاب) می گوئید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و
اسباط، یهودی و مسیحی بوده اند؟ بگو شما داناترید یا خداوند؟ چه کسی
ستمکارتر از کسی است که شهادتی را که از جانب خداوند بر او مقرر گردیده
است، پنهان دارد؟ و خداوند از آنچه که انجام می دهید غافل نیست.

در اتخاذ این شیوه، نوعی تنازل مقطعی از مواضع خدشه ناپذیر داعی، و به
عبارت دیگر نوعی همراهی با مخاطب لازم است که فواید بسیاری، از جمله
جلوگیری از تعصب و تندخویی مخاطب را در عرصه مبارزه فکری در بردارد.

17. ایجاز بعد از اطناب

مردم با رسول خدا ﷺ درباره عیسی عاشق مجادله می کردند. خداوند
متعال نیز این مسئله را بیان می کند.

و لما ضرب ابن مريم مثلاً إذا قومك منه يصدون # و قالوا آلهتنا خير أم هو
ما ضربوه لك إلا جدلاً بل هم قوم خصمون (260)

و چون (آفرینش) پسر مریم مثل زده شد، آن گاه قوم تو از آن بنگ
برداشتند # و گفتند: آیا خدایان ما بهترند یا او؟ و این مثل را برای تو نزدند مگر
از راه جدل. آری آنان قومی ستیزه جو هستند.

مردم قریش وقتی دیدند قرآن به داستان عیسی عليه السلام مثل می زند، آن را
مسخره کردند و با استفهامی انکاری گفتند: آلهتنا خير أم هو. آنها مسیح را از
دید مسیحیت که پسر خدا می پنداشتند، با الهه خود مقایسه کردند و در ردّ
دعوت رسول خدا صلى الله عليه وآله به توحید، گفتند: خدا بهتر است یا مسیح؟ علامه
طباطبایی می گوید: این نوع جدل، سخیف ترین جدال است. چون ضمن آن می
خواستند بگویند که اوصافی که در قرآن برای مسیح آمده است، اصلاً قابل اعتنا
نیست. (261)

همچنین آیه: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ
كُنْ فَيَكُونُ» (262)؛ همانا (آفرینش) عیسی نزد خداوند به مانند (آفرینش) آدم است
که او را از خاک آفرید سپس به او گفت موجود شو و بی درنگ موجود شد»
که درباره نصاری نجران و احتجاج نمودن با آنان نازل شده است که خلقت وی
را به خلقت حضرت آدم عليه السلام شبیه کرده است. در این آیه شریفه دو دلیل برای
نفی الوهیت عیسی عليه السلام وجود دارد:

1. خدا عیسی را بدون پدر خلق کرد. کسی هم که مخلوق باشد، ناگزیر بنده
خدا خواهد بود، نه آنکه مقام الوهیت داشته باشد.

2. آفریدن و خلق عیسی، بالاتر از آفریدن آدم نیست. پس اگر سنخ خلقتش
مقتضی الوهیتش باشد، باید نصاری برای آدم هم مقام الوهیت قائل شوند. حال

آنکه درباره آدم چنان عقیده ای ندارند. پس درباره عیسی هم نباید به الوهیت او قائل شوند؛ زیرا هر دو در این که بدون پدر آفریده شده اند، شبیه یکدیگرند.

(263)

عامل موفقیت انبیا

در جمع بندی مطالبی که در مورد انبیای مکرم الهی گفته شد، می توان عامل موفقیت آنان را علاوه بر روشهای گفته شده، در روح دعوت آنان دانست. به طوری که شگردهای آنان در مناظراتشان حاوی بنیاد و پایه های مستحکمی بوده که به این شیوه قدرت نفوذ بخشیده است.

قرآن کریم عامل موفقیت پیامبر اسلام را که مسلما در مورد انبیای دیگر نیز چنین است به این صورت بیان می کند:

ادعِ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

(264)

ای رسول مردمان را با حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت نما و با بهترین شیوه با آنها مناظره کن.

در اینجا عامل موفقیت را سه امر شمرده است؛ یعنی سه وسیله برای پیشبرد اهداف پیامبران لازم است که عبارتند از:

اول: استدلال و منطق

هر پیامبری که با مردم رو به رو می شود، باید با منطق و استدلال با آنها صحبت کند. درباره ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در قرآن آمده است که وقتی با ستاره پرستان روبه رو می شود، می گوید من نیز مانند شما ستاره را خدای خود قرار می دهد و پس از آنکه ستاره غروب کرد، می گوید: «لَا أَحَبُّ الْآفَلِينَ»⁽²⁶⁵⁾؛ من خدایی را که غروب می کند و از دیده ها پنهان می شود دوست ندارم؛ یعنی به این صورت استدلال می کند که خدای ما غروب و زوال ندارد و ناپدید نمی شود.

قرآن همچنین از زبان انبیا مردم را به تعقل، تفکر، و تدبّر دعوت کرده است. به طوری که پیامبران در مقابل کسانی که می گفتند: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَانَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»⁽²⁶⁶⁾؛ همانا ما پدرانمان را بر سنت و شیوه ای یافته ایم و ما دنباله روی آنها هستیم» می فرمودند:

أَوْ لَوْ جِئْتَكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ
(267)

حتی اگر برای شما آیینی را بهتر از آنچه که پدرانتان بر آن یافته اید، بیاورم؟ گفتند: ما به آنچه که شما به رسالت آورده اید، کافریم.

دوم: موعظه حسنه

این مطلب در قرآن به خطابه، ارشاد، و موعظه تعبیر شده است؛ یعنی سخنی که برهانی نیست و جنبه ارشادی دارد و مردم را از مفاسد، انحرافات اخلاقی، شرک، و گناه آگاه می کند و آنها را به مکتب توحید رهبری می نماید. در این زمینه آیات زیادی وجود دارد. مثلاً در بیان داستان اقوام گذشته بیان می کند که اقوام گذشته چگونه در اثر فرو رفتن در گناه نابود شدند و چگونه اقوامی در اثر پیروی از پیامبران، موفق و سعادت مند شده اند.

سوم: جدل و مقابله به مثل

می دانیم که در برابر دعوت انبیا غیر از انسانهایی که موضعگیری فکری قبلی ندارند و آماده پذیرش حق هستند، گروههای دیگری نیز وجود داشته اند که با موضعگیری مخالف، دعوت پیامبران را ردّ می کردند؛ یعنی از اول یکی موضعگیری مخالف داشته و در موضع خود سرسخت و متعصب بودند و در برابر حکمت و موعظه حسنه، به هیچ وجه قانع و تسلیم نمی شدند و با این که حقانیت انبیا را درک می کردند، عناد می ورزیدند. انبیا با این گروه مثل

خودشان، یعنی از طریق مجادله، برخورد می کردند. قرآن داستان حضرت موسی و بنی اسرائیل را تعریف می کند که هر وقت موسی علیه السلام به اشکالاتشان پاسخ می داد، بلافاصله اشکال دیگری عنوان می کردند. همچنین سایر انبیا نیز با گروه معاند و ستیزه جو با جدل و مجادله ممکن نبود که به روش دیگری برخورد نمایند. (268)

بخش سوم : سیره امام صادق علیه السلام

به اعتراف مورخان، مستشرقان و تحلیل گران، سرآغاز شکوفایی علمی و فکری فرهنگ و تمدن ایران، ظهور اسلام و گرایش گسترده و همه جانبه این ملت به آیین و مکتب نجات بخش اسلام بوده است. بیشتر بزرگان علم و فرهنگ، و اندیشمندانی که در زمینه های گوناگون در این مرز و بوم تاریخ پر افتخاری را رقم زده اند، در فضای معنوی و عطر آگین اسلام تنفس کرده و پرورش یافته اند.

آشنایی با زندگی، آثار و اندیشه ائمه علیهم السلام، و بهره گیری از نتایج تلاش پرثمر و تجربیات ارزشمند آنان، ضمن تقویت روحیه اعتماد به خویشان، به خصوص در نسل جوان، چراغی فرا راه آیندگان خواهد بود.

از این رو مباحثی در جهت شناخت اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر امام صادق علیه السلام مطرح می شود تا با بررسی آنها، ضمن ارائه تصویری از حیات علمی، سیاسی، و فرهنگی وی و نسبت به نحوه برخورد ایشان با مسائل مختلف آن عصر برای پیاده کردن آنها در این زمان آشنایی حاصل شود.

زندگانی امام صادق

هم زمان با سالروز ولادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، در روز دوشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سال 83 هجری، مصادف با آغاز قرن هشتم میلادی در خاندان رسالت و امامت در شهر مدینه نوزادی از سلاله پاک رسالت، قدم به عرصه حیات گذاشت که جهانی از صفا، نورانیت، و علم را برای دوستداران خود به ارمغان آورد و منشأ تحولات شگرفی در جهان علم، فضیلت، معنویت، و انسانیت گردید.

او دوازده سال تحت تربیت جد بزرگوارش امام سجاد، زینت سالکان راه حقیقت و معرفت بود و پس از آن، تحت توجهات پدر عالیقدرش امام باقر علیه السلام

قرار گرفت و در محیط مدینه، در میان خاندان وحی و قرآن رشد کرد و کسب فضیلت و معرف را آغاز نمود. این دوران ارزنده بهترین و عالی ترین فرصت و موقعیت به شمار می آمد که امام صادق در چنین مدرسه و مکتب رحمانی قدم گذاشته و علم، فضیلت، و معرفت الهی را کسب نماید.

نام مادر امام صادق، فاطمه و کنیه اش «ام فروه»، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر، از شیفتگان مقام ولایت و عصمت و یکی از بانوان با فضیلت و با تقوا بود. ⁽²⁶⁹⁾ امام صادق درباره او چنین می فرماید:

كانت أُمِّي مَمَّنْ آمَنَتْ وَ اتَّقَتْ وَ أَحْسَنْتْ وَاللَّهِ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ⁽²⁷⁰⁾

مادرم از مؤمنین با تقوا و نیکوکار بود و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

در فضایل امام صادق عليه السلام آن چنان عبارات والایی از بزرگان عصر ایشان و علمای بعد از ایشان وارد شده است که فصلی مستقل را می طلبد. مالک بن انس یکی از چهار پیشوای بزرگ فقه اهل سنت که خود مدتی افتخار شاگردی ایشان را داشته است درباره حضرت می گوید:

ما رأَت عین و لا سمعت أذن و لا خطر علی قلب بشر أفضل من جعفر الصّادق فضلا و علما و عبادة و ورعا ⁽²⁷¹⁾

از بُعد فضیلت، علم، عبادت، و تقوا هیچ دیده ای ندیده، هیچ گوشی نشنیده، و به ذهن هیچ انسانی خطور نکرده که برتر از جعفر صادق وجود داشته باشد. کمال الدین محمد بن طلحه نیز می گوید:

اما مناقب و فضایل حضرتش فوق شمارش و بی حد و حصر است. به طوری که عقل تیزبین و آگاه، از تنوع فضایل حضرتش حیران است. ⁽²⁷²⁾

ابن ابی العوجاً با وجود الحاد و جحود فراوان، در مناظرات خود با امام صادق از هیبت آن حضرت ساکت می شد و امام می فرمود:

فما يمنعک من الکلام قال إجلالا لک و مهابة ما ينطلق لسانی بین یدیک
(273)

چه چیز موجب این شده که سخن نمی گویی؟ وی می گفت: از هیبت تو مرا یارای سخن گفتن نیست.

منصور دوانیقی می گوید:

جعفر از جمله انسان هایی است که خداوند درباره آنها فرموده است: «وارث کتاب آسمانی، بندگانی هستند که ما برگزیده ایم». او از برگزیدگانی است که در نیکوکاری گوی سبقت را ربوده است. در هر خاندان محدثی است و همانا جعفر بن محمد محدث ما می باشد. (274)

اوضاع سیاسی عصر امام صادق

امام صادق علیه السلام با حکومت ده خلیفه اموی و دو خلیفه عباسی معاصر بوده است. ولادت امام در روزگار حکومت عبدالملک مروان بود. پس از عبدالملک به ترتیب ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هاشم بن عبدالملک، ولید بن یزید بن عبدالملک، یزید بن ولید بن عبدالملک، ابراهیم بن ولید بن عبدالملک و مروان بن محمد بن مروان، حکومت کردند و سرانجام خاندان بنی امیه، با شکست مروان از مهاجمان سپاه بنی عباس، در سال 132 هجری از حکومت کنار زده شدند و دولت بنی عباس زمام امور را به دست گرفت. در این ایام حدود 50 سال از عمر مبارک امام صادق می گذشت. (275)

سفاح عباسی اولین خلیفه این خاندان بود که حکومت او در اواخر سال 132 هـ، با قتل مروان آغاز شد. ابوجعفر عبدالله بن محمد بن علی مشهور به منصور

آخرین خلیفه معاصر امام صادق بود که در سال دهم حکومت وی، امام بعد از 34 سال امامت به شهادت رسید.

سفاکی، بی رحمی، و شدت سختگیری با مخالفان از بارزترین ویژگیهای هر دو حکومت بنی عباس و بنی امیه بود.

در میان مراقبتها و سختگیریهای حکام، بیش از همه، اهل بیت علیهم السلام مورد توجه جدی و حتی اذیت و آزار بودند. چون آنها به سادگی در برابر حکومت و اعمال حکام و خلفا، سکوت نمی کردند و مخالفت خود را با هر دو خاندان، به شیوه های گوناگون نشان می دادند و البته در بعضی مواقع نیز به خاطر حفظ جان و مال شیعیان و جلوگیری از پراکندگی و تفرقه آنها، تقیه می کردند.

بنی عباس برای به قدرت رسیدن، سعی کردند عواطف مردم را نسبت به مظلومیت اهل بیت برانگیزانند اما وقتی به حکومت رسیده و مستقر شدند، مواضع خود را تغییر دادند. وقتی که مردم از نیت اصلی بنی عباس آگاه شدند تلاش نمودند قیامهای مسلحانه ای را علیه آنها انجام دهند. قیام های زید، یحیی بن زید و ابومسلم از جمله آن هاست. امام صادق قیام مسلحانه را در آن شرایط به مصلحت اسلام و امت اسلامی نمی دانستند و به همین خاطر این قیامها مورد تأیید حضرت نبود. امام صادق رسالتش را در چنین عصری که همانا تبلیغ سنت صحیح نبوی، ابلاغ احکام الهی، پاسداری از حریم ایمان و اسلام، و مقابله با هر گونه تحریف و انحراف مکتب بود، هماهنگ با شرایط زمان و مکان و افکار عمومی جامعه انجام داد. (276)

امام صادق علیه السلام در چنین شرایطی امت را دعوت می کند به این که وضع موجود را بررسی نمایند و با دقت و تأمل، عوامل به وجود آورنده وضع

نابسامان را شناسایی نمایند تا پس از آن حجم مسئولیت و راه های اجرای آن معلوم شود. حضرت در این رابطه می فرماید:

وقتی خدا خیر ملتی را بخواهد، حاکمی مهربان و وزیرانی عادل به آنها می دهد.

بنابراین اگر در میان ملتی حاکم و وزیرانی عادل و دلسوز وجود ندارد مردم باید با آگاهی و بینش به دنبال تغییر وضع باشند. امت بیش از هر چیز به آگاهی و بیداری نیاز دارد تا این که نه در برابر حاکم ظالم و ستمگر کرنش کند و نه این که زمامداران خودسر و شهوت ران، سرنوشت و مقدراتش را به بازی بگیرند. به این ترتیب امام صادق با تعلیمات خود مردم را دعوت می کند به این که نسبت به مسئولیت های سیاسی خود آگاه باشند.

امام صادق علیه السلام مستقیماً در کار سیاسی دخالت نمی کرد اما طرحی سیاسی بنیاد نهاد که برای اصلاحات ساختاری و بنیادین، جامع بود.

شرایط فرهنگی و فکری جامعه در عصر امام صادق

بعد از تصرف سرزمینهای زیادی در اقصی نقاط دنیا توسط سپاهیان اسلام، شهرهای مختلف جهان از شرق آسیا تا غرب آفریقا و جنوب اروپا تحت سیطره حکومت یکپارچه مکتب اسلام درآمدند و ملیتهای گوناگون با زبان، آداب، رسوم و فرهنگ های متفاوت پا به جهان اسلام گذاشتند. بدیهی است این فرهنگ ها در یکدیگر آمیخته شده و از هم تأثیر می پذیرفتند و به این ترتیب فرهنگ های ایرانی، رومی و نیز آفریقایی و اروپایی وارد فرهنگ اسلامی شد. در آن عصر فلسفه ها و خطوط فکری گوناگونی با هجوم به جامعه اسلامی، شک و شبهه هایی را گسترش داد. اندیشه تصوف دامنه دار شد و افکار گوناگون فقهی و نیز عمل به رأی و قیاس و استحسان شکل گرفت.

امام باقر و امام صادق علیهما السلام از شرایط و جو انتقال علوم استفاده نموده، به تشکیل جلسات مناظره در زمینه های گوناگون علوم جدید نیز پرداختند. بدین جهت چون پربرترین حلقه های درسی آن زمان در زمینه های مختلف مناظرات و مباحث علمی امام باقر و امام صادق بود، طالبان و صاحب نظران علوم برای تبادل نظر و استفاده بیشتر، در مناظرات ایشان شرکت نموده و به طرح سؤالات خود می پرداختند و این دو امام به پاسخ گویی و بیان نظرات خود مبادرت می نمودند. لذا امام صادق برای تبیین اصول مذهب شیعه و اشاعه فقه و تفکر شیعی در قالب همین جلسات بهترین بهره را بردند و پایه های مذهب شیعه که از زمان حیات رسول خدا پی ریزی شده بود، در زمان امام صادق محکم و استوار گشت و با آن، حرکت عظیم فکری - فرهنگی امام صادق به مذهب جعفری مشهور گشت.

نحوه برخورد امام صادق با تأثیر سوء فرهنگهای غیر اسلامی

انتقال فرهنگ های غیر اسلامی موجب شد تا اعتقاداتی که در ادیانی چون یهودیت و مسیحیت وجود دارد بر افکار و عقاید برخی از مسلمانان تأثیر سوء بر جای بگذارد. اعتقاداتی چون به وجود آمدن میل به رهبانیت میان مسلمانان در نیمه اول قرن دوم که بانیان اکثر آن فرقه ها، عقیده داشتند آدمی باید زندگی را رها کند و تمام عمر را در گوشه ای بگذراند و کاری جز عبادت نکند. این فکر ناشی از تقلید از مسیحیان و صومعه های مسیحیان ارتدوکس بود که سالیان دراز سابقه داشتند و در دل کوهها به عبادت می پرداختند و از امور دنیوی اجتناب می ورزیدند.

شیعیان نیز مانند دیگر فرقه های اسلامی، متمایل به رهبانیت شدند. به ویژه آنکه رهبانیت با فطرت بعضی از افراد که ترجیح می دادند در زندگی دنبال کار

نروند هم مناسب بود. امام صادق علیه السلام به شدت با رهبانیت شیعه و سایر فرق اسلامی مخالفت ورزید. وی می دانست که اگر فکر رهبانیت در مذهب شیعه قوت بگیرد، شیعه از بین می رود. به ویژه این که حکومت‌های وقت با شیعه مخالف بودند. نفع حکام در این بود که شیعیان دست از دنیا بشویند، اعتکاف کنند، رابطه خود را با دنیای خارج قطع کنند، کسی از خارج با آنها مرتبط نباشد، و نتوانند به وسیله تبلیغ، مذهب شیعه را توسعه بدهند. امام نیز با موعظه پیروان خود، پوشیدن لباسهای معمول جامعه - که گاهی لباسهای فاخر نیز بود - کار کردن در مزرعه و مبادرت به کشت و کار در ملک شخصی خود، یا مناظره با جماعت صوفی ها و... در ردّ تصوف و رهبانیت کوشیدند.

غالیگری که در آن قائل به الوهیت ائمه اطهار علیهم السلام می شدند، فکری بود که می توان گفت تحت تأثیر تفکر مسیحیت، که در آن قائل به الوهیت عیسی بن مریم علیه السلام پیغمبر خدا هستند، به وجود آمد. امام صادق در نفی این جماعت شدیدترین تنفر و انزجار قلبی خود را نسبت به آنها ابراز داشته اند.

عقاید یهود در باب بسته بودن دست خدا (و قالت اليهود ید الله مغلولة) ⁽²⁷⁷⁾ در پیدایش فرقه مفوضه، بی تأثیر نبوده است. اینها معتقد بودند خداوند تنها در خلقت منشأ اثر است و بعد از آن امور به خود بندگان تفویض می شود. امام صادق در مقابله با حرکت جبریه و مفوضه و در ردّ آنها، معتقد به عدم افراط و تفریط در افعال بندگان و اراده آنها و خدا بود.

به این معنی که «لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین الامرین» ⁽²⁷⁸⁾؛ یعنی افعال ما تحت قدرت و اختیار ما است و از جهتی دیگر این افعال ناشی از قدرت خداوند و فیض لاینقطع اوست. به نحوی که ما را مجبور نمی کند، بلکه به ما قدرت و اختیار عطا می کند تا کارهایمان را انجام دهیم، ضمن این که خلق

اعمال و افعال را به خودمان تفویض ننموده است تا از حیطة قدرت و سلطه او بیرون رود. (279)

تفکرات فلسفی و میزان قرار دادن عقل، باعث شد گروهی بپندارند می توانند ملاک احکام شرعی را با عقل درک کنند و آن ملاکهای دریافت شده را به دیگر احکام مشابه سرایت دهند. لذا دست به «قیاس» در احکام شرعی ای زدند که توقیفی بودند و از این راه پایه های انحراف در احکام فقهی نهاده شد.

امام صادق علیه السلام در برخورد با این عقل گرایی به ابوحنیفه، که از رهبران این حرکت شمرده می شد، فرمود:

اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَقْسِ الدِّينَ بِرَأْيِكَ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسَ إِذْ أَمَرَ اللَّهُ بِالسُّجُودِ فَقَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (280)

تقوای الهی را پیشه کن و دین خدا را با رأی خود مقایسه مکن. همانا اولین کسی که قیاس کرد، شیطان بود. زمانی که خداوند او را به سجده بر آدم امر کرد، او گفت: من بهتر از اویم، مرا از آتش خلق نمودی و او را از گل خلق کردی. امام صادق در ردّ مادی گرایان آن دوره که به اصطلاح به آنها زندیق گفته می شد، به ابوشاکر دیصانی می فرماید:

باید علاوه بر حواس دلیل و عقل را هم به کار بندید؛ زیرا هر چند بخواهید که در تاریکی از حواس خود در راه رفتن کمک بگیرید، برای این که منحرف و گمراه نشوید و یا سقوط نکنید، باید از نور چراغ استفاده کنید. (281)

امام ضمن طرد حرکت‌های تهاجم فرهنگی - فکری که در این دوره شتابی کاملاً محسوس به خود گرفته بود، برای چاره اندیشی و نشان دادن منابع صحیح و غنی فکری که امت اسلامی بتواند از آن سیراب شود و از هر گونه انحراف فکری مصون بماند، دو ثقل گرانبها را که پیامبر برای هدایت امت خود به یادگار

گذاشته بود، به مردم معرفی می نمود تا از منابع فاسد تغذیه نکنند. در معرفی
ثقل اصغر می فرماید:

إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ عِنْدَنَا مَعَاqِلُ الْعِلْمِ وَ آثَارُ النَّبُوَّةِ وَ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ فَصْلُ مَا بَيْنَ
النَّاسِ (282)

ما اهل بیت هستیم که محل تعقل، علم، آثار رسالت الهی، علم به کتاب خدا
(و رموز آن که موجب هدایت است)، آنچه باعث شناخت مردم و جدا نمودن
هدایت یافته از گمراه است، نزد ما می باشد.

در کتاب بحار الانوار (283) و کافی (284) چندین حدیث با تعابیر مختلف به این
مضمون موجود است:

إِنِّي لِأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ أَعْلَمُ مَا
فِي النَّارِ وَ أَعْلَمُ مَا كَانَ وَ أَعْلَمُ مَا يَكُونُ عَلِمْتُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
يَقُولُ: فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ (285)

من آنچه در آسمان و زمین است را می دانم، به آنچه در بهشت و جهنم است
علم دارم، تمام گذشته و حال را می دانم، و این را از کتاب خدا می دانم چون
خداوند فرموده که قرآن بیان کننده هر چیزی هست.

در اینجا امام ضمن معرفی کتاب خدا به عنوان غنی ترین منبع فکری -
فرهنگی، کلید استفاده از این دریای بی کران علم و ثقل اکبر را مراجعه به ائمه
علیهم السلام می داند؛ چرا که آنها تأویل آیات را بهتر از هر کس دیگری می دانند.
همچنین فرمود:

نحن الرّاسخون في العلم و نحن نعلم تأويله (286)

ما راسخون (نفوذ کنندگان) در علم هستیم و تأویل کتاب خدا را می دانیم.

دانشگاهی به وسعت تاریخ

همه ائمه اطهار علیهم السلام از موقعیت زمانی یکسان و مناسب جهت ابلاغ و انجام رسالت الهی خویش برخوردار نبودند. امام سجاد علیه السلام در مورد شرایط زمان خویش و مخاطبان خود می فرماید:

ما ندري كيف نضع بالناس إِنْ حدّتناهم بما سمعنا من رسول الله صلى الله عليه وآله
ضحكوا و إِنْ سكتنا لم يسعنا⁽²⁸⁷⁾

نمی دانیم با این مردم چه کنیم؟ اگر برای آنها از رسول خدا حدیث بگوییم، می خندند (مسخره می کنند) و اگر سکوت کنیم، ما را رها نمی کنند.

در حالی که شرایط زمان امام سجاد چنین است، در زمان امام صادق، شرایط بسیار خوبی جهت نقل روایات، برگزاری جلسات تدریس، و تشکیل مناظره در مکانهای مختلف مخصوصاً مکانهای اجتماع مسلمانان مانند مساجد، موسم حج و... به وجود آمده بود. خفقان اموی بسیار کاسته شده و قدرت مرکزی آنان رو به اضمحلال بود. بنی عباس نیز با تشکیل حکومت عباسی مشغول سرکوب مخالفان نظامی خود بودند و کسی مانع تشکیل جلسات بحث و تدریس امام نمی شد. لذا شرایطی برای امام صادق علیه السلام فراهم آمد که تقریباً برای هیچ کدام از ائمه هدی فراهم نبود. لذا امام صادق تنها کسی است که به تشکیل حوزه درسی و جلسات مناظره بسیار گسترده، تربیت شاگردان و نشر تفکر شیعی مبادرت می ورزد. کسانی که در جلسات درس امام حضور می یافتند، دانش طلبان و راویانی بودند که از جاهای دور می آمدند و هر گاه مراقبت و کنترل حکومتها برطرف می شد، کوفه، بصره، واسط، و حجاز نیز نخبگان خود را به مدینه و به محضر درس امام صادق گسیل می داشت.⁽²⁸⁸⁾

امام در میان شاگردان خود افرادی را که شایستگی مأموریت‌های تبلیغی داشتند، به اقصی نقاط بلاد اسلامی می فرستادند تا مردم را به سوی ولایت ائمه علیهم‌السلام دعوت کنند. ابن شهر آشوب در کتاب خویش می گوید:

مردی از کوفه برای دعوت مردم به ولایت امام صادق سوی خراسان رفت و پس از دعوت او گروهی ولایت امام صادق را پذیرفتند، گروهی منکر شدند، و گروهی در پاسخ به این دعوت نه لبیک گفتند و نه آن را رد کردند، بعد ابن شهر آشوب ادامه می دهد که هر یک از این افراد برای این که امر دعوت کاملاً بر ایشان روشن شود، نمایندگان را برای مذاکره نزد امام صادق فرستادند. ⁽²⁸⁹⁾

این یک نمونه بارز اعزام مبلغ است. گاهی مأموریت‌های تبلیغی شاگردان در خود مدینه یا مکه و هنگام مراسم حج بود. هنگامی که هیئت‌هایی از سایر بلاد اسلامی خدمت امام صادق می آمدند تا از محضر ایشان بهره مند شوند و یا به مناظره بپردازند، امام برای هر یک از اصحاب خویش وظیفه خاصی را تعیین می فرمود تا وقتی امام جواب را به آنها محول کند، به پاسخ مسائل بپردازند. ⁽²⁹⁰⁾

به عنوان نمونه می توان به موارد زیر اشاره کرد:

امام «ابان بن تغلب» را برای مسائل فقهی، «زرارة بن اعین» را برای مناظرات فقهی، «مؤمن الطاق» را برای بحث‌های کلامی و اعتقادی، و... امر می نمود. همچنین «هشام بن حکم» را برای مناظره در بحث‌های امامت و عقاید معین نمود. البته این به آن معنا نیست که «مؤمن الطاق» در مباحثی غیر از امامت مناظره نمی کرده و یا «ابان بن تغلب» روایت غیر فقهی ندارد و کاری جز فتوای دادن نداشته، بلکه غالب بحث‌های آنها و مناظراتشان در زمینه‌های مذکور بوده است. امام علیهم‌السلام به تعدادی از اصحاب خویش نیز کمک مالی می نمود تا در شهرهای مختلف به تجارت و آمد و شد بپردازند، تا با جامعه اسلامی، افکار، و

آداب مردم آشنا شوند و در ضمن مردم را به پذیرش ولایت ائمه و امام صادق دعوت نمایند. به عبارت دیگر امام یک دوره تربیت مبلغ همراه با سازماندهی مبلغین و تقسیم کار داشتند.

مورخان و محدثان معتبر تعداد شاگردان امام صادق و راویان او را حدود چهار هزار نفر ذکر کرده اند.⁽²⁹¹⁾ از نظر کمیت اکثر شاگردان امام را اهل کوفه تشکیل می دادند. از مجموع شاگردان حضرت حدود 1000 نفر اهل کوفه بودند و کمترین تعداد را شامی ها تشکیل می داده اند⁽²⁹²⁾؛ زیرا اهل کوفه اغلب شیعه بودند و اهل بیت علیهم السلام را یاری می دادند و شام بر عکس کوفه، دشمن اهل بیت محسوب می شد. از سوی دیگر کوفه مرکز تجاری و صنعتی بود که در حیات اقتصادی جامعه اسلامی مؤثر بود و کالاها و صنایعی از قبیل منسوجات، حریر، خز و... از اطراف بلاد اسلامی در آنجا مبادله می شد و تعداد زیادی از افراد غیر مسلمان نصرانی و حدود چهار هزار نفر از ایرانیان در آن سکونت داشتند. لذا صاحبان افکار غیر اسلامی، از طریق ایجاد شک و شبهه به عقاید مسلمانان حمله می کردند تا ادیان خود را که مغلوب اسلام شده بود، یاری کنند.

عظمت شخصیت امام صادق به حدی بود که نه تنها شیعه، بلکه بزرگان اهل سنت نیز در برابر آن حضرت سر تعظیم فرود آورده و به این ترتیب بسیاری از بزرگان اهل سنت از محضر امام کسب فیض نموده اند و در بیانات خود، این شاگردی را موجب افتخار می دانند. علمایی چون مالک بن انس، شعبه بن الحجاج، سفیان ثوری، عبدالله بن عمرو، روح بن قاسم، سفیان بن عیینه، سلیمان بن بلال، اسماعیل بن جعفر، حاتم بن اسماعیل، عبدالعزیز بن مختار، وهب بن خالد، ابراهیم بن طحان، ابوحنیفه و... از این جمله اند.⁽²⁹³⁾ ابوحنیفه و مالک بن

انس دو فقیه اهل سنت و پیشوای دو مذهب از چهار مذهب اهل سنت هستند.
مالک درباره امام صادق گفته است :

هیچ چشمی برتر از جعفر بن محمد ندیده است.

ابوحنیفه گفته است :

لو لا السّنتان لهلك نعمان⁽²⁹⁴⁾

اگر آن دو سالی که از خدمت امام صادق استفاده کردم نبود هلاک می شدم.
شعبه بن حجاج در محضر درس امام حاضر می شد. شافعی درباره شعبه می
گوید: «اگر شعبه نبود، هرگز حدیث در عراق رواج نمی یافت» .

احمد بن حنبل درباره شعبه گفته است : «شعبه خود به تنهایی یک امت
است». اینها همه بر عظمت کار فرهنگی و حوزه درسی امام گواهی می دهد.

اسد حیدر نقل می کند که حسن بن علی الوشأ می گوید: در این مسجد
(یعنی مسجد کوفه) نهصد شیخ را دیدم که هر کدام می گفتند این حدیث را از
جعفر بن محمد شنیدم.

حرکت انتقال علوم از اقصی نقاط جهان به سرزمینهای اسلامی و ترجمه آثار
علمی یونانیان، ایرانیان و قبطیان از اروپا، ایران و مصر، باعث توسعه فکر و
اشتیاق مسلمانان و دانشمندان آنها به کسب علوم شد. با این حال و پاره ای از
این علوم با بعضی از اندیشه های اسلامی در تضاد بود. همه این شرایط دست
به دست هم داد تا امام صادق علیه السلام را در تشکیل چنین حوزه درسی یاری دهد
که از نظر کمیت بسیار گسترده و از نظر کیفیت دارای شاخه های متعدد علوم
بود و شامل حدیث، تفسیر، و دیگر علوم نقلی تا فلسفه، جغرافیا، طب، و... می
شد.

شاگردان و حاملان فقه امام صادق

پس از آنکه امام باقر علیه السلام شرایط را برای تعلیم و تربیت شاگردان مناسب دیدند، به تربیت عده ای همت گماشتند و زمینه را برای تدریس امام صادق علیه السلام هموارتر کردند. امام صادق در زمانی می زیست که در اثر اختلافات بنی مروان و بنی عباس، بهترین شرایط برای بیان معارف دینی و تربیت شاگردان فراهم بود که اگر از آن فرصت استفاده نمی شد، بعدها دیگر به سختی ممکن بود چنان موقعیتی برای بیان معارف اسلامی و احیای آن به وجود آید.

امام باقر و امام صادق در حالی بیان معارف اسلامی را شروع کردند که بسیاری از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد معارف دینی و احکام و تفسیر آیات یا از بین رفته و یا با احادیث جعلی آمیخته شده بود. امام صادق به منظور نشر و احیای فرهنگ اسلامی، حرکت اساسی و گسترده ای را آغاز کرد و طی 34 سال امامت خود، موفق به ترویج معارف اسلامی اعم از فقه، کلام (اعتقادات)، تفسیر، اخلاق، و معارف دیگر شدند.

تعداد اصحاب و شاگردان امام صادق که از حوزه علمی ایشان بهره می گرفتند بسیار است و در کتب تاریخی نام بسیاری از آنان ذکر شده است.

شیخ مفید در ارشاد می گوید: «همه محدثان اتفاق نظر دارند که راویان موثق و کسانی که از محضر امام صادق علیه السلام استفاده کرده اند، چهار هزار نفر بودند.

گرچه این شاگردان از نظر عقاید با یکدیگر اختلاف داشتند».⁽²⁹⁵⁾

امام صادق در فن مناظره نیز شاگردانی را تربیت کرد تا بتوانند در این زمینه اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام را گسترش دهند. با توجه به این که هدف حضرت، تربیت شاگردانی بود که بتوانند با دیگراندیشان بحث و گفت و گو کنند،

لذا گاهی اصحاب از وی سؤال می پرسیدند و حضرت نیز به آنها پاسخ می داد. از جمله این مباحث سؤال هشام بن حکم درباره اشتقاق کلمه «اللّه» است. حضرت برای شاگردان خود دعا می کرد. به عنوان مثال در پایان این بحث هم امام برای هشام چنین دعا کرد که «نفعک اللّٰه به و ثبتک». هشام می گوید: واللّٰه من از روزی که این کلام را از آن امام استماع نمودم، هیچ احدی را در علم توحید خالق بر من زیادتی به قهر و تفوق نبود. (296)

گاهی حضرت از شاگردان می خواست جریان مناظرات خود را بازگو کنند. هدف امام تربیت شاگردانی در این امر بود به عنوان نمونه در روایتی از یونس بن یعقوب آمده است که حضرت از هشام می خواهد جریان مناظره اش با عمر و بن عبید را بیان کند که چگونه از او سؤال کردی و چه پاسخی به او دادی؟ هشام نیز این مناظره را بیان می کند. حضرت از او می پرسد که چه کسی این کلام را به تو تعلیم داد؟ وی پاسخ می دهد که خداوند این سخنان را بر زبانم جاری کرد. حضرت در پایان به وی می فرماید: واللّٰه همه آنچه که گفتی در صحف ابراهیم خلیل و موسی کلیم علیهما السّلام مکتوب است. (297)

گاهی حضرت افرادی را که به قصد مناظره می آمدند، به شاگردان خود ارجاع می داد تا آنها با او مناظره کنند. مانند مناظره مرد شامی. (298)

برخی از شاگردان امام صادق علیه السلام که در فن مناظره تبحر داشتند عبارتند از:

ابوسعید ابان بن تغلب

او از شاگردان امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام بود و در سال 140 یا 141 ه. ق، در زمان حیات امام صادق از دنیا رفت. ابان بن تغلب در مدت طولانی که از محضر پیشوایان معصوم نامبرده بهره برد، احادیث و علوم آنان را فرا گرفت.

ابان بن تغلب یکی از شخصیت های بزرگ اسلامی است که به تعقل و تفکر فراوان مشهور بود. مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه از وی احادیث را روایت کرده اند.

تألیفات او بسیار است. از جمله: غریب القرآن، الفضائل، معانی القرآن، قرائات، و الاصول در مورد روایت و حدیث که ابن ندیم در الفهرست از آن یاد کرده است.

او مرد با فضیلت و جلیل القدری بود. در مسجد مدینه می نشست و به سؤالات مردم پاسخ می داد. امام صادق به او فرمود:

اجلس فی مسجد المدینة و أفت الناس، فأنی أحبّ أن یری فی شیعتی مثلک (299)

در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده و احکام الهی را بیان کن؛ زیرا من دوست دارم در میان شیعیان من امثال تو دیده شوند.

از امتیازات ابان بن تغلب آن است که دانشمندان شیعه و سنی بر وثاقت او متفق القولند و به تشیع او اعتراف کرده اند. یاقوت حموی درباره او گفته است که ابان بن تغلب لغوی، فقیه، امامی مذهب، ثقه و جلیل القدر بود. (300)

هشام بن حکم

هشام بن حکم (301)، مکنی به ابومحمّد، از اصحاب امام صادق علیه السلام بود. وی در شمار متکلمان شیعه و از کسانی است که در فن کلام تبخّر ویژه ای داشت. به طوری که کسی نمی توانست با او برابری کند. بحث های او در فنون کلامی و مباحث ایدئولوژیکی، هر کس را به نیرومندی او در احتجاج و استدلال و قدرتش در سرکوبی مخالفان واقف می سازد. امام صادق، هشام را در عین حالی که بسیار جوان و کم سن و سال بود، بر بسیاری از اصحاب کهنسال و

پیش کسوت خویش مقدم می داشت و در باره اش می فرمود: هشام با دل، زبان و دستش ما را نصرت و یاری می کند. (302)

وی برای تجارت از شهری به شهر دیگر می رفت و مردم را نیز راهنمایی می کرد و از مکتب اهل بیت دفاع می کرد. وی با ملحدان مناظره می کرد و با قدرت استدلال و خضوع در برابر حق آنها را به توحید هدایت می کرد. زرکلی می گوید: هشام بن حکم فقیه، متکلم، مناظره کننده و از بزرگان شیعه بود. (303)

کتابهایی الامامة، الدلالات علی حدوث الاشیاء، الرد علی الزنادقة، الرد علی هشام الجوالیقی، الرد علی اصحاب الطبايع و... از اوست. (304)

در کوفه به دلیل انتشار علم کلام و نیز شکل گیری مذاهب مختلف، حلقه هایی علمی فراوانی تشکیل می شد و مناظراتی بین پیروان مذاهب مختلف انجام می گرفت و هر گروه برای پیروزی بر گروه دیگر از علم کلام بهره می گرفتند. هشام بن حکم از برجسته ترین شخصیت های آن عصر بود.

هارون الرشید درباره هشام بن حکم گفته است :

لسان هشام أوقع فی نفوس الناس من ألف سيف

زبان هشام کارسازتر از هزار شمشیر در جان های مردم است. (305)

زرارة بن أعین شیبانی

زرارة بن اعین از بزرگان اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود (306) که در علم فقه، حدیث، و کلام، بصیرت و آگاهی کامل داشت و از برجسته ترین رجال شیعه امامیه بود. امام به چنین شاگردی افتخار کرده و او را مرجع مراجعات و فتوای مردم قرار داده است. او مردی سخنور و خوش بیان بود و در علم کلام و مسائل اعتقادی و استدلالی، به قدری ماهر و ورزیده بود

که متکلمان شیعه شاگردان مکتب او محسوب می شدند. وی علاوه بر این که یک محدث بزرگ، متکلم عالیقدر، و فقیه برجسته بود، شاعر و ادیب با ذوقی نیز به شمار می رفت.

روزی امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام خطاب به فیض بن مختار جعفری کوفی فرمود: اگر می خواهی به احادیث و علوم ما بررسی باید به این مرد (اشاره به زراره) مراجعه کنی. آن گاه فرمود: خدا پیامزد زراره را. اگر زراره و افرادی مانند او نبودند احادیث پدرم از میان می رفت. ⁽³⁰⁷⁾

وی کتابی نیز درباره علم جبر و اختیار تألیف نموده بود. او پس از عمری تلاش و کوشش در راه گسترش اسلام و مکتب تشیع، در سال 150 هجری به رحمت ایزدی پیوست. ⁽³⁰⁸⁾

مؤمن الطاق

محمد بن نعمان، ⁽³⁰⁹⁾ از اصحاب امام جعفر صادق و یکی از متکلمان حاذق شیعه بود. وی در فصاحت و بلاغت، علم فقه، کلام، حدیث و مناظره درباره امامت تبحر زیادی داشت و نیز بسیار حاضر جواب بود.

گویند وی در محله ای به نام «طاق المحال» مغازه صرافی داشت و سکه های تغلبی را به راحتی تشخیص می داد و به این خاطر «مؤمن الطاق» نامیده شد امام دشمنانش او را شیطان الطاق می نامیدند. روزی ابوحنیفه با گروهی در مجلسی نشستند که مؤمن الطاق وارد شد. ابوحنیفه گفت: شیطان به سوی شما می آید. وی نیز بی درنگ این آیه را تلاوت کرد که:

الم تر انا الشیاطین علی الکافرین تو زهم ازنا ⁽³¹⁰⁾

آیا ندیدی که شیاطین را بر سر کافران فرستادیم تا آنها را سخت آزار دهند؟ ⁽³¹¹⁾

کتابهای الامامة، المعرفة، الرد على المعتزلة في امامة المفضول و کتاب فی امر طلحة و الزبير و عایشه، از اوست. وی با ابوحنیفه و رؤسای معتزله و خوارج مناظرات بسیار داشته است. (312)

روایت شده که ابوحنیفه به او گفت: آیا شما شیعیان به رجعت اعتقاد دارید؟ مؤمن الطاق گفت: آری

ابوحنیفه گفت: پس هزار دینار به من قرض بده تا در رجعت که به دنیا برگشتم آن را به تو پس می‌دهم. وی در پاسخ گفت: برای من ضامنی بیاور که وقتی به دنیا برمی‌گرددی به صورت انسان برگردی. (313)

او در مناظراتش از استدلال‌های روشن و متقن استفاده می‌کرد و به قدرت در بحث و جدل و نیز مهارت در استنباط مشهور است. مؤمن الطاق و دیگر اصحاب ائمه، تلاش فراوانی در جهت مقابله با دشمنان انجام دادند. دشمنانی که هدفشان نابودی اسلام و مسلمانان بود و به این منظور عقاید باطل خود را رواج می‌دادند. (314)

عبدالرحمن بن حجاج بجلی

وی از شاگردان امام صادق بود و از امام کاظم نیز حدیث نقل کرده است. وی در علم کلام تبحر زیادی داشت و با مخالفان نیز بسیار مناظره می‌کرد. امام صادق علیه السلام به وی می‌فرماید: ای عبدالرحمن، با اهل مدینه در مسائل اعتقادی به بحث و مناظره پرداز که من دوست دارم در میان شیعیان شخصی همچون تو دیده شود. (315)

حمران بن اعین شیبانی

روایت شده است که یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت مناظره می‌نمود و حمران ساکت بود. حضرت فرمود: ای حمران، چرا ساکتی؟

گفت ای آقای من، قسم خورده ام، در مجلسی که شما در آنجا باشید، سخن نگویم. حضرت فرمود: من به تو اجازه سخن گفتن می دهم. سپس حمران شروع به مناظره کرد. (316)

یونس بن یعقوب گفته است که حمران علم کلام را به خوبی می دانست. (317)

مخاطبان امام صادق

امام صادق در طول حیات پربرکت خود، مخاطبان مختلفی داشتند که با ایشان به بحث و مناظره می پرداختند. لذا کیفیت برخورد امام صادق نیز با هر کدام از آنها متفاوت بود. در این قسمت ضمن معرفی مخاطبان حضرت، به بررسی نحوه برخورد امام صادق در مناظره با آنها می پردازیم.

1. اصحاب

امام صادق علیه السلام بحث بین شاگرد و استاد و یا بین شاگردان را برقرار می نمود تا در علوم مختلف متبحر شوند. شاگردان و اصحاب امام صادق از این جهت با حضرت بحث می کردند که علوم را بهتر درک کنند.

به عنوان نمونه، جابر بن حیان درباره مسائل مختلف با امام به بحث و گفت و گو می پردازد و در ضمن آن سؤالات خود را از حضرت می پرسد. برخی از این سؤالات عبارتند از: سؤال درباره وحدت وجود، فلسفه احکام، همگانی شدن احکام، فلسفه نسخ، فلسفه تغییر قبله، فلسفه انتخاب کعبه برای قبله، فلسفه انتحار، مرگ، زندگی، آفرینش، فلسفه کم شدن حافظه در پیری، فلسفه بیماری و آغاز آفرینش و پایان جهان. (318)

امام صادق علیه السلام اصحاب و راویان خود را از جدایی بین قول و عمل و عقیده و سلوک برحذر می داشت و آنها را نصیحت می کرد که مردم را با رفتارشان آموزش دهید نه با مواعظ و ارشادات. (319) هدف امام از فعالیت های

فکری و علمی، درمان جهل امت از لحاظ عقیده به مکتب و نظام، ایستادگی در برابر امواج کفرآمیز و شبهه های گمراه کننده آن، و نیز حل مشکلاتی بود که از انحراف ناشی شده بود.

آزادی بحث در مسائل مذهبی، از زمانی شروع شد که امام صادق فرهنگ شیعی را به وجود آورد. در آن فرهنگ، مباحث مذهبی وارد مباحث علمی شد و در مراحل بعدی با آن یکی گردید و در قرون بعد به جایی رسید که دانشمندان مذهب شیعه، آن مذهب را با قوانین علمی به ثبوت می رساندند.

در نتیجه فکر بیگانگان، از راه ترجمه کتابهای یونانی، فارسی، هندی و پدید آمدن گروههای خطرناک از قبیل «غلات»، «زناده»، «جاعلان حدیث»، «اهل رأی و قیاس»، و «متصوفه»، زمینه های مساعدی برای رشد انحراف فکری فراهم شد که امام صادق در برابر آنها ایستادگی کرده و در سطح علمی، با آنها به گفت و گو و بحث و مناظره پرداخت و خطوط فکری آنها را برای امت اسلامی افشا نمود. (320)

فعالیت های امام در ایستادگی قاطعانه در برابر شبهه های غرض آلود در زمینه عقاید و نظریات دینی که از لحاظ اغراض سیاسی به منظور از بین بردن روح حقیقی اسلام منتشر می شد، متمرکز بود.

محضر درس امام جعفر صادق یک جلسه بحث آزاد بود که در آن هر شاگرد می توانست به استاد ایراد بگیرد و اگر بتواند، نظریه اش را رد کند. امام صادق نظریه اش را به شاگردان تحمیل نمی کرد و آنها را در پذیرش نظریه استاد آزاد می گذاشت. آنچه سبب می شد که شاگردان امام نظریه او را بپذیرند، تأثیر درس استاد بود.

امام صادق عليه السلام علاوه بر این که به همه سؤالات پاسخ می دادند، در بحث های طولانی نیز با صبر و متانت، به مباحث گوش می داد و با اتخاذ شیوه های مختلف، طرف مقابل را مجاب می کردند. به طور مثال مناظره ای طولانی بین امام صادق و یک زندیق صورت گرفت که یونس بن ظبیان آن را روایت کرده است. این مناظره مشتمل بر 85 سؤال است که آن زندیق مطرح نموده و حضرت نیز با ادب، احترام، و صبر به تمامی آنها پاسخ گفته است. البته ضمن آن مباحث، امام صادق نیز سؤالهایی از زندیق می پرسد. ⁽³²¹⁾

2. غلات

غلات گروههای کوچکی بودند که در عصر ائمه عليهم السلام ظاهر شدند و مردم را به عقاید و اندیشه های خود دعوت می کردند. از آنجا که ائمه آنها را لعنت می کردند و ایشان را به همه مردم معرفی می نمودند، هیچ شبهه ای بر مردم مسلمان شیعی و سنی در شناخت آنان باقی نمی ماند و غالباً پس از چند صباحی نابود می شدند.

شأن حضرت صادق و پدر بزرگوارش امام باقر عليهما السلام به اندازه ای عظیم بود که جمعی از شیعیان و پیروان ناآگاه، در حق ایشان غلو کردند و مقام ایشان را تا مرتبه الوهیت بالا بردند. از جمله این اشخاص، ابوالخطاب محمد بن ابی زینب مقلاص بن الخطاب الاجدع اسدی است که بارها به خاطر عقاید افراطی و غلوآمیز در حق آن حضرت، از سوی ایشان مورد لعن و نفرین قرار گرفته است. ⁽³²²⁾

در یکی از این روایات، حضرت صادق عليه السلام صریحاً عقیده ابوالخطاب را درباره این که آن حضرت علم غیب دارد، نفی نموده و فرموده است :

فوالله الذي لا إله إلا هو ما أعلم الغيب فلا آجرني الله في أمواتي ولا
بارك لي في أحيائي إن كنت قلت له... (323)

سوگند به خدایی که آفریننده ای جز او نیست که من غیب نمی دانم و
خداوند از مردگان من پاداش نیک به من ندهد و از خویشانم مرا خیر و برکت
نبخشاید اگر من چنین چیزی به او گفته باشم...

در روایت دیگر، ابوبصیر به حضرت صادق عرض می کند که آن ها (یعنی
خطایه) می گویند شما تعداد قطره های باران، عدد ستارگان، برگهای درختان،
خاکها، و وزن دریاها را می دانید. حضرت سر به سوی آسمان بلند کرد و
فرمود: «سبحان الله، سبحان الله، نه به خدا که این همه را جز خدا کسی نمی
داند» .

شهرستانی «م : 548 ه) دانشمند مشهور علم کلام که در عقاید، مقلد اشعری
و در فقه، مقلد شافعی بوده است، پس از معرفی فرقه های غلات و بیان مبارزه
ائمّه عليهم السلام با آنان می گوید:

و تبرأ من هؤلاء كلهم جعفر بن محمد الصادق و طردهم و لعنهم (324)

جعفر بن محمد صادق از تمامی فرقه های نامبرده بیزاری جست، و آنان را
از خود راند و لعنت نمود. (325)

امام صادق عليه السلام به غلات اجازه نمی داد در مورد او و اهل بیت چیزی را
بگویند که در آنها وجود ندارد. در مقابل آنها با جدیت می ایستاد، آنها را لعن و
تکفیر می نمود و از آنها تبری می جست. (326)

3 . صوفیان

امام صادق در برخورد با صوفیان، اولاً به راهنمایی آنها می پردازد و با
استناد به آیات قرآن، محروم کردن مردم از نعمتهای الهی را جایز نمی داند. (327)

روزی سفیان ثوری در مسجد الحرام امام را در حالی که لباس گران قیمتی پوشیده بود، دید. سفیان با خود گفت الآن نزد او می روم و به خاطر پوشیدن لباس گران قیمت، او را سرزنش می کنم. وی به امام نزدیک شد و عرض کرد: یا بن رسول الله، به خدا قسم پیغمبر و علی چنین لباس فاخری پوشیدند، بلکه هیچ کدام از پدران و چنین لباس گرانبهایی بر تن نکردند. امام فرمود: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمان تنگدستی و فقر مردم می زیست و به تناسب تنگدستی مردم، لباس می پوشید. دنیا پس از آن زمان نعمتش زیاد شد و سزاوارترین افراد به استفاده از این نعمتها نیکوکاران هستند. سپس این آیه را تلاوت فرمود:

قل من حرم زينة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق ⁽³²⁸⁾

بگو چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش پدید آورده و رزق پاکیزه او را حرام کرده است؟

حضرت در ادامه فرمودند: پس ما نسبت به آنچه خداوند عطا فرموده است، سزاوارتریم. البته این لباسی را که می بینی، برای ظاهر پوشیده ام که مردم ببینند و هماهنگ با جامعه لباس پوشیده باشم. سپس دست سفیان را گرفت و آن لباس را کنار زد و جامه خشنی را که بر تن کرده بود، به او نشان داد و به او فرمود: این لباس را برای تهذیب خودم پوشیده ام. سپس جامه خشن سفیان را کنار زد و لباس نرم و لطیفی را که زیر آن بر تن کرده بود به او نشان داد و فرمود: تو این جامه خشن را برای تظاهر به زهد پوشیده ای و این لباس لطیف را برای تن آسایی، بر تن کرده ای. ⁽³²⁹⁾

4 . معتزله

از جمله مخاطبان امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام، معتزله بودند که گاهی به قصد مناظره و احتجاج، و گاهی به قصد سؤال کردن از مسائلی چون تفسیر قرآن و... نزد

حضرت می آمدند. در تمام این برخوردها، امام سؤالات مخاطب خود را به نحوی شایسته پاسخ می دهد. به طوری که در پایان جلسه مخاطب امام که معمولاً از رؤسا و دانشمندان معتزله محسوب می شدند، در برابر عظمت علمی، تواضع و اخلاق کریمانه امام، سر تعظیم فرود می آورند.

روزی عمر و بن عبید که از دانشمندان و سران معتزله محسوب می شد، نزد امام علیه السلام آمد و گفت می خواهیم گناهان کبیره را از کتاب خدا بشناسم. امام نیز 22 گناه کبیره را با استناد به آیات قرآن برای وی برشمردند. هنگامی که عمر و بن عبید از خانه خارج می شد، در حالی که می گریست می گفت :

هلک من سلب تراثکم و نازعکم فی الفضل و العلم⁽³³⁰⁾

هر کس میراث شما را غصب کرد و در فضل و علم با شما به منازعه پرداخت، هلاک شد.

به نظر می رسد برخورد متواضعانه امام با آن دسته از علمای اهل سنت بوده که مناصب حکومتی را نمی پذیرفتند و به طور رسمی با حکومت همکاری نداشتند؛ زیرا برخورد امام با علمای متصدی مناصب حکومتی، فرق می کرده است.

ابن ابی لیلی از فقهای مدینه بود. سعد بن ابی الخصیب می گوید: با ابن ابی لیلی در مسجد الرسول به امام صادق برخوردیم. امام از من احوالپرسی کرد و پرسید: این مرد کیست؟ گفتم: ابن ابی لیلی، قاضی مسلمانان. امام برخورد تندی با او کرد. به طوری که رنگ رخسار ابن ابی لیلی زرد شد. امام فرمودند: با شخص دیگری هم صحبت شو واللّه یک کلمه هم با تو سخن نخواهم گفت.

(331)

این برخورد امام با عالمی بود که مقام قضاوت را از طرف حکومت پذیرفته بود. مقام قضاوت از طرف حکومت، به معنی تأیید طرفینی حاکم و قاضی بود.

قاضی، حکومت را تأیید می کرد، علم خود را در اختیار حکومت قرار می داد و فتاوی مورد نیاز حکومت را صادر می کرد. حکومت هم قاضی را حمایت و تأیید می نمود و حکم او را به رسمیت می شناخت. این گونه برخورد نشان می دهد که امام علیه السلام در مخاطب شناسی، بسیار دقیق و در برخورد با افراد مختلف، بسیار حساس بوده است.

5. ابوحنیفه (رئیس مذهب حنفیه)

ابوحنیفه نعمان بن ثابت متوفای سال 150 هجری، از جمله کسانی است که درباره مسایل مختلف، پرسش های فراوانی از امام صادق پرسیده است. وی همواره می گفت :

ما رأیت أعلم من جعفر بن محمد

کسی را عالم تر از جعفر بن محمد ندیدم. ⁽³³²⁾

مرحوم مجلسی به نقل از کنز الفوائد روایت می کند: روزی امام صادق با ابوحنیفه غذا می خورد. در پایان غذا، یک بحث علمی بین آن دو ردّ و بدل شد. روز دیگر ابوحنیفه در مراسم حج، نزد امام صادق آمد و امام با او معانقه نمود و از احوال او و خانواده اش پرسید. فردی سؤال کرد: یابن رسول الله، آیا این مرد را می شناسی؟ امام فرمود: من از او و خانواده اش احوالپرسی می کنم و تو می پرسی آیا او را می شناسم؟ این ابوحنیفه فقیه ترین مردم شهر خودش است. ⁽³³³⁾

البته بارها امام به کارهای اشتباه ابوحنیفه نیز اعتراض داشته و بارها به او می فرمودند که قیاس مکن. روزی فتوایی از ابوحنیفه صادر شد که وقتی امام صادق آن را شنید، فرمود:

فی مثل هذا القضا و شبهه تحبس السّما مأها و تمنع الأرض برکتها ⁽³³⁴⁾

چنین فتواها و قضاوتهایی است که آسمان و زمین برکت خود را حبس می کنند.

کنایه از این که خداوند از نزول برکات آسمانی و زیادی برکات زمینی بر اثر غضبش جلوگیری می کند.

6 . مالک بن انس (رئیس مذهب مالکی)

ابو عبدالله مالک بن انس متوفای سال 179 هجری، یکی دیگر از مخاطبان امام صادق بود. او امام یکی از چهار مذهب رسمی اهل سنت و از اصحاب رأی و قیاس و استحسان بود. ⁽³³⁵⁾ وی می گوید:

كنت أدخل على الصادق جعفر بن محمد عليه السلام فيقدم لي مخدة و يعرف لي قدرا و يقول يا مالک اني أحبک فکنت أسرّ بذلک و أحمد الله عليه قال و کان عليه السلام رجلا لا یخلو من إحدى ثلاث خصال إمّا صائما و إمّا قائما و إمّا ذاکرا و کان من عظام العباد و اکابر الزهاد الذين یخشون الله عزّ و جلّ و کان کثیر الحديث، طیب المجالسة و کثیر الفوائد ⁽³³⁶⁾

وقتی بر جعفر بن محمد صادق وارد می شدم مرا اکرام می کرد و بالش خود را به من می داد و می گفت : ای مالک، من تو را دوست دارم و به خاطر آن خوشحالم و خدای را حمد می کنم بر این دوستی. مالک بن انس می گوید: هر بار که جعفر بن محمد را دیدم، یا در حال نماز بود و یا روزه دار بود، یا قرآن تلاوت می کرد. وی از بزرگترین عبادت کنندگان و زاهدان بود، آن کسانی که در برابر خداوند عز و جل خشوع دارند. وی بسیار حدیث می گفت و مجالست با او نیکو بود و فواید بسیاری داشت.

امام صادق چنان اثری بر مالک نهاده بود که مالک درباره امام گفته است :

با فضیلت تر و برتر از جعفر بن محمد از بُعد علمی، عبادت، و تقوا، هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است. (337)

7. خلفا و حکام

از دیگر مخاطبان امام صادق علیه السلام، خلفا و حکام بودند. حکام و خلفا، معمولاً زمانی مورد خطاب امام قرار می گرفتند که آنها امام را احضار می کردند و گرنه هیچ کدام از مورخان نقل نکرده اند که امام صادق به نزد یکی از حکام و یا خلف رفته باشد مگر برای شفاعت از فرد مظلومی و یا حفظ مال و یا جان بی گناهی. البته این جزء سیره امام بود که از دربار و حکام دوری می گزید و هرگز حرکتی که موجب تأیید آنها شود، از امام مشاهده نشد.

خطابه‌های امام با این دسته از مخاطبان، عموماً تند و بی باکانه است، مگر در جایی که برای خود و یا نظام شیعه احساس خطر جدی می کردند. احضارهای منصور معمولاً جهت بهانه گیری و گاهی قتل ایشان بود. لذا سخنان و حرکت‌های امام همراه با احتیاط و تقیه بود. اولین بار هشام بن عبدالملک، امام صادق را به همراه پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام به شام فرا خواند و این احضار به خاطر سخنانی بود که امام صادق در سفر حج ایراد کرده بود.

ابوالعباس سفاح، اولین خلیفه عباسی که از ناحیه امام برای حکومت نوپای خود احساس خطر می کرد، آن حضرت را از مدینه به عراق طلبید. اما با دیدن معجزاتی از حضرت، از آزار رساندن به ایشان منصرف شد. (338)

منصور نیز که از کثرت شیعیان و میزان نفوذ امام در میان مردم آگاه بود، بیش از پنج مرتبه امام را از مدینه به عراق احضار کرد و هر بار که اراده قتل او را کرد، با معجزاتی روبه رو می شد که توان قتل امام را از دست می داد. (339)

منصور در سفرهای حج خود نیز معمولا با امام دیدارهایی داشته است. روزی منصور به امام گفت: مردم گمان می کنند تو حجت خدا، دارای علم الهی، و ملاک عدل الهی و چراغ روشنگری هستی که طالبان نور و هدایت به دنبال آن می باشند و چیزهایی را می گویند که در تو نیست.

امام علیه السلام می فرماید: من شاخه ای از شاخه های درخت زیتون و قندیلی از قندیلهای خاندان نبوت هستم، در خانه کرامت تربیت شده ام، و چراغی از چراغهای مشکاة هستم که نورالنور در آن است و...

منصور خطاب به حاضران در مجلس گفت: این مردم مرا به دریای مواجی فرستاد که ساحل آن معلوم نیست و عمق آن نیز مشخص نمی باشد. علما در آن حیران و شناگران در آن غرق می شوند و فضا برای شنا کننده در آن تنگ است، این استخوانی است که در گلو گیر کرده، نه می شود آن را بیرون آورد و نه فرو برد، و اگر رابطه فامیلی من با او نبود، به نحو بدی با او برخورد می کردم.

امام صادق علیه السلام در پاسخ به وی او را نصیحت می کند به این که از واسطه های دروغگو، نمّام، و فاسق که خبرهای کذب برای منصور می آورند بپرهیزد. همچنین حرمت خویشاوندی خود را با علویین مراعات کند. از این طریق به نرمی با منصور سخن می گوید تا او را از غضب و شدت عمل نسبت به شیعیان و سادات علوی باز دارد. ⁽³⁴⁰⁾

8. غیر مسلمانان (اهل کتاب)

امام صادق علیه السلام در مناظرات و برخوردها با اهل کتاب سعی می کردند از مطالب مورد قبول طرفین که هم در قرآن و هم در کتب آسمانی آنها وجود داشت، به عنوان ادله مدعی آنها استفاده کنند و ضمن سفارش اصحاب خود به

مهربانی با اهل کتاب که با مسلمانان معاند نبودند، آنها را به تشریف به دین اسلام تشویق می کردند.

زکریا بن ابراهیم می گوید: من نصرانی بودم و اسلام آوردم. خدمت امام صادق رسیدم و به امام عرض کردم، پدر، مادر، و خاندانم مسیحی هستند. مادرم نابینا است و من با آنها زندگی می کنم و در ظروف آنها غذا می خورم. امام فرمود: آیا گوشت خوک هم می خورند؟ عرض کردم: خیر. امام فرمودند: اشکالی ندارد. با مادرت نیکی کن و هر گاه از دنیا رفت، کار تکفین و تدفین او را خودت به عهده بگیر و به دیگری واگذار مکن.

وی می گوید: پس از این ماجرا به کوفه رفتم و با مادرم به مهربانی رفتار می کردم و با دست خود به او غذا می دادم و لباس و سر او را تمیز می کردم و به او خدمت می نمودم. مادرم گفت: پسر من تا وقتی که به دین نصرانی بودی، این گونه نبودی و آنچه از تو می بینم از زمانی است که مسافرت نموده ای. بگو ببینم آیا مسلمان شده ای؟ گفتم: مردی از فرزندان پیامبر اسلام مرا به این کارها امر نمود.

گفت: آیا این مرد پیامبر است؟ گفتم: نه او پسر پیامبر است. گفت: پسر من، این شخص پیامبر است؛ زیرا اینها سفارشات پیامبران است. گفتم: نه مادرم، بعد از پیامبر اسلام، پیامبر دیگری وجود ندارد ولیکن او پسر پیامبر اسلام است. گفت: پسر من تو بهترین دین ها است. آن را به من هم بیاموز. من نیز اسلام را بر او عرضه نمودم و او مسلمان شد و پس از خواندن نماز ظهر، عصر، مغرب، و عشا، در نیمه شب حالش منقلب شد و از من خواست شهادتین را مجدداً بخوانم و او تکرار کند. پس از این کار، او از دنیا رفت و من خود بر او نماز خواندم. (341)

منحرف نمودن مسلمانان از مسير حقيقي دين، سبب بروز عقايد و آراي متكلمان شد و مخصوصا نيروي زر و زور معاويه كه موجب جنگ جمل، صفين و نهروان گرديد و واقعه حكمين را به وجود آورد، عقايد مختلفي را در ميان مسلمانان ايجاد كرد كه موجب بروز حوادث دامنه داري شد. از اين رو يك قدرت علمي لازم بود كه اين افكار و اوهام پريشان را با استدلال و براهين مستند به قرآن و سنت و عقل از ميان بردارد و راه راست و روشن را به مردم نشان دهد.

نام زنديق نخست در زبان عرب به پيروان ماني اطلاق مي شد كه جهان را از دو اصل ازلي نور و ظلمت مي پنداشتند و به همين سبب آنها را به عنوان دوگانه پرست مي شناختند. سپس اين نام به ماديون اطلاق شد، كه منكر خدا، پيامبران، و كتابهاي آسماني هستند، به ابديت جهان معتقدند و منكر دنياي ديگر و عوالم مابعد الطبيعه مي باشند. سپس اين نام بر كسي اطلاق شد كه منكر يكي از اصول دين اسلام باشد و يا رأي و نظري داشته باشد كه آن رأي در نتيجه انكار يكي از اصول عقايد باشد. و بعد اين نام به هر كس كه مخالف مذهب اهل سنت بود، اطلاق گرديد و در آخر به هر شاعر ياوه گويي كه بي ملاحظه دم از معشوق مي زد و يا هر نويسنده اي از اين قبيل و نيز طرفداران آنها گفته مي شد. (342)

گروهي از افراي كه مخاطب امام بودند و در جلسات مناظره شركت مي كردند، دهري بودند كه درباره مسائل مختلف از جمله حدوث و قدم عالم، بحث مي كردند.

به نقل از مجمع البحرين، دهري يعني ملحد و آنها گروهي هستند كه معتقدند خدا و بهشت و جهنمي در كار نيست و بر اين باورند كه ما را جز روزگار از

بین نمی برد. آنها این اعتقاد خود را بر اساس استحسان خودشان شکل داده بودند نه تحقیق و تعمق. (343)

بنابراین گروهی غیر مذهبی نیز که ملحدان و مشرکان آن زمان و بعضی نیز مادی گرا بودند، با امام صادق علیه السلام به مناظره می نشستند و از مخاطبان آن حضرت محسوب می شدند. این گروه با خود امام و گاهی با شاگردان امام در مسائلی چون اثبات صانع، وحدانیت خالق، اصالت ماده، ملاک بودن حس در ادراک موجودات عالم و ردّ عالم ماوراً الطبیعه به بحث و گفت و گو می پرداختند.

امام با همه گروهها به بحث و مناظره می نشست. هر چند افرادی، آنها را از خود طرد کرده باشند؛ از جمله ابن ابی العوجا که زندیقی منکر بود و علما از هم نشینی و بحث با او به جهت خبث لسان و فساد درونی اش، کراهت داشتند. وی با وجود این که انجام مناسک عبادی مسلمانان از جمله مناسک حج را مسخره می نماید، حضرت از او می خواهد که هر سوء الی که دارد، بپرسد. امام نیز در پاسخ به او، عقاید خود را صریحاً اعلام می دارد و می گوید که او گمراه است. (344)

امام و شاگردان او در این مناظرات همواره حافظ ارکان شریعت و اعتقادات اسلامی بودند. رفتار امام با این طبقه از جامعه، برخوردی حکیمانه و همراه با حلم و صبر بود.

امام به ادعاها و ادله آنها با متانت و صبوری گوش می داد و معمولاً از ادله خود خصم، با ظرافت خاصی استفاده می کرد و آنچه را که مبنای اعتقادات خود آنها بود و مورد قبولشان واقع می شد، برای ردّ مدّعی آنها و اثبات اعتقادات اسلامی استفاده می کرد.

مهم ترین ابزار امام در برخورد با این گروهها، همان اخلاق معنوی، کریمانه و روحیه بردباری وی بود که سرانجام مخاطب را به تسلیم وادار می کرد و آنها زبان به ستایش امام می گشودند.

ابوشاکر دیصانی از بزرگترین متکلمان زنادقه و ملحدان به شمار می رود. وی که سابقه بحث های متعددی را با امام علیه السلام دارد، هنگامی که می خواهد نظر و دلیل امام را در حدوث عالم بداند به امام می گوید:

إِنَّكَ أَحَدُ النُّجُومِ الزَّوَاهِرِ وَكَانَ أَبَاؤُكَ بَدُورًا بَوَاهِرًا وَ أَمَهَاتِكِ عَقِيلَاتٍ
عِبَاهِرٍ وَ عُنْصُرِكَ مِنْ أَكْرَمِ الْعُنَاصِرِ وَ إِذَا ذَكَرَ الْعُلَمَاءُ فَبِكَ تَتَنَّى الْخُنَاصِرُ فَخَبْرَنِي
أَيُّهَا الْبَحْرُ الْخَضْمُ الزَّاخِرُ مَا الدَّلِيلُ عَلَى حُدُوثِ الْعَالَمِ ⁽³⁴⁵⁾

تو یکی از ستارگان درخشان هستی و پدرانانت ماههای درخشنده آسمان معرفت و مادرانت دانایان و اهل جمال و کمال هستند و نهاد تو از بهترین نهادها و سرشت هاست و هرگاه ذکری از علما می شود، انگشتان به سوی تو اشاره می کنند. ای دریای پر آب و گرانبایه، دلیل حدوث عالم چیست؟

امام علیه السلام در مناظره با ابوشاکر دیصانی برای اثبات حدوث عالم از یک تخم مرغ استفاده می کند و چگونگی تغییر آن و تبدیل شدن تخم مرغ به جوجه را نشانه حدوث عالم می داند.

ابوشاکر از امام تشکر می کند و می گوید:

تو چون می دانستی که عادت ما بر این است که تا چشمانمان نبیند و امری را با یکی از حواس خود حس نکنیم، آن را نمی پذیریم، شما هم از همین راه ما را قانع کردید. ⁽³⁴⁶⁾

در زمان امام جعفر صادق چند نفر به زندقه شهرت داشتند که معروف ترین آنها ابن ابی العوجا، ابن طالوت، ابن اعمی، و ابن مقفع بودند که در ایام حج به

مسجد الحرام می آمدند و با مردم تماس داشتند و نیز با امام صادق درباره مسائل مختلف مناظره و احتجاج می کردند.⁽³⁴⁷⁾ لذا در این قسمت به معرفی بعضی از این شخصیت ها و نیز افکار آنها می پردازیم :

الف. ابن مقفع

چنان که گفته شد، زندقه یک معنی عام و وسیع داشت که عبادت از الحاد، بی دینی و استهزا نسبت به شعایر دینی، یا اهمیت ندادن به این شعایر و بی اعتنایی به آنها بود. معنی خاص و محدودی هم داشت که پیروی از دین مانی بود. از همان آغاز استعمال و رواج این کلمه در میان مسلمانان، هر دو معنی آن شایع و رایج بود و از این رو درباره کسانی که به زندقه مشهور شده اند، پرده ای از ابهام و شبهه ایجاد شده است که آیا کسی به زندقه متهم بوده است، ملحد و بی دین و بی اعتنا به شعایر مذهبی بوده است، یا متدین به دین مانوی؟

درباره ابن مقفع هم چنین ابهام وجود دارد. بعضی او را زندیق خوانده اند و بعضی مانند ابوریحان بیرونی او را پیرو دین مانوی دانسته اند.⁽³⁴⁸⁾ سید مرتضی در امالی خود می گوید: در زمان جاهلیت و صدر اسلام قومی دهری و گروهی مشرک بودند: اولی صانع را منکر و به دهر معتقد و دومی نیز معبودی غیر از خالق یگانه را می پرستیدند. پس از آنکه عزت و شوکت اسلام عالم گیر شد، گروهی دیگر ظهور کردند که در باطن زندیق و بی دین بودند، ولی در ظاهر به خاطر حفظ جان و مالشان، اظهار اسلام کرده و در حوزه مسلمانان وارد شدند.

صدمه اینها به اسلام و مسلمانان بیشتر از دهریون و مشرکانی بود که با اسلام ظاهری و به نام دین صوری از در تدلیس وارد شده و ضعفای مسلمانان را از جاده حق منحرف می ساختند. سید مرتضی، عبدالله بن المقفع را جزء این گروه به شمار می آورد.⁽³⁴⁹⁾

ابو محمد عبدالله بن مقفع ملحد و زندیق، معتقد بود روح ابومسلم خراسانی در وی حلول کرده است. وی مذهبی به نام «مبیضه» را اختراع کرد، آن را نشر داد و جمعی از جهّال هم به او گرویدند.

شیخ حسن مظفر می نویسد: ابن مقفع دین مجوس داشت و به ظاهر مسلمان شد لیکن گفتار و کردارش نشان می داد که به اسلام نگرویده است. او مردی فارسی زبان بوده و در ادبیات و فن نویسندگی مهارت داشت. کتاب کلّیله و دمنه را نیز به عربی ترجمه کرده است. او نیز به فرمان منصور عباسی در سال 143 ق. به دست والی بصره، به سبب داشتن کفر و الحاد، مانند ابن ابی العوجا⁽³⁵⁰⁾ به قتل رسید.

علامه عسکری در کتاب یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، ضمن معرفی کامل ابن مقفع می نویسد: ابن مقفع با وجود این که از زرتشت به اسلام روی آورد، در قبول یکی از ادیان شک و تردید داشت.⁽³⁵¹⁾

ب. ابن ابی لیلی

محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری کوفی (74-148 ق / 693-765 م) فقیه، محدث، مفتی و قاضی کوفه، پدرش عبدالرحمن از بزرگان تابعین بوده است. شیخ طوسی او را از شاگردان امام جعفر صادق علیه السلام می داند و طبرسی حدیثی آورده که گرایش شدید وی را به امام صادق نشان می دهد. اما روشن است که او شیعی مذهب نبوده؛ زیرا گفته اند که او به رأی خود فتوا می داده است.⁽³⁵²⁾

ابن ابی لیلی، سمت قضاوت بنی امیه و سپس قضاوت بنی عباس را بر عهده داشت. وی قبل از ابوحنیفه، قائل به قیاس و اجتهاد به رأی بود و در حالی که قاضی منصور بود، در سال 148 ه درگذشت.

ج. ابن ابی العوجاً

عبدالکریم، زندیق معروف و آشنا به علم و کلام در سده دوم هجری پس از شکست در مباحثه ای، گروهی از مریدانش به اسلام گرویدند و گروهی به پیروی از او ادامه دادند. (353)

در بحار الانوار آمده است که وی از شاگردان حسن بصری بود که از توحید منحرف شد. با این تمرد به مکه رفت و علما از مجالست با او به خاطر خبث لسان و فساد ضمیرش اکراه داشتند. (354)

وی از دوستی و تحسین افرادی چون ابن مقفع هم برخوردار بود و همانند دیگر زندیقان زمان منصور و مهدی، ظاهری آراسته و پاکیزه داشت. از مجموع احتجاجات منسوب به او می توان دریافت که مردی جسور و بی باک بود و از محیط نسبتاً آزاد زمان خویش بهره گرفته، به تبلیغ عقاید الحادی خود می پرداخت. از آن گذشته در عقاید خود سخت استوار بود و با این که در مباحثاتی مغلوب می شد، از اندیشه های خویش دست بر نمی داشت و تا دم مرگ بر نظراتش باقی بود.

ابن ابی العوجاً نیز مانند بسیاری دیگر از زنداقه، در تخریب مبانی اعتقادی مسلمانان کوشا بود. به جعل اخبار و احادیث و پراکندن آنها در میان مردم اهتمام داشت. وی هنگام مرگ خود اعلام کرد که 4000 حدیث جعل کرده تا حرام را حلال و حلال را حرام نماید. مؤلفان کتب تاریخ و کلام او را در شمار زنداقه آورده اند و قتل او نیز به همین اهتمام بوده است.

از احتجاجاتی که بارها با امام جعفر صادق علیه السلام داشته است، گرایشهای دهری وی آشکار می شود. از احتجاجات مزبور چنین به نظر می رسد که او به

وجود آفریدگار اعتقاد نداشته، یا درباره خداوند به بحث و جدل می پرداخته و در جایی دیگر خدا را غایب شمرده است.

در گفت و گویی میان وی و امام صادق علیه السلام، امام او را متهم می کند که نه به خدا اعتقاد دارد و نه به پیامبر. و عبدالکریم نیز این گفته را ردّ نمی کند. وی در مواردی سعی می کند وجود صانع را نفی نماید. در جایی می پرسد اگر خدایی هست، چرا خود را آشکار نمی کند و توسط واسطه ها (پیامبران) مردمان را به پرستش خویش دعوت می نماید یا در جای دیگر سؤال می کند که چگونه خداوند در دو یا چند جا می تواند باشد.

ابن ابی العوجا به قدم جهان معتقد بود و این تفکرش از سؤالی که امام از وی می پرسد مشخص می شود. او می پرسد: «ما الدلیل علی حدث الاجسام؛ دلیل حدوث اجسام چیست؟»

در گفت و گویی دیگر معلوم می شود که معتقد به ازلیت اشیا بوده است. و یا خود را غیر مخلوق می داند. در گفت و گویی در حضور مفضل، سخن را به نفی صنع و صانع می کشاند و می گوید که همه چیز به اقتضای طبیعت خود موجود شده است؛ نه مدبری در کار است و نه صانعی، عالم پیوسته چنین بوده و خواهد بود. او می پنداشت که پس از مرگ بازگشتی نیست. در یک مناظره امام صادق علیه السلام انکار روز واپسین و بهشت و دوزخ را به او نسبت می دهد و او نیز این قول را ردّ نمی کند.

ابن ابی العوجا از طعنه به قرآن خودداری نمی کرد و رسالت پیامبر اکرم و به طور کلی نبوت را منکر بود. طبرسی می گوید ابن ابی العوجا، ابوشاکر دیصانی، عبدالملک بصری و ابن مقفع به پیشنهاد ابن ابی العوجا بر آن شدند که هر کدام یک ربع از قرآن را نقض کنند؛ زیرا با این کار نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و

سپس اسلام باطل می شد، ولی البته نتوانستند. ⁽³⁵⁵⁾ وی احکام دین را بی اعتبار می دانست و حتی به تمسخر آنها می پرداخت. چنان که گاهی حجاج را استهزا می کرد و مناسک حج را خوار و وضع چنین آدابی را ناروا می شمرد. ⁽³⁵⁶⁾

دهخدا درباره ابن ابی العوجأ می نویسد که او به عبدالکریم خال معن بن زائد معروف است. او باطنا از پیروان کیش مانی بود و در سال 155 والی کوفه او را بی اجازت خلیفه به قتل رسانید و بعضی مورخان گویند وی به همین جهت معزول گردید. هنگامی که او را برای کشتن می بردند، گفت چهار هزار حدیث مخالف با اوامر و نواهی شریعت اسلامی جعل کرده و آن را به امام جعفر صادق علیه السلام نسبت داده اند و صاحب الفهرست در ضمن رؤسای مانوی که تظاهر به اسلام کرده و در معنی مانوی بودند، نام او را نعمان بن ابی العوجأ می آورد. ⁽³⁵⁷⁾

ابن ابی العوجأ نیز که مشهورترین متکلم ملحد زمان امام صادق محسوب می شود، امام علیه السلام را در بحث علمی به دانه های سرخ آتش تشبیه می کند که مخاطب را در آن مخمصه راه فراری نیست که گرفتار حملات علمی امام می شود و به ناچار باید خود را تسلیم کند. وی زمانی که در مسجد الحرام در میان جمعی از یاران خود به بحث با امام می پردازد و وقتی در برابر براهین و دلایل امام حرفی برای گفتن ندارد، به اطرافیان خود می گوید:

سألکم أن تلتمسوا لی خمرۃ فآلقتمونی علی جمرة ⁽³⁵⁸⁾

من از شما خواستم یک بحث و کار آسوده برایم فراهم کنید و شما مرا بر روی آتش گداخته انداختید.

بخش چهارم : مناظرات امام صادق علیه السلام

یکی از برترین وسائل تبلیغی هر گروهی در زمان امام صادق علیه السلام، تشکیل محافل علمی و مناظره میان جمعی از هواداران یک فکر خاص و دانشمندان یک مکتب بود تا سرانجام فردی که از پاسخ دادن به سؤال طرف مقابل عاجز می شود، در برابر گروهی از مردم به عجز استدلال خود اعتراف نموده و تسلیم طرف مقابل شود. این مناظرات ترکیبی از بحث های تفسیری، روایی، کلامی، و فلسفی بود که به شیوه برهان و جدل منطقی برگزار می شد.

امام صادق ضمن انجام مناظرات فراوان با منحرفان فکری و اعتقادی، اعم از مادیین و زنادقه، خوارج یا علمای معتزله و دیگر علمای اهل سنت، از شرایط زمان و مکان برگزاری این محافل برای تبلیغ رسالت الهی خویش سود می جستند. بسیاری از مناظرات خویش را در موسم حج و در مسجد الحرام، چند روز قبل از شروع مراسم رسمی حج تشکیل می دادند که این خود یکی از ظرافتهای این رسالت مهم الهی است که مبلّغ باید از زمان و مکان، بهترین استفاده را بنماید.

موسم حج، زمان جمع شدن دانشمندان فرق مختلف اسلامی و حتی غیر اسلامی در مکه بود و با یک مناظره که به شکست خصم منجر می شد، هزاران بیننده تحت تأثیر قرار می گرفت. از سوی دیگر در زمان برگزاری مراسم حج، امام و یاران ایشان از امنیت خاص زمان برگزاری مراسم و منطقه حرم برخوردار بودند که این امر به گستردگی کار ایشان کمک می کرد.

امام صادق علیه السلام در این راستا شاگردان و مبلغانی را تربیت کرده بود که گاهی مناظره را به آنها واگذار می نمود و خود به نظاره می پرداخت و یا آنکه آنها بدون حضور امام به مناظره با مخالفان می پرداختند.

از جمله این گونه مناظرات، مناظره امام صادق با دانشمند شامی بود که در این مناظره امام صادق آن دانشمند شامی را با چند تن از شاگردان خویش به بحث دعوت نمود و در هر مرحله از مذاکره مرد شامی با یکی از شاگردان امام که در این جلسه علمی حضور داشتند، بحث می کرد.

شاگردان امام در این بحث حمران بن اعین، قیس الماصر، هشام بن سالم، محمد بن نعمان الاحول، و هشام بن حکم بودند. در پایان این مناظره، دانشمند شامی که در ابتدا فقط کتاب و سنت رسول خدا را حجت می دانست، به حقانیت ائمه اطهار علیهم السلام، ضرورت وجود امام، و امامت حضرت صادق ایمان آورد. (359)

مناظرات و پاسخ گویی به شبهات

در قرن اول و دوم هجری به سبب فتوحات مختلف مسلمانان، شبهات و افکار منحرف سرزمین هایی که مسلمانان فتح کرده بودند در میان مسلمانان گسترش یافت. زنادقه ظهور کردند، تصوف و جبر و تفویض و قیاس نیز فعالیت خود را آغاز نمودند، و اصحاب تشبیه و تعلیل و... نیز فعالیت می کردند.

امام صادق علیه السلام و شاگردانش نقش کارسازی در این گونه مواجعات فکری داشتند. به طوری که جنبش فکری در عصر امام صادق پدیده ای از گفت و گو و مناظرات را در ردّ شبهات منحرفان و اصحاب نظریات غلط به وجود آورد.

امام صادق مناظرات دقیقی با اهل اعتزال که در آن عصر به عنوان یک خط فکری جداگانه در مقابل دیگر مکاتب شکل گرفته بود داشتند. ایشان با منکران خط امامت بعد از نبی نیز گفت و گوهایی داشتند.

از جمله از یونس بن یعقوب روایت شده که گفت: با ابو عبدالله بودم که مردی از اهل شام وارد شد و گفت من مردی صاحب کلام و فقه هستم و برای مناظره با یاران و اصحابت آمده ام.

حضرت از او پرسید: سخن تو از کلام رسول خدا ﷺ است: یا از جانب خودت؟ وی گفت: بخشی از آن از کلام رسول خدا و بخش دیگر از خودم می باشد.

حضرت فرمودند: پس تو در این صورت شریک رسول خدا هستی؟ وی گفت: خیر. فرمود: پس وحی را از جانب خداوند شنیده ای؟ گفت: خیر. فرمود: پس اطاعت تو همان طور که اطاعت رسول الله واجب است، واجب می باشد؟ گفت: خیر.

یونس بن یعقوب می گوید: در این هنگام، حضرت رو به من کرد و فرمود: ای یونس، او قبل از این که سخن بگوید، دشمن خودش می باشد. سپس فرمود: ای یونس، اگر علم کلام را به خوبی می دانی، با او سخن بگو. (360)

همه این مناظرات در کنار مناظرات عمیق و دقیق شاگردان آن حضرت که از دریای علم امام بهره گرفته بودند، اثر مهمی در تزلزل فکری مخالفین و اشاعه تفکر شیعی داشت. «هشام بن حکم» و «مؤمن الطاق» دو تن از برجسته ترین متکلمان شیعی بودند که هیچ کس در مناظره با این دو توان ادامه بحث را نداشت.

مناظرات امام صادق در منابع روایی

در متون اسلامی و کتب روایی، مناظرات از جایگاه ویژه ای برخوردارند که عمدتاً تحت عنوان احتجاجات جمع آوری شده اند. احتجاجات امام صادق در آثاری از جمله: معانی الاخبار، مناقب ابن شهر آشوب، کافی کلینی، الارشاد شیخ مفید، امالی شیخ طوسی، امالی شیخ صدوق، امالی سید مرتضی، توحید شیخ صدوق، خصال شیخ صدوق، الاختصاص شیخ مفید، الاحتجاج طبرسی و... را می توان نام برد و مرحوم مجلسی نیز بخشی از جلد دهم بحار الانوار را به

احتجاجات و مناظرات امام صادق اختصاص داده است. آنچه مرحوم مجلسی از منابع مختلف جمع آوری کرده و در جلد دهم بحار الانوار آورده است، حدود 23 مناظره می باشد.

انواع مناظرات

مناظرات امام صادق علیه السلام را می توان از جهات مختلف دسته بندی کرد.

1. از نظر تعداد

الف. مناظرات فردی: در این گونه مناظرات، در طرف مقابل امام صادق علیه السلام، یک فرد به احتجاج می نشست.

ب. مناظرات گروهی: در این گونه مناظرات، در طرف مقابل امام صادق علیه السلام چندین نفر برای مناظره حاضر بودند.

بسیاری از مناظرات امام صادق در بین توده های مردم، خصوصا در اجتماعات مذهبی چون مناسک حج و... برگزار می گردید.

2. از نظر بحث و استدلال

الف. مناظراتی که از آغاز تا پایان با استدلالات و بحثهای متفاوت دو طرفه به پایان می رسید.

ب. مناظراتی که حضرت بیشتر در مقام پاسخ گویی به سؤالات مخالفین بوده و استدلالات کمتر در قالب دو طرفه جریان می یافت.

3. از نظر نتیجه

الف. مناظراتی که پس از استدلال و گفت و شنود، به ایمان آوردن فرد مقابل می انجامید. به عنوان نمونه می توان به مناظره امام صادق با طبیب هندی که به جز ظاهر محسوس، عقیده ای نداشت و منکر وجود خداوند بود، اشاره نمود که

در پایان مناظره، طبیب هندی به الوهیت و وحدانیت خداوند جلّ جلاله اقرار نمود.

طبیب هندی می گفت که شما دلایلی بر وجود صانع ندارید و آنچه می گوئید در مکتب تربیتی خود یافته اید و کودکان از بزرگان فرا گرفته اند. وی می گفت همه چیز با حواس پنجگانه درک می شود و هیچ یک از حواس من خالق را درک نمی کند تا من به خدایی معتقد شوم و بر قلبم چیزی نمی رسد تا خدایی را بشناسم؟ آیا غیر از این حواس چیزی دارید که مرا به خدا راهنمایی کند؟ خدایی را که وصف می کنید، به کدام حس درک می شود؟

امام علیه السلام با سؤال الاتی که از طبیب می پرسد، او را به مرحله شک و تردید می رساند تا جایی که خود طبیب از امام می خواهد توضیح بیشتری بدهد تا شک و تردید از دلش پاک شود.

امام به گفت و گو ادامه می دهد تا جایی که هیچ شبهه ای در مسئله شناخت خداوند در دل طبیب باقی نمی ماند و با کمال صراحت اعلام می کند که :

أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن رسول الله عبده لأنك أعلم أهل زمانك

(361)

گواهی می دهم خدایی جز الله وجود ندارد و رسول خدا بنده اوست چرا که داناترین فرد زمان خود هستی.

ب. مناظراتی که پس از استدلال به ایمان آوردن فرد یا افراد مناظره کننده منجر نمی شد. به عنوان نمونه روایت شده روزی فردی با استناد به آیه :

من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزي إلا مثلها و هم لا يظلمون

(362)

کسی که کار نیکی انجام دهد، ده برابر آن پاداش دارد و هر که کار بدی انجام دهد، جز همانند آن کیفر نیابد، و به ایشان ستم نمی شود.

دو نان و دو انار سرقت می کند، با این تفکر که چهار سیئه برای او نوشته می شود و آن نانها و انارها را به فقیری صدقه می دهد که در قبال هر کدام ده حسنه، یعنی چهل حسنه برای خود در نظر می گیرد و چهار گناه را از آن کم می کند؛ یعنی به ظن خود با این کار سی و شش حسنه انجام داده است.

حضرت در پاسخ به وی می فرماید: مادرت به مرگت گریان باد، تو جاهل به کتاب خداوند وهاب هستی. آیا نشنیدی که خداوند در فعل و عمل می فرماید:

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (363)

همانا خداوند تنها از پرهیزگاران می پذیرد.

پس قبول عمل موقوف به تقوا و کسب رضایت خداوند است. تو چون دو نان سرقت نمودی، دو سیئه حاصل کردی و چون دو انار سرقت نمودی، دو سیئه دیگر برای خود کسب نمودی و وقتی بدون اجازه و اذن صاحب اموال، دو نان و دو انار را صدقه دادی چهار سیئه بر سیئات قبلی خود اضافه کردی.

در پایان گفت و گو آن شخص شروع به لجاجت کرد و با این پاسخ درست مجاب نشد و حضرت نیز او را به حال خود واگذاشت. (364)

ابن ابی العوجا هم در مناظراتش با این که مبهوت و مجذوب قدرت علمی امام می شد، تا پایان عمر بر اعتقادات انحرافی خود پا برجا بود.

موضوعات مطرح شده در مناظرات با امام صادق

موضوعاتی که برای بحث در هر مناظره ای مطرح می شود، از یک طرف نشان دهنده اهمیت و ارزش آن و از سوی دیگر حاکی از قضا و تفکرات حاکم بر محیط فرهنگی جامعه آن زمان است. این مسئله هنگامی آشکارتر می شود که مناظره بین متفکران و اندیشمندان برجسته و پرچمداران برگزیده یک تفکر صورت پذیرد. این دو مسئله در مناظرات امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ مشهود است. با توجه

به بررسی های انجام شده در مناظرات امام صادق مسائلی که در بحث ها مطرح می شد مشتمل بر دو نوع گفتار می باشد:

1. مطالبی که حضرت امام جعفر صادق در مقام استدلال و اقناع طرف مقابل خود انتخاب کرده و مطرح می نمودند. به این صورت که حضرت با چند مقدمه مناسب، نتیجه مورد نظر را از بحث می گرفتند.

2. مطالب و موضوعاتی که در پاسخ به سؤالات فرد یا افراد مقابل بیان می کردند که در این صورت خود حضرت در طرح چنین مباحثی پیشگام نبودند، بلکه صرفاً در مقام پاسخ به سؤالات، مطالبی را بیان می فرمودند.

شیوه های ورود به بحث

سخن گفتن به شیوه احسن، همواره بر محور مقتضیات حال و مقام می باشد. شرایط و اقتضائات مختلف، سخنان متفاوتی را می طلبد و معارف و آگاهیهای متنوع، اذهان خاص خود را از بین مردمان می جوید.

رسول اکرم ﷺ می فرماید:

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمَرْنَا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ (365)

ما پیامبران مأمور شده ایم با مردم بر اساس سطح فکری و عقلی آنها سخن بگوییم.

مناظره و گفت و گو با دیگر اندیشان نیز از حکم فوق مستثنی نیست؛ چرا که این فن نکته سنجی های خاصی را می طلبد، علاوه بر این از جلوه های کمال عقل یا عقل کامل، ایجاد هماهنگی و تطبیق دادن مباحث براساس عقل مناظره کنندگان می باشد. آن هایی که با عقاید و نظرات خاص خود به سراغ دیدگاهها و معارف مکتب طرف مقابل آمده اند، هر مطلبی را نمی پذیرند؛ مگر

مطالبی که با عقل و اندیشه آنها سفارش داشته باشد. بنابر این ورود به بحث با این کیفیت، در پی ریزی اولیه میدان گفت و گو بسیار مهم است. با بررسی مناظرات و شیوه بحث ها و گفتارهای امام صادق، نحوه ورود ایشان به بحث در گفت و گوهایشان استنباط می شود. شیوه بحث ها و گفتارهای حضرت با دیگراندیشان به روشنی گواه این مطلب است که ایشان پیوسته از ارائه جملات به منظور اسکات فرد مقابل، امتناع می ورزیدند. حضرت در استدلالات از مقدمات یقینی استفاده می کرد. القای روح آزاد اندیشی به منظور سرسپاری به حرف حق و تعمیق هرچه بیشتر مطالب و مباحث در قلب افراد، از روش های وی می باشد.

1. پرسش از دلیل مدعا و اقرار گرفتن از متن کامل ادعا

در بسیاری از مناظرات امام صادق علیه السلام دیده می شود که حضرت به یک مرتبه شنیدن ادعای طرف مقابل اکتفا نکرده و قبل از شروع بحث، خود مجدداً آن را بازگو نموده اند و با گرفتن اقرار ادعا، از وی تقاضای دلیل می نمودند که در این صورت زمینه تغییر رأی طرف مقابل از بین می رود.

2. اهتمام به دلیل و برهان

امام صادق علیه السلام اهتمام خاصی به آوردن دلیل و برهان داشتند و این امر در بسیاری از مناظراتشان کاملاً مشهود است.

سؤالات مطرح شده با امام صادق

افراد و گروههای مختلف فکری، در زمینه های گوناگونی از امام صادق علیه السلام سؤال می کردند. به عنوان مثال درباره توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت و مسائل مختلف مربوط به هر کدام، از جمله: اثبات صانع، وحدانیت خالق، رؤ

یت خدا، و نیز احکام و تفسیر آیات قرآن از ایشان سؤال می شد که در این قسمت به ذکر نمونه سؤال‌الات و پاسخ های امام صادق می پردازیم.⁽³⁶⁶⁾

الف. توحید و صفات خداوند

1. دلیل قاطع بر وجود قادر صانع کدام است؟

افعال محکم و متقنی که در عالم وجود دارد بر وجود صانع قادر دلالت می کند، همان طور که آسمان و زمین و بقیه موجودات را ایجاد کرده است. امام صادق برای توضیح بیشتر این مطلب مثالی می زند و می فرماید: اگر به ساختمان محکمی نظر بیفکنی، مطمئن هستی که آن را کسی ساخته است هر چند تو او را ندیده باشی. بنابراین صانع به واسطه وجود مصنوعات اثبات می گردد. صانع غیر از مصنوعات است؛ چرا که اگر مشابه آنها بود قطعا در ظاهر و صفات شبیه آنها می شد.⁽³⁶⁷⁾

2. آیا خداوند را هنگام عبادت می توان با چشم دید؟

مگر می شود عبادت چیزی را که نمی بینم، بجای آورم. بی شک خداوند متعال با چشم ظاهر دیده نمی شود بلکه دل ها با حقیقت نور ایمان، حضرت حق را درک می کنند. خداوند با حواس هیچ جن و انسی قابل مشاهده نیست.⁽³⁶⁸⁾

3. آیا خداوند قادر نیست که خود را بر مخلوقات ظاهر گرداند تا او را با

چشم خود ببینند و در این صورت او را از روی صدق و یقین عبادت و بندگی نمایند؟

این امر محال است و محال را نیز جوابی نیست.⁽³⁶⁹⁾

4. در صورتی که خداوند به ایجاد مخلوقات احتیاجی ندارد، چرا خلق را

ایجاد نمود؛ در حالی که کار عبث برای خداوند جایز نیست؟

آفرینش مخلوقات از جانب خداوند به خاطر اظهار حکمت و علم بود و حضرت حق این امر را از روی قدرت تدبیر انجام داد. (370)

5. آیا سجده بر غیر خداوند جایز است؟

هر کس به امر خداوند متعال به چیزی سجده کند، برای خداوند تبارک و تعالی سجده کرده است و سجده بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام نیز به حکم خدای قادر بود. (371)

6. با توجه به این که خداوند نسبت به نهان و آشکار آگاه است، پس چرا

ملائکه همراه بندگان بوده و افعال آنها را ثبت می کنند؟

خداوند از بندگان خود طلب عبادت و بندگی نمود و فرشتگان را شاهد آنها قرار داد؛ زیرا وقتی که ملائکه ملازم آنها باشند، در عبادت حق تعالی سعی بیشتری می کنند و از ارتکاب معاصی اجتناب می ورزند. خداوند متعال از روی احسان، لطف و مرحمت، دو فرشته را موکل بندگان خود قرار داد تا آنها را به اذن ارحم الراحمین از شیاطین، آفات و بلایایی که بنده آنها را نمی بیند، حفظ نمایند. (372)

7. خداوند مخلوقات را برای رحمت آفرید یا عذاب؟

خداوند بندگان را برای رحمت و پاداش آفرید. قبل از آفرینش این عالم گروهی از انسان ها بودند که به خاطر انکار، الحاد و ارتکاب اعمال نادرست از رحمت الهی محروم و مستحق عذاب الهی شدند. (373)

8. آیا در خلقت خداوند و نیز در تدبیر وی، عیب و نقصانی وجود دارد یا

نه؟

هیچ عیب و نقصانی وجود ندارد. (374)

ب. نبوت

1. انبیا و رسل بدون رؤیت خداوند چگونه اثبات می شود؟

وقتی ثابت شد که ما دارای خالق و صانع عادل و حکیم هستیم، ثابت می‌گردد که خداوند سفرا؛ یعنی رسولان و انبیایی را در میان خلائق فرستاده تا آنها را بر راه حق و راستی راهنمایی نمایند و از آنچه که مایه نابودی و بدبختی انسان هاست، نهی کنند. این گروه در همه صفات و افعال خود به مانند دیگر انسان‌ها هستند اما به حکم الهی و از جانب او، دلایل و براهینی می‌آورند که بر صدق گفتارشان دلالت کند. هیچ‌گاه زمین از حجت رب العالمین خالی نخواهد بود و آن حجت‌ها نیز از نسل رسولان می‌باشند؛ چرا که آنها نسلی طاهر، پاک، خازن علم خدا، امین غیب و... هستند و خداوند هرگز حجتی نفرستاده، جز اینکه از نسل انبیا باشد تا قائم مقام نبی در میان امت گردد. (375)

2. آیا خداوند برای طایفه مجوس نبی و یا رسولی مبعوث کرده است؟

ما من أمة إلا خلا فيها نذير

هیچ امتی (در دنیا) نیست مگر آن که نذیری داشتند.

نذیر عبارت از نبی و رسول است. زرتشت نبی به نزد طایفه مجوس رفت و دعوی نبوت نمود. گروهی از آن قوم به وی ایمان آوردند و جمعی دیگر او را انکار کردند و آن نبی را از شهر به بیابانی که پر از درندگان بود، اخراج کردند. آن نبی نیز در آن مکان طعمه درندگان گردید. (376)

3. رسول افضل است یا فرشته ای که به نزد آن رسول آمده است؟

رسول ﷺ افضل است. (377)

ج. معاد

1. چرا خداوند به این جهان اکتفا نکرد و همین دنیا را سرای ثواب و عقاب

قرار نداد؟

این جهان محل رنج و سختی و نیز کسب ثواب و رحمت الهی است. جهانی است مملو از امتحانات، آفات و بلاها تا این که انسان ها با اختیار خود طاعت خدای را به جای آورند. لذا این جهان صلاحیت بقا و زندگی جاودانه را ندارد.

(378)

2. چرا عده ای قائل به تناسخ شده اند؟ چه حجت و دلیلی بر مذهب خود دارند؟

قائلین به تناسخ راه ضلالت و گمراهی را در پیش گرفته اند. آنها گمان می کنند که مدبر این جهان به صورت بندگان است و خداوند، حضرت آدم را به صورت خودش خلق کرد. آنها معتقدند قیامت قابل رؤیت نیست و آن عبارت از خروج روح از قالب و ورود در قالب دیگر است. اگر روح در قالب اول مورد رضایت و پسند خداوند باشد، این بار در قالب بهتر و کامل تری حلول می کند و اگر روح نسبت به حقایق شرع آگاه نبوده، این بار در قالب چارپایان و موجودات پست حلول می کند.

قائلین به تناسخ بر این باورند که نماز و روزه و دیگر عبادات خداوند بر مردم واجب نیست و جز معرفت نسبت به کسی که شناخت او واجب باشد، چیز دیگری بر آنها واجب نمی باشد. آنها همه شهوات دنیا و نیز مردار و حشرات و خون را مباح و حلال می دانند. آنها معتقدند ملائکه از فرزندان آدم هستند و هر کدام که در دنیا به مرتبه بالایی برسد و در امتحان الهی موفق شود در این صورت آن فرد، فرشته خدا می شود.

آنها خوردن حیوانات را جایز نمی دانند؛ چرا که معتقدند تمامی چارپایان از فرزندان آدم هستند و اگر آنها را بخورند چه بسا خویشان خود را خورده اند.

(379)

3. چگونه اجساد بعد از این که پوسیده و پراکنده می گردند، برانگیخته می شوند؟

همان خداوندی که برای اولین بار بدون طرح و نقشه قبلی، مخلوقات را از هیچ آفرید، قادر است این خلقت را اعاده کند.

روح بعد مردن باقی می ماند اما جسم به خاک تبدیل می شود. آن اعضایی را که درندگان خورده اند، در شکم آنها باقی می ماند. وقتی آن حیوان بمیرد و به خاک تبدیل شود، خاک آن عضو نیز به امر خداوند محفوظ می ماند؛ چرا که خداوند عالم و واقف بر حقیقت، عدد و وزن اشیا است.

وقتی که در قیامت زمین با بارانِ نثر، خیس می شود، به امر خداوند زمین بالا می آید و آنچه را که در درون خود مدفون کرده است، خارج می کند و خاک هر قالب در کنار آن قالب جمع می شود و آن خاک به امر خداوند به محل استقرار روح منتقل می شود و به اذن خداوند، صورت هر مخلوقی به شکل اولش درست می شود و روح در آن قرار می گیرد. (380)

4. آیا مخلوقات در محشر برهنه و عریان حاضر می شوند؟

خلایق به امر خدا با کفن های خود برای حسابرسی حاضر می شوند. (381)

5. در آن زمان دیگر اثری از کفن ها نخواهد بود و همگی پوسیده و از بین رفته اند؟

خالق قادری که آنها را زنده کرده است، کفن ها را نیز تجدید خواهد کرد. (382)

6. کسی که بدون کفن دفن شده باشد چگونه در محضر خدا حاضر می شود؟
خداوند عورت او را با هر چه که بخواهد می پوشاند. (383)

7. آیا در آتش جهنم، جز مار و عقرب، عذاب و عقاب دیگری نیست که خداوند با آن بندگان را عذاب نماید؟

خداوند متعال گروهی را با مار و عقرب ها عذاب می کند؛ زیرا برخی از قائلین به تناسخ گمان می کنند که این موجودات از مخلوقات خداوند نبوده بلکه شریک خداوند در آفرینش می باشند و خداوند نیز قادر به دفع آنها نیست. (384)

8. آیا هر گاه بهشتیان در بهشت میوه درختی را بخورند، خداوند بلافاصله به جای آن میوه ای که چیده شده، میوه دیگری را قرار می دهد؟
بله چنین است. مانند نور خورشید که هر گاه غروب کند در هنگام طلوع دوباره، چیزی از نور آن کم نمی شود و همچنان دنیا را با نور خود روشن می گرداند. (385)

9. هر گاه اهل بهشت، خویشان خود را در آنجا نبینند، متوجه می شوند که آنها در جهنم در عذابند. حال چگونه از نعمتهای بهشت متنعم شده و لذت می برند. در حالی که خویشان آنها در جهنم به واسطه بلاهای مختلف معذب و متألّم هستند؟

اهل بهشت، نزدیکان و خویشان خود را فراموش می کنند و یا اینکه منتظر قدوم آنها به بهشت می شوند و امیدوارند که آنها در میان اصحاب اعراف و بین جهنم و بهشت باشند. (386)

د. عدل

1. چرا خداوند با آن که قادر بود، همه مخلوقات را مطیع و موحد نگردانید؟
اگر خداوند همه خلق را مطیع می نمود هرگز ثواب و پاداش برای خلائق معنا نداشت؛ زیرا هر کس که اطاعت نکند، مستحق ثواب و بهشت هم نمی گردد و هر کس مرتکب معصیت نشود، وارد جهنم هم نمی شود.

وقتی خداوند مخلوقات را آفرید، آنها را به اطاعت، امر و از معصیت، نهی نمود و با ارسال رسولان و انزال کتاب هایی چون تورات و انجیل و قرآن و...

حجت را بر آنها تمام کرد تا هر کس که خداوند را اطاعت کند، مستحق ثواب و هر کس که معصیت کند، سزاوار عقاب و عذاب گردد. (387)

2. چرا بعضی ثروتمند و بعضی فقیرند؟

خداوند اغنیا را با عطای مال امتحان می نماید تا ببیند چگونه شکر نعمت های الهی را به جای می آورند و چگونه احسان می کنند و نیز فقرا را با کمبود مال آزمایش می کند تا ببیند آنها چگونه در این باره صبر می کنند.

خداوند نسبت به تحمل هر گروهی آگاه است. او برخی از اهل دنیا را کمک کننده به گروه دیگر قرار داد و جمعی را سبب رزق گروهی دیگر ساخت. لذا این امر هیچ عیب و نقصی در تدبیر او نسبت به انسان به شمار نمی آید. (388)

3. چرا طفل صغیر مستحقّ امراض گردیده است. در صورتی که نه گناهی

دارد و نه جرمی مرتکب شده تا سزاوار امراض و بیماریها گردد؟

علت بیماری هایی که در انسان به وجود می آید، مختلف است. گاهی بیماری به خاطر امتحان و آزمایش است، گاهی عقوبت گناهان و گاهی علت مرگ فرد است.

این طور نیست که هر کس مراقب بدن خود باشد و خوارکی های مضرّ را نخورد، هرگز بیمار نمی شود. همیشه علت بیماری ها از غذاهای بد و نوشیدنی های ناگوار نیست و یا علت مادر زادی ندارند؛ چرا که اگر این ها علت مرگ و میر و بیماری ها بود، هرگز مرگ به سراغ پزشکان و حکیمانی که از این مسایل آگاه بودند، نمی آمد. (389)

4. چرا خداوند موجودات و درندگان موذی و مضرّی چون مار، عقرب، پشه،

کرم، حشرات و... را که مایه فساد هستند، آفرید در حالی که خداوند کار عبث نمی کند؟

این موجوداتی را که شما مضرّ می پندارید برای معالجه بسیاری از بیماری ها سودمند هستند. حضرت با بیان بعضی منافع زهر عقرب و مار، که زندیق هم آنها را تصدیق نمود، این تفکر را که خلقت این دسته از حیوانات عبث بوده است، ردّ کردند.

حضرت در ادامه فرمودند: خداوند پرندگان را با حشرات ارتزاق می کند. همچنین خداوند نمرود را به واسطه پشه، که ضعیف ترین موجود است، عذاب کرد. (390)

5. آیا کافر بعد از کفرش توانایی قبول ایمان را دارد یا نه؟

خداوند انسان ها را با صفت تکلیف و اسلام خلق کرد و آنها را به انجام خیر، امر و از شرّ، نهی فرمود. کفر عبارت از فعل است. هر گاه کسی مرتکب این فعل شود، کافر نامیده می شود و این در حالی است که خداوند متعال هیچ بنده ای را با این صفت خلق نکرده است. بر خداوند لازم است که هر گاه بنده ای به سن بلوغ رسید، حجت را بر او تمام کند. بنابراین خداوند از طریق ارسال انبیا و رسولان، حق را بر بنده عرضه نموده است و اگر بنده ای از اطاعت خداوند امتناع ورزد به واسطه انکار حق، کافر مطلق می گردد. (391)

6. چرا خداوند هر صد سال یکبار، یکی از مردگان را زنده نمی کند تا از او سوّالاتی درباره اوضاع و احوال کسانی که در گذشته اند، پرسیم که در آن جهان چگونه اند و چگونه با آنها رفتار می شود؛ چرا که از این طریق شک و تردید از دل خلائق برطرف می شود و به یقین می رسند؟

جز خداوند متعال و رسولان او، هیچ کس صادق تر در گفتار و اعمال نیست. بسیاری از مردگان به دنیا مراجعت نمودند از جمله اصحاب کهف که خداوند بعد

از 309 سال آنها را زنده کرد تا حجت را بر مردمان تمام نماید و بدانند که برانگیخته شدن، حق است.

همچنین گروهی که با موسی علیه السلام به میقات حضرت حق رفته بودند به موسی گفتند تا خدای را برای ما آشکار نمایی، ایمان نمی آوریم و به نبوت تو اقرار نمی کنیم. خداوند نیز با صاعقه ای آنها را میراند و آن گروه را با دعای حضرت موسی زنده گردانید. ⁽³⁹²⁾ امام صادق در ادامه به داستان زنده شدن حضرت عزیر، پیامبر قوم بنی اسرائیل نیز اشاره کرده است.

7. چرا خداوند ابلیس را بر بندگان خود مسلط نمود تا آنها را به نافرمانی از او دعوت نماید و به این واسطه او را دشمن خود گردانید؟

دفع دشمن آن گاه لازم و ضروری است که از آن، نفع و ضرری متصور باشد. دشمنی ابلیس هیچ ضرری به خداوند نمی رساند و به قدرت خداوند نقصانی وارد نمی کند همچنان که اطاعتش نیز هیچ نفعی برای او ندارد و به ولایت خداوند نمی افزاید.

ابلیس که همواره با ملائکه مشغول عبادت و بندگی حق بود به واسطه حسد و تکبر، از امر حق و سجده بر آدم علیه السلام امتناع ورزید. خداوند بعد از اظهار عناد و انکار ابلیس، او را لعن کرد و از صف ملائکه اخراج نمود. وقتی ابلیس فهمید که به خاطر استنکار و استکبار سجده آدم، مردود ابدی شده است، دشمن آدم و اولاد او گردید و این دشمنی جز از طریق وسوسه و دعوت به غیر حق امکان ندارد. ⁽³⁹³⁾

8. اعمالی که بندگان انجام می دهند به خاطر ابزاری است که خداوند در وجود آنها قرار داده است، پس چرا آنها به خاطر انجام بدی، عقاب می شوند؟

ابزاری که بنده با آن بدی می کند، همان است که با آن عمل نیک انجام می دهد و این در حالی است که خداوند متعال او را از انجام بدی، نهی نموده است. (394)

9. آیا انسان در انجام آنچه که خداوند امر و نهی کرده، مجبور است؟ خداوند بندگان خود را از انجام عملی نهی نمی کند مگر این که نسبت به توانایی بنده اش بر ترک آن عمل آگاه است، همان طور که به انجام هیچ کار نیک و خیری امر نکرده است مگر این که به قدرت و استطاعت بنده بر انجام آن فعل داناست. بی شک مکلف کردن بندگان به انجام دادن و یا ترک عملی که در قدرت و توان آنها نباشد، ظلم است و خداوند هیچ ظلم و ستمی را نسبت به بندگان روا نمی دارد. (395)

10. عذاب منکر خدا به خاطر آن است که ذات حق را انکار می کند. اما چرا خداوند انسان موحدی را که به یگانگی خداوند عارف است، عذاب می نماید؟

خداوند منکر ذات و الوهیت خود را به عذاب ابدی گرفتار می کند، اما عارف موحد به واسطه ارتکاب معصیت و ترک واجب، مستحق عذاب الهی است و خداوند نیز به اندازه همان معصیت او را عذاب می کند و بعد از آن او را از آتش بیرون می آورد و وارد بهشت می کند؛ چرا که: «و لا یظلم ربّک أحدًا»⁽³⁹⁶⁾؛ و پروردگارت به هیچ کس ستم روا نمی دارد». (397)

ه. احکام

1. چرا خداوند شراب را حرام کرد؟

به خاطر این که شراب ام الخبائث و کلید همه بدی هاست؛ چرا که خمر، عقل را زایل می کند و وقتی که شخص، مست لایعقل شود، هر معصیت و فعل

حرامی را انجام می دهد. زمام شخص مست به دست شیطان است و اگر شیطان او را به سجده بر بت ها امر کند، این کار را انجام می دهد. (398)

2. چرا خداوند خون مسفوح را حرام گردانید؟

خون مسفوح به خاطر این که مایه قساوت قلب، سلب رحم از دل، تغییر دهنده رنگ انسان و وسیله تعفن بدن است، حرام گردید. خوردن این خون حرام است و موجب جذام می شود. (399)

3. چرا خداوند خوردن مردار را حرام نموده است؟

خوردن مردار حرام است به خاطر این که خون مردار در هنگام مردن منجمد شده و به بدن بر می گردد. در این صورت گوشت آن حیوان بسیار ناگوار است؛ زیرا گوشت و خون با یکدیگر مخلوط شده است.

خداوند خوردن مردار را حرام کرده است تا فرقی میان مردار و حیوانی که با ذکر نام خدا ذبح می شود، باشد؛ چرا که حیوان به وسیله ذبح شدن، پاک می گردد. (400)

4. آیا خوردن ماهی که بدون ذبح شدن می میرد، حرام است؟

ماهی، مردار نیست. ماهی خون ندارد و به این خاطر ذبح نمی شود. اگر ماهی زنده را از آب خارج نموده و بگذارند به خودی خود بمیرد، این عمل موجب پاک شدنش می گردد. (401)

5. آیا خوردن غدد جایز است؟

خوردن غدد، جذام می آورد و حرام است.

و. عالم نجوم

1. آیا تدبیر این عالم (مشهود و غیر مشهود) از ناحیه ستارگان هفتگانه

است؟

هر کس چنین ادعایی دارد باید برای اثبات دعوی خود دلایل روشن و واضحی را بیاورد. هر کدام از ستارگان از جانب خداوند متعال مأمور هستند و به هر کاری که امر شوند، مشغول می گردند. اگر خلقت ستارگان قدیم و ازلی بودند، نباید از حالی به حالی دیگر تغییر می کردند. (402)

2. کرسی بزرگتر است یا عرش؟

همه آنچه را که خداوند آفریده است در درون کرسی است و کرسی در برگیرنده همه آن هاست بجز عرش؛ چرا که عرش بزرگ تر از کرسی است. بنابراین کرسی نمی تواند آن را احاطه کند. (403)

3. خلقت شب، قدیم است یا خلقت روز؟

روز، قبل از شب، آفتاب، قبل از مهتاب و زمین، قبل از آسمان آفریده شده اند. (404)

ز. تفسیر آیات

1. از حفص بن غیاث روایت شده که روزی به مسجد الحرام وارد شدم، در آن اثنا دیدم که ابن ابی العوجاً از امام صادق علیه السلام در مورد قول خداوند تعالی که فرمود: «**كَلَّمَا نَضَجَتْ جَلُودَهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جَلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ**» (405) سؤال می کرد که ای حضرت آن پوست دیگر چه گناهی دارد که خداوند آن را عذاب می نماید؟

حضرت در پاسخ به او می گوید: وای بر تو! این پوست همان پوست اول است که چون پوست اول سوزانده شد، خداوند لایه دوم پوست را بر او می پوشاند.

در ادامه خود ابن ابی العوجاً از حضرت می خواهد که با مثال از محسوسات برای او توضیح بیشتر بدهد. حضرت برای این که به او توضیح بیشتری بدهد،

می فرماید: اگر کسی خشتی را بردارد و آن را بشکند و بعد آن خشت شکسته را به همانجا که برداشته بیندازد، این همان خشت اول است که برداشته و نیز این غیر خشت اول است؛ زیرا خشت اول غیر مکسور و صحیح بود. (406)

2. از امام صادق علیه السلام درباره آیه «قال بل فعله کبیرهم هذا فسئلوهم ان كانوا ینطقون» (407) و عصمت حضرت ابراهیم سؤال نمودند. حضرت ضمن پاسخ به سؤال زندیق، عصمت انبیا علیهم السلام را چنین ثابت می کند که کبیر آنها این کار را نکرده و خلیل الرحمن علیه السلام هم دروغ نگفت، بلکه حضرت به قوم گفت که از بت ها سؤال کنید. اگر آنها قدرت نطق و بیان دارند، این کار را بت بزرگ انجام داده و اگر قادر به سخن گفتن نباشند، کار بزرگ آنها هم نبوده است و چون بت ها ناطق نگشتند، پس حضرت ابراهیم هم دروغ نگفت. (408)

3. از حضرت درباره تفسیر آیه «أیتها العیر انکم لسارقون» (409) و سرقت برادران یوسف سؤال شد. حضرت امام صادق در پاسخ فرمودند: سرقت برادران یوسف آن بود که حضرت را از پدرش دزدیدند. چون وقتی که وکلای حضرت گفتند: «أیتها العیر انکم لسارقون»، برادران در جواب گفتند که: «ماذا تفقدون قالوا نفقد صواع الملك» (410) و نگفتند که شما صواع (جام) پادشاه را دزدیده اید.

4. میزان در «فأما من ثقلت موازینہ» (411)، یعنی چه؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: ثقل میزان، عبارت از رجحان عمل است. (412)

5. درباره آیه «لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار» (413) از امام سؤال نمودند که آیا بندگان خداوند را در هنگام عبادت و بندگی با چشم خود می بینند؟ آیا خداوند با چشم سر دیده می شود؟ آیا خداوند قادر نیست که خود را بر مخلوقات ظاهر کند تا بندگان او را از روی صدق و یقین عبادت کنند؟

حضرت در پاسخ به این سؤال فرمودند: خداوند فرموده است که: «قد جائکم بصائر من ربکم» و این به معنای بصائر عیون نیست. همچنین در آیه «فمن أبصر فلنفسه»، تفسیر کلام خداوند عبارت از احاطه وهم و علم به ذات قادر عالم است؛ یعنی هر کس به ذات حضرت حق بصیرت پیدا کند، می تواند او را ببیند. «و من عمی فعلیها»⁽⁴¹⁴⁾، نیز به معنی ناپینایی چشم ها نیست، بلکه عبارت از عدم احاطه وهم و علم است؛ زیرا بصیرت عبارت از وقوف و دانایی است و خداوند عالم، بزرگتر از آن است که با چشم اهل جهان مرئی گردد.

حضرت در پاسخ به سؤال زندیق که پرسید، در صورتی که بندگان او را نمی بینند، چگونه عبادتش می کنند؟ فرمود: دلهای مخلوقات به نور ایمان، او را می بینند و به عقول و فطانت او را اثبات می نمایند؛ چرا که اثبات ظاهر و عیان هستی خداوند سبحان از روی عقل و عرفان است و او با حسن ترکیب و نظم جهان دیده می شود.

6. «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»⁽⁴¹⁵⁾ یعنی چه؟

حضرت می فرماید: عرش به معنی محل و مکان ملک تعالی نیست تا این که حامل حضرت حق باشد؛ چرا که ما می گوئیم خداوند غنی کامل است.⁽⁴¹⁶⁾ حضرت در پاسخ به این سؤال تفسیر آیه «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»⁽⁴¹⁷⁾ را نیز بیان می کند، که کرسی و عرش حامل قادر سبحان و حاوی او نمی باشد؛ چرا که خداوند محتاج مکان و مخلوقات خود نیست، بلکه این مخلوقات هستند که مفتقر به او می باشند.

بخش پنجم : شیوه مناظرات امام صادق علیه السلام

امام جعفر صادق علیه السلام آموزگار بزرگ بشریت بود که با فضایل و سجایای بی مانند مظهر اعلاى شرف و کمال انسانی به شمار می رفت. بر این وجود عظیم و شگرف بشری، در آشفته ترین اعصار تاریخ اسلامی و در هنگامه بحران ها، انقلاب های سیاسی، اختلاف ها، و آشفتگی های فکری و مذهبی وظیفه ای الهی محوّل بود و او در بحبوحه حوادث گوناگون و علیرغم مشکلات بی شمار، امر مقدسی را که بر عهده داشت، چنان پیش برد که در آن، عقل و اندیشه در حیرت و شگفتی ماند. وی بر تاریخ حیات اجتماعی و علمی و معنوی اسلام، تأثیری جاودانه گذاشت و نفوذ تعلیمات وی در سراسر این شئون آشکار است. افاضات فکری، علمی و اقتصادی وی، بر پایه احکام اسلام قرار داد و مکتب او همان مکتبی است که شالوده اش به دست نبی اکرم صلی الله علیه و آله پی ریزی شد و امیر المؤمنین علی علیه السلام در آن به آموزگاری پرداخت، لیکن وسعت آموزشهای جعفر بن محمد علیه السلام و کوشش وی در پیراستن حقیقت اسلام از آنچه به ناروا بر این آیین آسمانی بسته بودند، موجب شد که مکتب اصیل افکار و عقاید اسلامی، به نام بلند او موسوم گردد و طریقه حقه ای که شیعه امامیه، یعنی معتقدان و پیروان آن مکتب اصیل در پیش دارند، «طریقه جعفری» نامیده شود.

در عصری که از یک سو دروازه های قلمرو اسلامی بر روی دانشهای گوناگون گشوده شده و از سوی دیگر جنجال مکتبداران عقاید و مذهب سازان مختلف بلند بود، مکتب تشیع با ارشادات و راهنمونی های «امام جعفر صادق» موجودیت و اعتباری بی مانند یافت.

رتبه علمی، مقام زهد و پارسایی، بزرگی، وقار و مکارم اخلاق این پیشوای راستین در میان هم عصرانش زبانزد خاص و عام بود و چنان که گفته شد،

پیوستگی به مکتب فضیلت وی تا آنجا مایه مباهات و افتخار به شمار می رفت که جمعی از بانیان مذاهب و صاحبان مکاتب دیگر نیز اعتبار خویش را به حساب شاگردی و نقل حدیث از او می نهادند.

امام صادق، جعفر بن محمد علیه السلام در هنگام بحث و استدلال، به مدعی مجال اقامه برهان و اثبات حجت می داد و در این میان هر چند سخنان باطل و ناستوده می شنید، خشمگین نمی شد و کلام مدعی را قطع نمی کرد، بلکه پس از پایان گفتار وی، لب به سخن می گشود و در ردّ گفتار او به استدلال می پرداخت و وی را به حجت خویش ملزم می کرد.

با بررسی و تحلیل مناظرات امام صادق با دیگر اندیشان، شیوه های مختلف آن حضرت در مناظراتشان استنباط شده که در این قسمت هر شیوه با ذکر نمونه ای از بحث ها، ارائه خواهد شد.

1. دعوت به توحید و اثبات وجود خدا

همه انبیا و اولیای الهی به بیان توحید اهتمام داشتند. ساده ترین طریق درس توحید همان است که خداوند متعال در قرآن بیان فرموده و آن، پی بردن به مؤثر از راه آثار، از مصنوع به صانع، و از مخلوق به خالق است. آنجا که می فرماید:

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ⁽⁴¹⁸⁾

به زودی آیات خود را در بیرون و درونشان به ایشان می نمایانیم تا آن که بر آنان آشکار شود که آن حق است، آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز گواه است.

امام صادق علیه السلام نیز به دلیل توسعه دولت اسلامی به ویژه در علوم طبیعی، توحید را از همین راه به مردم تعلیم نمود. بنابراین سبک دعوت به توحید در مکتب امام جعفر صادق همان روش تعلیم قرآن است که اکثریت آن را درک می نمایند.

امام صادق در تعلیمات توحیدی خود فرمودند: اگر مردم اهمیت و ارزش خدانشناسی را می شناختند، چشم از آثار او بر نمی داشتند. اگر مردم فضیلت توحید را در می یافتند، از این زندگی دنیا چشم می پوشیدند و دنیا با تمام متاع خود در نظر آنها کوچک می نمود، آنقدر که برای آن قدمی بر نمی داشتند و تمام نعمت های دنیا را با یک لحظه معرفت خدا مقابله نمی کردند، و هرگاه به آثار الهی و آیات حق در این دنیا می نگریستند لذتی می بردند که در هیچ مرتبه ای وجود نداشت مگر در روضات بهشت ؛ آن هم با اولیای خدا.

امام صادق علیه السلام در ادامه چنین می فرمایند:

ان معرفة الله عزّ وجلّ انس من كلّ وحشة و صاحب من كلّ وحدة و نور من كلّ ظلمة و قوة من كلّ ضعف و شفأ من كلّ سقم

معرفت خدا و شناختن او، جلّ و علا، انیس هر وحشتی، دوست و همنشین هر تنهایی، و نور هر ظلمت و تاریکی، قوت و نیروی هر ضعف و ناتوانی، و شفای هر گونه مرض است.

امام صادق علیه السلام در تعلیماتش به مفضل بن عمر در حضور زنادقه، از راه شناخت، آگاهی، تفکر، و تدبیر در نباتات، جمادات، حیوانات، و انسان و علم به تکامل وی و آثار نفسانی او، با توجه به این که این همه آثار را نمی توان بدون مؤثر و این نظم را بدون مدبّر و حکیم خالق دانا شناخت، توحید را تعلیم می نماید.

امام در پاسخ به ابن ابی العوجا که گفت خداوند غائب است، فرمود:
کیف یکون یا ویلک غائباً من هو مع خلقه شاهد و الیهم أقرب من حبل
الورید، یسمع کلامهم و یعلم أسرارهم لا یخلو منه مکان و لا یشغل به مکان و لا
یکون الی مکان أقرب من مکان تشهد له بذلک آثاره و تدلّ علیه أفعاله و الّذی
بعثه بالآیات المحکمة و البراهین الواضحة محمد رسول الله الّذی جأنا بهذه
العبادة فان تشککت فی شیء من أمره فاسأل عنه أوضحه لک.

چگونه ممکن است خداوند خالق رازق عالم، غائب باشد؟ کیست که با
مخلوق همراه است و شاهد حال آن هاست و به آنها از رگ گردنشان نزدیکتر
است، اوست که اصوات و الحان خلق را می شنود و پاسخ می دهد و اسرار آنها
را می داند، اوست که هیچ مکانی خالی از وجود او نیست و هیچ مکانی شاغل
وجود او نیست و به جایی نزدیکتر از جایی نیست، تمام آثار و آیات الهی شاهد
وجود او و نماینده قدرت اوست. به حقّ آن کس که محمد را برگزید و مبعوث
کرد، آیات محکمی به او داد و با براهین روشنی به رسالت فرستاد و ما را به این
عبادت و ستایش رهبری کرد، هیچ جای تردید و شکی نیست. اگر تو باز هم در
شکی پیرس تا توضیح بیشتری بدهم.

بنیاد مکتب جعفری بر پایه توحید، ایمان به مبدأ و معاد و مبانی علمی بود.
لذا استدلال ها و براهین عقلی بسیاری را به کار برد و برای احتجاج در مورد
مبانی توحید از طب و نجوم و... که پایه های خداشناسی است، سخن به میان
کشید. درباره بسیاری از آیات قرآن کریم نیز تفسیرهایی را بیان نمودند. با توجه
به این که از سرچشمه وحی و الهام سیراب می شد و ارشاد و هدایت افراد بشر
را به عهده داشت، آیات قرآن کریم را نیز تفسیر می نمود.

2. پاسخ کوتاه و مستدل

گاهی حضرت با پاسخی کوتاه و مستدل، به سؤالات مختلفی که در طول مناظرات پرسیده می شد، سؤال کننده را قانع و مجاب می نمود. در این قسمت به نمونه هایی از این پرسش و پاسخها اشاره می شود.

1. آیا فاصله میان کفر و ایمان واضح و روشن است یا نه؟

خیر، منزلت آشکار و درخشانی میان کفر و ایمان نیست. ⁽⁴¹⁹⁾

2. ایمان چیست و کفر کدام است؟

ایمان عبارت است از تصدیق عظمت خداوند سبحان در آنچه که از دیدگان پنهان است به مانند تصدیق هر آنچه که مشاهده می شود و آشکار است و کفر عبارت از انکار ذات خداوند می باشد. ⁽⁴²⁰⁾

3. شرک چیست؟

شرک عبارت از انضمام چیزی به ذات واحد است در صورتی که «لیس کمثله شیء، چیزی مثل و مانند او نیست». ⁽⁴²¹⁾

4. آیا عالم، جاهل می شود؟

بله، عالم بما یعلم و جاهل بما یجهل گردد؛ یعنی هر چه می داند عالم به آن است و آنچه نمی داند جاهل به آن است. ⁽⁴²²⁾

5. سعادت کدام است و شقاوت چیست؟

سعادت سبب خیر است و اگر انسان سعید به آن متمسک شود، او را به ساحل نجات می رساند و شقاوت شر است و اگر شقی به آن تمسک جوید او را به هلاکت می کشاند و خدای تعالی عالم به همه اینهاست. ⁽⁴²³⁾

6. آیا روح هم مانند نور است؛ یعنی بعد از مردن دوباره به جسم بر می

گردد؟

حضرت این قیاس را ردّ می کند و با مثالهایی که می آورد شبهه سؤ ال کننده را پاسخ می دهد و می فرماید: اگر سنگ و آهن را به هم بزنی، آتش در میان این دو جنس ساطع می گردد. پس آتش در اجسام، ثابت و نور ذاهب است. روح نیز به حکم قادر متعال جسمی رقیق است که ملبس به لباس و قالب متراکم شده است. وقتی روح به امر خداوند از بدن خارج می شود هرگز به جسم شخص میت مراجعت نمی کند. (424)

7. حقیقت روح چیست؟ آیا از خون است یا غیر آن؟

ماده روح از خون است؛ زیرا صفای رنگ، رطوبت و طراوت جسم و نیز حُسن صورت و کثرت خنده از خون است و وقتی خون به فرمان خداوند منجمد گردد، روح از بدن بیرون می رود. (425)

8. آیا روح نیز صفت سبکی و سنگینی وزن را دارد؟

روح مانند باد است در مَشک، اگر مَشک مملو از باد شود، به وزن آن افزوده نمی شود و اگر باد از آن بیرون آید، کم وزنی در آن به وجود نمی آید. روح هم سنگینی و وزن ندارد. (426)

9. آیا روح بعد از خروج از بدن متلاشی می گردد، یا به همان حال باقی می

ماند؟

روح باقی است تا وقتی که اسرافیل در صور اول بدمد، در این هنگام همه چیز از بین می رود و وقتی اسرافیل در صور دوم می دمد، به فرمان خداوند خاکهای پراکنده در یک جا جمع شده و در نَفخ صور سوم همه چیز به حالت اول خود برمی گردند. (427)

10. روح بعد از جدایی از بدن به کجا می رود؟

روح به امر خداوند متعال تا هنگام بعث و نشر مخلوقات در بطن زمین و در کنار بدن جای می گیرد. (428)

11. روح مصلوب کجا می رود؟

روح مصلوب تا هنگامی که آن مصلوب را در زمین مدفون گردانند در دست فرشته ای است که قبض روح نموده است، و وقتی که دفن شد، روحش نیز در نزدیک او قرار می گیرد. (429)

12. آیا مخلوقات در روز قیامت به صف می ایستند و اعمالشان را عرضه می نمایند؟

بله، در آن روز مخلوقات در 120 هزار صف در عرض زمین می ایستند. (430)

13. آیا اعمال را وزن می کنند؟

اعمال جسم نیستند. اعمال صفت افعال است و چیز دیگری نیست و صفت شیء هم وزن نمی شود. کسی چیزی را وزن می کند که به عدد اشیا و سبکی و سنگینی آنها آگاه نباشد، اما بر خداوند متعال هیچ چیز مخفی و پوشیده نیست. (431)

14. میزان یعنی چه؟

میزان عبارت از عدل است. (432)

15. آیا برای خداوند عز و جل شریکی در فرمانروایی و یا تضادّی در تدبیر

هست یا نه؟

خیر.

16. خداوند فرموده «أدعونی أستجب لکم» (433) پس چرا شخص مضطرّ بینوا

هر چند که تضرّع و دعا می کند، اجابت نمی شود؟

حضرت در جوابش می فرماید: وای بر تو، بدان که هیچ کس به درگاه خداوند دعا نکرد مگر این که خداوند دعای او را اجابت فرموده است. اما دعای

ظالم تا هنگام توبه مردود است، ولی شخص محقّ سزاوار اجابت دعاست و اگر بنده ای با تضرع و دعا درخواستی را داشته باشد که خیری در آن نباشد، خداوند متعال آن را اجابت نمی نماید. (434)

3. استدلال عقلی و منطقی

حضرت کاملاً به سؤالات و ادعاهای افراد گوش می داد و بعد با استدلالی قاطع به او پاسخ می داد. گاهی سؤالات طولانی بودند.

برخورداری از موضع مناسب برای ایستادگی در برابر تهاجم فرهنگهای بیگانه و مقابله با آنها، استدلال های عقلی قوی و استوار می طلبد. قبل از هر چیز، لازم است یافته های مخاطب ارزیابی گردد و نسبت به یافته های یقینی و آگاهی های مشکوک وی، آگاهی به دست آید و بحث و گفت و گو در قلمرو مشکوکات ادامه یابد. اگر مناظره کننده بتواند مشکوکات را آسیب پذیر سازد و میزان آنها را کاهش دهد، به آماده کردن زمینه پیروزی دست یافته است.

امام صادق علیه السلام در موارد بسیاری از مناظرات، از استدلال های عقلی استوار، برای آسیب پذیر کردن مشکوکات طرف مقابل استفاده می کردند. ایشان در ارائه استدلال خود برای قانع کردن طرف مقابل، تدرّج داشتند. به این صورت که پس از مقدمه چینی، شخص را از مرحله انکار به مرحله شک آورده و حاصل آن چنین است که امام در موارد زیادی به مخاطب می فرماید: چرا شما بر آنچه ندیده اید، حکم صادر می کنید؟

طریق استدلال در مقابل یک فرد طبیعی، دلالت ذاتی مصنوعات و افعال الهی بر وجود آفریدگار می باشد؛ چرا که هر فعلی دلالت ذاتی بر فاعل و هر بنایی دلالت ذاتی بر بنا دارد. در مقابل همین منطق بود که ماتریالیست های سرسخت

معاصر ائمه عليهم السلام، اظهار عجز می کردند و سر تسلیم فرود می آوردند. «ابن ابی العوجا» درباره امام صادق می گوید:

او را ملکی دیدم که هر گاه بخواهد متجسم و متسجد می شود... به اندازه ای آثار قدرت خدا را که من در خود می یافتم بیان کرد که نزدیک بود خدا را به من نشان دهد و با هر که سخن گفتم، مرعوب نگردیدم؛ چنان که در محضر وی مرعوب شدم.

در مناظره ای که امام صادق از ابن ابی العوجا می پرسد اگر مصنوع بودی چگونه بودی؟ وی نمی تواند پاسخی بدهد.

بنابراین چون نیازمندی ممکن الوجود و مصنوع، به علت و صانع - به حکم وجدان - یا به قول حکما و متکلمان - به حکم اصل تعلیل ممکن یا حادث - مسلم بوده است، حتی ماتریالیستها هم به این اصل اعتراف داشتند که اگر مصنوع بودن موجودی ثابت شد، وجود صانع غیر قابل تردید است.

لذا امام با این بیان می توانست ابن ابی العوجا را وادار به اعتراف به مصنوع بودن خود نماید که در مرحله اولیه سؤال و جواب، ابن ابی العوجا، این معنا را انکار کرد.

امام با پرسش دوم راه انکار را بر او بست. وی چون از طرفی قدرت انکار نداشت، و از طرف دیگر هم نمی خواست صریحاً اعتراف کند، ناچار سکوت را اختیار کرده و از میدان مناظره شکست خورده بیرون رفت.

در این قسمت به نمونه هایی از استدلال های منطقی و استوار حضرت در پاسخ به سؤال مختلف افراد اشاره می شود.

1. بعث و ایجاد بدن هایی که متفرقند، چگونه است؟

حضرت می فرماید: واجب الوجود مخلوقات را بدون ماده اولیه ایجاد کرد و بنیان آنها را برای اول بار از غیر شیء گذاشت، بدون این که نمونه ای داشته باشد. همان خدا، قدرت ایجاد، بعث و اعاده مخلوقات به صورت اول را دارد.

2. دلیل قاطع بر وجود قادر صانع عالم کدام است؟

حضرت با مثال آوردن از عالم طبیعت و فعال کردن ذهن مسائل از طریق استفهام برای این که خود به جواب برسد، پاسخ وی را می دهد. به این صورت که وقتی زندیق از امام درباره وجود قادر صانع عالم سؤال می کند، امام با پرسیدن سؤال در مورد علت سایر مصنوعات، او را به تعقل وادار می نماید. مثلاً می پرسد اگر به ساختمانی محکم نظر بیفکنی، سؤالی به ذهن خطور می کند که علتی آن را مصنوع کرده است که غیر اشیاء می باشد، و اگر خوب تعقل نمایی، صانع عالم هم اینگونه است؛ جز این که جسم و صورت نیست. ⁽⁴³⁵⁾

3. زندیق در ادامه می پرسد مخلوق کدام است؟

حضرت در پاسخ به او می فرماید: ما می گوئیم هر امر مرهومی که به حواس ما درآید، مخلوق است و چون مخلوق است ناچار باید صانعی داشته باشد و چون موجودات مصنوع هستند، پس صانع، غیر آن هاست و مثل آنها هم نخواهد بود؛ چرا که اگر مانند خود مصنوعات باشد، در ظاهر و ترکیب و تألیف مانند مصنوعات و مخلوقات خواهد بود. ⁽⁴³⁶⁾

4. علت حدوث عالم چیست؟

در مناظره ای که ابو شاکر دیصانی ⁽⁴³⁷⁾ از امام صادق علیه السلام درباره علت حدوث عالم سؤال می کند، حضرت با استفاده از تخم طاووس، پاسخ وی را می دهد. در این بحث ممکن است مبنای استدلال در کلام امام این باشد که عقل باور نمی کند طاووس خود به خود و بدون صانع و مدبر به وجود بیاید. چون

معقول نیست چنین موجودی که آثار دانش و قدرت از او هویداست، به طبیعت بی شعور و ناتوان مستند باشد. همچنین ممکن است مبنای استدلال، حدوث طاووس باشد. امام از حدوث جزئی از اجزای جهان مادی به عنوان نمونه، به حدوث سرتاسر جهان مادی استدلال نموده است که صورت طاووس که یکی از صور جهان مادی است، حادث و مسبوق به عدم است و صور دیگر جهان ماده هم مانند صورت طاووس بدون شبهه، حادث می باشند.

حدوث صورت را دهریون نیز قبول دارند و از حدوث صورت، حدوث ماده هم ثابت می شود؛ زیرا ماده ملزوم صورت است؛ چرا که ماده ناگزیر باید صورتی داشته باشد و ماده بدون صورت، لباس هستی نمی پوشد. بدیهی است که ملزوم حادث، حادث است و هر حادثی با توجه به امکان و نیز فقر ذاتی نیازمند به علت می باشد. پس سرتاسر عالم محتاج به علت واجب و قدیم است که خدایرستان از آن علت تعبیر به خدا می نمایند. (438)

4. ایجاد صورتهای مختلف برای مدّعی فرد مقابل (سبر و تقسیم) (439)

امام صادق علیه السلام اگر با مسئله یا مطلبی که از جنبه ها و ابعاد مختلف، احکام متعددی پیدا می کرد مواجه می شد، پس از شنیدن ادعای خصم، در اولین سخنان خود ادّعی فرد مقابل را به صورت ها و احتمالات مختلف تقسیم می نمود و با تجزیه و تحلیل دقیق، آن را باطل می کرد. از این شیوه به عنوان روش استدلالی «سبر و تقسیم» سخن به میان می آید. در ادامه به عنوان نمونه به چند مناظره اشاره خواهد شد.

1. چرا تعدد صانع جهان جائز نمی باشد؟

حضرت می فرماید: این سخن که می گویی خالق و صانع جهان چرا دو تا نباشد، یا هر دو قدیم و قویند، یا هر دو ضعیفند، و یا یکی ضعیف و دیگری

قوی می باشد. اگر هر دو قوی باشند، چرا هر کدام با دیگری مبارزه نمی کند تا در الوهیت و ربوبیت یگانه شود، و اگر یکی قوی و دیگری ضعیف است، ثابت می شود که خدای منان همان صانع قوی و قادر است که یکی است.

اگر دو خدا وجود داشته باشد، یا هر دو با هم متفقند و یا متفرقند، که در هر صورت موجبات فساد نظام عالم و مخلوقات و موجودات آن را فراهم می کند، ولی چون همه خلائق انتظام دارند و اختلاف لیل و نهار و شمس و قمر همه موافق مقدرات می باشد، همه اینها دلالت بر بصیر بودن مدیر واحد دارد. (440)

برهان تمناع

در پاسخ به این سؤال که چرا جایز نیست آفریننده جهان بیش از یکی باشد، دانشمندان علم کلام برهانی را به نام «برهان تمناع» بیان می کنند. بر اساس این برهان وجوب وجود، مستلزم توانایی کامل به ایجاد تمام ممکنات است، و البته توانایی بر ایجاد چیزی بدون توانایی بر رفع و دفع موانع و اضرارش ممکن نیست. چنانچه واجب الوجودی این توانایی را نداشته باشد، ناقص خواهد بود و ناقص، شایسته مقام خدایی نیست.

بنابراین اگر در جهان هستی دو واجب الوجود باشد، باید هر دو توانای علی الاطلاق باشند و از فرض توانایی مطلق هر دو، عجز و ناتوانی هر دو نیز لازم می آید؛ زیرا توانایی مطلق هر یک مستلزم، بلکه عین توانایی بر دفع دیگری است.

2. زندیق با استدلالی باطل، بیان می کند که اگر خدا در آسمان باشد، چگونه می تواند در هم زمین باشد و اگر در زمین باشد، چگونه می تواند در آسمان هم باشد؟

امام با منطق و برهانی قاطع می گوید آنچه که توصیف کردی، صفت مخلوق است نه صفت خالق؛ زیرا این مخلوق است که وقتی از مکانی به مکان دیگر منتقل می شود، محل اول خالی از اوست و از جریاناتی که در مکان اول اتفاق می افتد، مطلع نیست. ولی خداوند متعال هیچ مکانی از او خالی نیست. (441)

3. حدوث عالم به چه صورتی است؟

حضرت در پاسخ می فرمایند: همه مخلوقات خداوند را اگر به مثل آن، خواه بزرگ و یا کوچک باشد ضمیمه نماییم، آن شیء بزرگتر از اولش می شود. پس در این حالت زوال و انتقال وجود دارد و این تغییر یعنی حدوث. ولی اگر قدیم باشد، زوال بر آن محال است؛ زیرا هر چه زوال و تغییرپذیر باشد، جائز است که موجود گردد؛ پس هر چه از عدم موجود شود، حادث است و هر چه از ازل باشد، قدیم است و هرگز صفت حدوث و قدم در یک شیء جمع نمی شود. (442)

4. ابو شاکر دیصانی در حضور امام صادق علیه السلام شرفیات می شود و می گوید اجازه می فرمایید از مطلبی سؤال کنم؟ امام می فرماید: هر چه می خواهی سؤال کن.

«دیسانی» می گوید: چه دلیلی می توانید برای آفریننده و صانع اقامه کنید؟ امام می فرماید: وجود خودم دلیل وجود صانع است؛ زیرا بر حسب تصور از دو حال خارج نیست.

الف. خود، صانع خود باشم. بنابراین دو صورت محتمل است:

1. در حالی که بوده ام، خود را آفریده باشم.

2. در حالی که نبوده ام، خود را آفریده باشم.

صورت اول باطل است؛ چرا که بدیهی است آفریدن چیزی که هست (موجود)، تحصیل حاصل و محال است. صورت دوم نیز باطل است؛ زیرا بدیهی است چیزی که نیست (معدوم)، نمی تواند چیزی را بیافریند. ب. غیر، مرا آفریده باشد. بنابراین فرض، آن غیر اگر مانند خودم باشد، همین اشکال بر او نیز وارد است. پس به ناچار باید صانع من موجودی باشد که مانند من نباشد؛ یعنی واجب الوجود و قدیم باشد و او رب العالمین است. (443)

5. مورد خطاب قرار دادن افراد با صفات نیکو و رعایت ادب

1. حضرت امام صادق علیه السلام ضمن گفت و گوهایش با گروههای مختلف با استفاده از واژه های مؤدبانه و احترام آمیز آنها را مورد خطاب قرار می داد. مثلا هنگامی که زندیقی از مصر برای مناظره با حضرت به مدینه و بعد از آن به مکه آمده بود، حضرت او را چنین خطاب می کند: «یا ابا اهل مصر؛ ای برادر اهل مصر» و نتیجه مناظره وی با امام این بود که زندیق ایمان آورد و امام نیز یکی از اصحاب خود به نام هشام بن حکم را مأمور تعلیم آداب و شرایع اسلام به او نمود. (444)

2. ابان بن تغلب روایت می کند که من در خدمت حضرت ابو عبدالله حاضر بودم که ناگاه مردی از اهل یمن به خدمت آن امام رسید و سلام کرد. آن حضرت جواب سلام او را داده و گفت: مرحبا یا سعد.

3. در روایتی که ابان بن تغلب آورده است حضرت امام صادق علیه السلام از مردی که پیش او آمده بود سوالاتی را می پرسد و در ضمن سخنان او را با القاب محترمانه ای مورد خطاب قرار می دهد. مثلا «یا ابا العرب»؛ که در پاسخ، شخص نیز متقابلا ادب را رعایت می کند. (445)

علاوه بر این مناظرات امام صادق از شرایط کلی اخلاقی نیز برخوردار بود که به پاره ای از آنها اشاره می شود:

1. سعه صدر
2. برخورد هدایتی و دلسوزانه
3. شنیدن کامل ادعا
4. عدم خود ستایی هنگام غلبه
5. رعایت ادب و احترام

6. باطل کردن مدّعی فرد با استفاده از کلام وی

برای باطل کردن مدّعی خصم، از دو طریق می توان عمل نمود:

1. صفتی در سخن طرف مقابل واقع شود به کنایه از چیزی که حکم خاصی از آن اثبات گردیده و شخص آن حکم را برای غیر آن شیء اثبات نماید.
2. حمل لفظی که در سخن دیگری آمده برخلاف مراد و منظور او؛ در صورتی که با ذکر متعلق آن حمل را بپذیرد.

از هشام بن حکم روایت شده که گفت: ابو شاکر دیصانی گفت: در قرآن آیه ای است که دیدگاه ما را تقویت می کند. گفتم: کدام آیه؟ گفت: آیه ای که می گوید: «و او کسی است که در آسمان اله است و در زمین اله است». من پاسخ را ندانستم تا به حج رفتم و امام صادق علیه السلام را از آن آگاه ساختم و امام فرمود: این سخن زندیقی خبیث است! هرگاه به سوی او بازگشتی، به او بگو نام تو در کوفه چیست؟ او می گوید: فلان. بگو نام تو در بصره چیست؟ او می گوید: فلان و تو بگو پروردگار ما نیز به اینگونه هم در آسمان اله نامیده می شود و هم در زمین و هم در دریا. او در همه مکانها اله نامیده می شود.

هشام می گوید: بازگشتم، نزد ابوشاکر رفتم و آگاهش ساختم. او گفت: این پاسخ از حجاز به اینجا رسیده است. (446)

در این مناظره امام با بهره گیری از کلام خصم، راه هر گونه مناقشه ای را بسته و او را به عجز می کشاند.

7. قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر

امام صادق علیه السلام در برابر شبهاتی که زنادقه ایجاد می کردند، به جای بحث و استدلال های پیچیده، با طرح سوالاتی ساده و بیدار کننده، مخاطب را به عجز می کشاند و این همان چیزی است که در شیوه مناظرات حضرت ابراهیم علیه السلام در برخورد با نمرود مشاهده شد.

1. گاهی خود حضرت ابتدا از افراد سؤال می کرد. هر کس ادعایی داشت، با سوالاتی که از پرسید، آنها را متقاعد می کرد، به جهل خودشان آگاهشان می نمود، و آنها را آماده شنیدن حقیقت می ساخت؛ یعنی از مرحله انکار به مرحله شک رسیده و در این زمان آنها آماده شنیدن حقایق و در نتیجه پذیرفتن آن می شدند.

گاهی حضرت در مورد مسئولیت هایی که بر عهده افراد بود، سؤال می کردند تا خود افراد متوجه شوند که طبق کتاب، سنت و سیره ائمه عمل نمی کنند. مثلاً در برخورد با ابن ابی لیلی که از زنادقه متکلم بود و سمت قضاوت را در حکومت بنی عباس بر عهده داشت، این گونه عمل کرد. (447)

2. گاهی خود حضرت از افرادی که به قصد مناظره به حضورش می رسیدند، سوالاتی را می پرسید تا آنها که منکر هستند، بعد از آگاهی یافتن، به مرحله شک و بعد از آن به مرحله آمادگی شنیدن حرف حق برسند. مانند مناظره مرد شامی که به قصد مناظره به خدمت حضرت رسیده بود. (448)

3. گاهی نیز حضرت از شخصی که به نزد او می آمد و سوّ الاتی داشت، پرسش هایی را می پرسید تا با توجه به پاسخ فرد و ادعایش، وی را مجاب نماید و عقاید حقّه را اثبات کند.

در همین باره از هشام بن حکم روایت شده که ابن ابی العوجأ به خدمت امام صادق علیه السلام رسید و امام از او پرسید آیا تو مصنوعی؟ او نیز در پاسخ گفت: من مصنوع نیستم. حضرت از او می پرسد؟ اگر مصنوع نیستی، پس چه هستی و اگر مصنوع بودی چگونه بودی؟⁽⁴⁴⁹⁾

4. امام گاهی با سوّ الاتی که از افراد می پرسیدند، آنها را متوجه عقاید توحیدی می کردند. به طور نمونه وقتی زندیقی که از مصر به قصد مناظره با حضرت روانه مدینه شده بود و بعد از با خبر شدن از این که حضرت در مکه است به آنجا رفته و در هنگام طواف با امام برخورد کرد و به او سلام کرد، حضرت از او پرسید نام تو چیست؟ گفت: عبدالملک. آن حضرت فرمود: کنیه ات چیست؟ پاسخ داد: ابو عبدالله. امام فرمودند: کدام ملک است که تو بنده آن هستی؟ آیا از پادشاهان آسمان است یا زمین و نیز پرسرت بنده خدای آسمان است یا بنده خدای زمین؟

زندیق چون حرفی برای گفتن نداشت، ساکت شد. در این زمان چون حضرت او را ساکت دید، به او گفت که بعد از طواف به نزدش برود تا به سوّ الاتش پاسخ گوید. بعد از این که وی دوباره به خدمت امام رسید، حضرت باز از او سوّ الاتی می پرسد و او را به جهل خودش آگاه می کند. حضرت در ضمن بحث و گفت و گو با وی، ظنّ و گمان را نفی می کند و می فرماید ظنّ عجز ظاهر و آشکار است، مادامی که امری معین نباشد.⁽⁴⁵⁰⁾

8. تذکر دادن به امور ملموس در زندگی

از هشام بن سالم روایت شده که گفت: به امام صادق گفته شد: پروردگارت را به چه شناختی؟ حضرت فرمود: به فسخ تصمیم ها و نقض اراده ها؛ تصمیم گرفتم آن را بر هم زد، اراده کردم آن را گسست. (451)

امام صادق علیه السلام در این پرسش و پاسخ با تذکر دادن به امور ملموس در زندگی انسان، بر ربوبیت «الله» و حضور تدبیر الهی در حیات بشر استدلال کرده است.

9. برخورد کوبنده

1. امام صادق با ابن ابی لیلی که گفته شده بود قاضی مسلمانان است، برخورد تندی داشت، به طوری که وقتی حضرت از او می پرسد که به چه چیز در بین مردم حکم می کنی؟ وی در پاسخ می گوید: با آنچه از رسول خدا و ابوبکر و عمر به من رسیده است. حضرت می فرماید: آیا رسول صلی الله علیه و آله در مورد حضرت علی علیه السلام نفرموده که: أفضاکم علی؟ وی می گوید: بله، این حدیث بین مردم مشهور است. حضرت می فرماید: اگر تو را به خدمت رسول خدا ببرند و از تو بپرسند که چرا به غیر حکم علی مرتضی حکم می کنی، چه خواهی کرد؟

راوی می گوید: رنگ ابن ابی لیلی بعد از استماع این کلام حضرت زرد شد. وی از حضرت می خواهد که در آن مورد سخنی با او نگوید و من هم در آن مورد سخنی نمی گویم. (452)

2. از حسن بن محبوب روایت شده که از سماعة شنیدم، ابوحنیفه به خدمت امام صادق علیه السلام رسید و پرسید مسافت میان شرق و غرب چه مقدار است؟ حضرت پاسخ دادند: مسافت میان مشرق و مغرب، سیر یک روزه آفتاب است، بلکه کمتر از آن. وی گفت: این امری بس عظیم و عجیب است. حضرت

فرمودند: ای عاجز، این آفتاب از مشرق طلوع می کند و در مغرب غروب می نماید. (453)

3. احمد بن عمر و بن المقدام الرازی می گوید: مگسی بر منصور نشست، منصور آن را پراند. مگس مجدداً بر منصور نشست و او دوباره آن را پراند تا این که منصور به تنگ آمد. ناگهان امام صادق وارد مجلس شد، منصور از امام سؤال کرد خداوند مگس را برای چه خلق کرده است؟ امام پاسخ داد: تا ستمگران را ذلیل کند. (454)

اعتقاد به غایب بودن خداوند

4. ابن ابی العوجا که به غایب بودن خداوند اعتقاد داشت، حضرت در پاسخ با او برخورد تندی کرد که وای بر تو! چگونه خداوند متعال غایب است در صورتی که با خلق خود حاضر و شاهد است و به بندگان خود از رگ گردن هم نزدیک تر است.

10. ردّ قیاس و رأی (با استناد به آیه قرآن و احادیث)

پس از آنکه اسلام گسترش یافت، گروههای مختلف و به تبع آن افکار و پیچیدگی هایی در اذهان به وجود آمد که از نصوص رسیده راه حلی برای آن وجود نداشت. لذا به ناچار به غیر از کتاب و سنت به دلایل و وسایل دیگری از قبیل استحسان و قیاس و انواع ادله اجتهادی رجوع می کردند. این امر باعث شد که ذوق و اخلاقیات شخصی نیز وارد قانونگذاری شود.

از این رو در عصر امام باقر و امام صادق علیهما السلام فعالیت هایی آغاز شد و مکاتبی که به «رأی» و گاهی «قیاس و استحسان» تکیه داشتند، توسعه و گسترش یافت. این جریان ها با خط مرجعیت اهل بیت علیهم السلام، اختلاف داشت و در این راستا اهل بیت عهده دار پاسخ گویی به ادعاهای آنان شدند و با پاسخ

گویی به این خطوط فکری، خصوصیات و ویژگی های مذهبشان را که دارای مرکزیت و قدرت است، تأیید کردند.

ابوحنیفه و پیروان مکتب او چندین قاعده را برای استخراج احکام، به نامهای قیاس، استحسان و مصالح مرسله، تعیین نمودند که حقیقت آنها عمل کردن به رأی انسان است. آنان این قاعده ها را مانند کتاب خدا و سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مدرک احکام قرار می دادند و آن کسی که احکام را استخراج می کرد «مجتهد» و کار او را «اجتهاد» می نامیدند.

شایسته است یادآور شویم که در مکتب خلفا اجتهاد با عمل کردن به رأی خود در مقابل احکامی که در کتاب خدا و سنت پیامبر آمده، از زمان صحابه و سه خلیفه اول بنیان گذاری شد. (455)

در این قسمت به عنوان نمونه به چند مناظره که در آن، حضرت قیاس و استحسان را رد کرده اند، اشاره می شود.

1. ابن جمیع می گوید: به نزد جعفر بن محمد عَلَيْهِ السَّلَام رفتم. ابن ابی لیلی و ابوحنیفه نیز با من بودند. او به ابن ابی لیلی گفت: این مرد کیست؟ جواب داد: او مردی است که در دین بینا و با نفوذ است. امام فرمود: شاید به رأی خود قیاس می کند؟ سپس رو به ابوحنیفه کرد و فرمود: ای نعمان، پدرم از جدّم روایت کرد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «نخستین کسی که امر دین را به رأی خود قیاس کرد، ابلیس بود و خداوند متعال هر کس را که به رأی خود در دین قیاس نماید، در روز قیامت با ابلیس قرین می سازد؛ زیرا او شیطان را از طریق قیاس پیروی کرده است» .

سپس امام جعفر صادق آن گونه که در روایت ابن شبرمه آمده است از ابوحنیفه می پرسد می توانی بدنت را قیاس کنی؟ ابوحنیفه گفت: نه. حضرت

فرمودند: پس می دانی که خداوند شوری در دو چشم، تلخی در گوش ها،
خنکی در بینی و عذوبت در لبها را برای چه آفریده است؟

ابوحنیفه گفت: نه، نمی دانم. امام صادق فرمودند: خداوند متعال به فضل
خود بر فرزندان آدم چشم ها را به صورت پیه آفریده و نمک و شوری را در
آن دو قرار داد تا پیه، دیده را نبندد، و تلخی را در گوشها قرار داده تا حشرات
و حیوانات در گوش نروند که از مغز آن بخورند، و آب را در بینی قرار داده تا
نفس را بالا و پایین ببرد و رایحه نیکو را بیابد، و عذوبت و گوارایی را در لبها
گذاشته تا انسان، لذت طعام و نوشیدنی خود را درک کند.

سپس از ابوحنیفه در مورد کلمه ای که اولش شرک و آخرش ایمان است
پرسید و او در پاسخ گفت: نمی دانم. حضرت فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» .

سپس فرمود: کدام یک نزد خداوند تعالی عظیم تر است قتل یا زنا؟ ابوحنیفه
پاسخ داد: قتل نفس. امام فرمود: خداوند متعال در مورد قتل دو شاهد قرار داد
و در زنا جز به چهار شاهد راضی نمی شود. سپس فرمودند، شاهد در زنا، به دو
نفر شهادت می دهد و در قتل نفس بر یک نفر؛ چرا که قتل یک عمل است و
زنا دو عمل.

این نبرد که اهل بیت وارد آن شدند، از شدت تأثیر اهل رأی کاست. آنها بر
ضد اهل رأی ایستادگی کردند و در این راه به شعار معروف شان تمسک می
جستند که «همانا دین خدا با عقول سنجیده نمی شود» .

2. در روایت دیگری آمده است که وقتی ابوحنیفه به خدمت امام صادق
رسید، امام از او پرسید: ای ابوحنیفه، به من خبر رسیده که تو قیاس می کنی و
اساس کار تو در احکام شرع رسول الله، به قیاس است؟ وی می گوید: بله.

حضرت نیز او را از این کار نهی می کند و می فرماید اولین کسی که قیاس کرد شیطان بود. این روایت از عیسی بن عبدالله القرشی روایت شده است. (456)

11 . محسوس نمودن امور معقول

سید مرتضی می نویسد که جعد بن درهم مقداری گل و لای را در شیشه ای ریخت و سپس کرم و پشه تولید شد. او به اطرافیانش گفت : من خودم این موجودات را آفریده ام زیرا من سبب خلقت آن ها شده ام. این خبر به امام صادق علیه السلام رسید. امام فرمود: اگر تو خالق آنها هستی، بگو بدانم چند کرم و چند پشه خلق نموده ای؟ و از آنها چه تعداد نر و چه تعداد ماده است؟ و وزن هر یک چقدر است؟

این زندیق هم از پاسخ دادن به امام عاجز ماند و ادعایش به این ترتیب باطل شد.

12 . هدایت تدریجی از راه جدل، خطابه و برهان

هشام بن حکم گوید: در مصر زندیق بود که درباره امام صادق علیه السلام چیزهایی شنیده بود. به مدینه آمد تا با آن حضرت مناظره کند. در مدینه حضرت را ندید، به او گفتند به مکه رفته است. او هم به مکه رفت تا امام را ببیند. هشام گوید: ما به همراه امام در حال طواف بودیم که آن زندیق به ما برخورد کرد. در همان حال طواف شانه به شانه حضرت زد. امام به او فرمود: نامت چیست؟ گفت : نامم عبدالملک است.

فرمود: کنیه ات چیست؟ گفت : ابو عبدالله.

امام فرمود: این ملکی که تو بنده او هستی از ملوک زمین است یا از ملوک

آسمان؟ و پسرت بنده خدای آسمان است یا خدای زمین؟

سپس امام صادق به او فرمود: چون از طواف فارغ شدم نزد من بیا. هشام گوید: پس از طواف، آن زندیق به حضور امام صادق رسید و جلوی آن حضرت نشست و ما هم گرد آن حضرت بودیم. (457)

فیض کاشانی در کتاب «وافی» می گوید که استاد ما «صدرالمحققین» فرموده است: «امام صادق علیه السلام به منظور هدایت تدریجی در این مناظره راه های سه گانه استدلال (جدل، خطابه و برهان) را پیموده و مطابق دستور خداوند در قرآن «ادع إلی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی أحسن» (458) رفتار نموده است.

الف. جدال أحسن

امام صادق علیه السلام اول از راه مجادله به وجه أحسن فرمود: نامت چیست؟ کنیه ات چیست؟ وجه مجادله در این گفت و گو این است که اسم باید با مسمی مطابقت داشته باشد.

ب. خطابه

سپس از راه خطابه با این جمله استدلال می کند که آیا می دانی زمین و آسمان زیر و زبری دارند؟ تا آنجا که می فرماید: آیا خردمند به خود اجازه می دهد چیزی را که نمی داند و نمی شناسد انکار نماید. منظور از این بیان آن است که خصم را از مقام انکار خارج ساخته و به مرحله شک و تردید آورد، تا آماده قبول حق گردد.

خلاصه استدلال این است که تو برای این که آفریننده جهان را ندیده ای، او را انکار می کنی و اگر دیده بودی، انکار نمی کردی. مگر تو بر تمام جهان احاطه کامل داری و تمام عوالم را دیده ای؟ شاید خدا در مقام و موضعی که تو ندیده ای، وجود داشته باشد.

این که می گویی گمان می کنم در ماورای آسمانها نباشد، دلیل عجز توست. چون به نبرد خداوند یقین نداری، و اگر قادر به تحصیل یقین بودی، این طور تغییر نمی کردی، و عاقل چیزی را که دلیلی بر نفی آن ندارد، انکار نمی کند. در نتیجه آن زندیق فهمید که برای انسان خردمند زشت است که بدون دلیل قاطع چیزی را انکار کند. بنابراین اقرار نمود که من در وجود خدا شک و تردید دارم؛ ممکن است وجود داشته باشد و ممکن است وجود نداشته باشد.

ج. برهان

تقریر برهان نیز به این صورت است که حرکت یکنواخت آفتاب و ماه، و آمد و شد یکنواخت شب و روز، دلیل اضطراب آنها و مسخر بودنشان توسط نیروی دیگری است؛ زیرا اگر به اختیار خود حرکت می کردند، حرکت شان یکنواخت و به یک جهت نبود.

بدیهی است چنانکه حرکت از مشرق به مغرب ممکن است، عکس آن یعنی حرکت از مغرب به مشرق هم ممکن است، و انتخاب این جهت یعنی حرکت از مشرق به مغرب، اگر با رعایت مصلحت باشد، معلوم می شود که محرک آنها نیروی با ادراک و اراده ای است که ما آن را خدا می نامیم و اگر شما او را دهر بنامید، واقعیت و حقیقت منقلب نمی شود. اگر انتخاب این جهت بدون رعایت مصلحت باشد، ترجیح بلامرجح لازم می آید و ترجیح بلامرجح محال و استحاله آن اساس و پایه قانون علیّت است.

بیان کامل این برهان به این نحو است که هر چیزی که ذاتا ممکن باشد، یعنی وقوع و عدم وقوع آن روا باشد، وقوعش نیازمند عالم مرجح می باشد. چون ترجیح بلامرجح محال است و اگر فاعل امری بدون شعور و اراده باشد، وقوع امر ممکن از آن فاعل بر مجبور بودن او در آن امر دلالت می نماید؛ مگر این که

فاعل دارای حکمت و ادراک باشد و حکمت هم عین ذاتش باشد و اگر طرف
مقابل این فرض را قبول کند، خدا را قبول کرده است. (459)

نمونه هایی از مناظرات

مناظره یکم (مناظره امام با زندیق مصری)

امام : تو می دانی که زمین زیر و زبری دارد؟

گفت : آری.

امام : زیر زمین رفته ای؟

گفت : نه.

امام : پس چه می دانی زیر زمین چیست؟

گفت : نمی دانم، ولی به گمانم که زیر زمین چیزی نیست.

امام : ظن و گمان، اظهار درماندگی است، نسبت به چیزی که نتوانی یقین
کنی.

امام : به آسمان بالا رفته ای؟

زندیق : نه.

امام : می دانی در آن چیست؟

زندیق : نمی دانم.

امام : از تو عجب است که نه به مشرق رسیده ای و نه به مغرب، نه به زیر
زمین فرو شده ای و نه به آسمان بالا رفته ای و نه به آنجا گذر کرده ای تا
بفهمی چه آفریده ای دارند در حالی که منکر هر چه در آن هست، هستی. آیا
خردمند چیزی را که نداند، منکر آن می شود؟

زندیق : هیچ کس جز تو با من این سخن را نگفته است.

امام : پس تو در این شک داری، شاید که آن همان باشد و شاید هم نباشد.

زندیق : شاید همین طور است.

امام : ای مرد، کسی که نمی داند، بر کسی که می داند، دلیلی ندارد؛ ای برادر مصری، نادان که دلیلی ندارد. از طرف من این نکته را خوب بفهم که ما هرگز درباره خدا تردیدی نداریم، مگر نمی بینی خورشید و ماه و شب و روز غروب می کنند و بی اشتباه و کم و بیش برمی گردند؟ ناچار و مسخرند، جز مدار خود مکانی ندارند، اگر می توانستند می رفتند و بر نمی گشتند. اگر ناچار نبودند، چرا شب، روز نمی شد و روز، شب نمی شد.

ای برادر اهل مصر، به خدا قسم آن دو مسخر و ناچارند که به وضع خود ادامه دهند و آنکه آنها را مسخر و ناچار کرده است، از آنها محکم تر و حکیم تر و بزرگتر است.

زندیق : درست می فرماید.

امام : ای برادر مصری، به راستی آنچه را شما به آن گرویده اید و گمان می کنید که دهر است، اگر دهر است، آن گاه مردم را از بین می برد، چرا آنها را بر نمی گرداند؟ اگر آنها را بر می گرداند، چرا نمی برد؟ (یعنی چون دهر شعور و حکمت ندارد، اگر مؤثر باشد باید افعال صادره از او مختل باشد و به جای ایجاد، از بین ببرد و به جای از بین بردن، ایجاد کند؛ زیرا ترجیح بین آنها را نمی فهمد.)

ای برادر مصری، همه ناچارند. راستی چرا خداوند آسمان افراشته است و زمین را هموار و زیر پا نهاده است و چرا آسمان بر زمین نمی افتد و زمین بالای طبقات آسمان فرو نمی رود و به هم نمی چسبند و کسانی که در آنها هستند، به هم نمی چسبند؟

زندیق : خداوند پرورنده و سیّد و سرورشان، آنها را نگه داشته است.

در پایان این مناظره آن زندیق به دست امام صادق علیه السلام مؤمن شد. آن تازه مسلمان به امام عرض کرد: مرا به شاگردی خود بپذیر. امام به هشام بن حکم فرمود: او را با خود ببر و به او تعلیم ده. هشام او را تعلیم داد. ⁽⁴⁶⁰⁾

عَلَّامَه مَجْلِسِي در توضیح این مناظره چنین می نویسد:

در این حدیث امام صادق به طرز استادانه ای با این زندیق برخورد می کند و به آسانی او را درمان می کند. این زندیق دچار خودبینی و جهل مرکب بود و به ابن دلیل دریچه عقل خدانشناسی او بسته شده بود، پایه خودبینی او تا آنجا بود که شهرت علمی امام صادق از مدینه او را ناراحت کرده بود و به راه افتاد که با طی مسافتهای دور و دراز، در برخورد و بحث علمی با امام صادق، پیروز گردد. وی وقتی در طواف به امام صادق می رسد، به آن حضرت شانه ای می زند! حضرت از عمل وی به دردش پی برد، هر چند امام خود حقایق نهفته را می داند. به این خاطر برای شکستن سد خودبینی و دریدن پرده سیاه و ستبر خودخواهی که دریچه تعقل او را بسته است، امام یک نیشتر عمیق به دل او می زند و بی درنگ از او می پرسد نام و کنیه ات چیست.

عبدالملک نام دارد، «بنده پادشاه»؛ امام او را به این نکته متوجه می کند که شعور بی زبان خدانشناسی، پدرت را به این اعتراف رهبری کرده که تو بنده هستی و خودت را هم مسخره کرده که تاکنون آن را پذیرفته و درصدد عوض کردن نامت برنیامده ای، پس تو از ته دل معترفی که بنده ملکی هستی؛ این پادشاه زمینی است یا آسمانی؟

البته یک مغز مغرور به دانش، هرگز حاضر نیست بگوید من بنده فلان پادشاهم. اینجاست که دلش چنان می لرزد که پرده سیاه آن دریده می شود. وی

برای این که عذر و بهانه بیاورد می گوید: این نام را پدرم گذارده و بخاطر احترام به او آن را عوض نکرده ام.

به علاوه امام او را یادآور کنیه اش می کند که دلالت دارد بر این که پسرش به نام عبدالله است. امام از نامی که او خود بر پسرش نهاده او را متوجه شعور بی زبان خودش می کند و پرده مانع تعقل او را می شکافد؛ این خود در حقیقت یک عمل جراحی روحی بسیار ماهرانه بود که امام انجام داد.

در جلسه گفت و گوی بعدی، امام در آغاز سخن پرده غفلت و جهل او را کنار زد و فکر او را به زیر زمین و فراز آسمان برد، و به مشرق و مغرب کشانید تا از سستی و خمودی سالیان دراز درآید، و دل او به زیور شک و تردید که مبدأ کاوش و جستجو است، متوجه گردد.

بزرگترین آفت روح انسانی، غفلت عمیق و عدم توجه است که گاهی با جهل مرکب و اعتقاد به باطل، توأم می شود و در این صورت بیماری روحی خطرناکی در شخص به وجود می آید. امام به خاطر این که روح این زندیق را به طور کامل معالجه نماید وارد تعلیمات اساسی شد و در درجه اول مقام استادی و دانش خود را به او تلقین کرد و فرمود: «ما درست می دانیم و درباره خدا هرگز شک و تردید نداریم».

یکی از شرایط تأثیر تعلیمات، این است که استاد به گفته خود معتقد باشد و با قاطعیت و تصمیم، مطلب خود را به شاگردان بیاموزد تا به دل آنها بنشیند. استادی که خود نسبت به گفتارش تردید دارد و یا بدان عقیده ندارد، نمی تواند در روح و دل شاگرد تأثیر کند و او را معتقد سازد، و شاید عیب بزرگ تعلیمات عصر ما همین است که غالباً مبلغانی می خواهند به مردم عقیده و ایمان بیاموزند که خود از نظر وجدان درونی فاقد آن هستند.

امام این شاگرد آماده را، سر کلاس برد و کتاب خلقت را برای او ورق زد و فرمود: به چشم خود ببین و این سطور را مطالعه کن :

1. گردش مرتب خورشید و ماه.

2. پیدایش منظم و متعاقب شب و روز.

در اینجا هم نظر کامل وجود دارد، هم نیروی قدرت و تسخیر و به خاطر این که نظم کامل درک می شود، نمی توان گفت به طور تصادفی انجام می پذیرد. زیرا طبیعت ماده، سکون و آرامش است پس ذات و ماهیت خود آفتاب، ماه، شب و روز هم نمی تواند علت این نظام و گردش و رفت و آمد منظم باشد بلکه علتی دارد که اینها به ناچار این مسیر را طی می کنند و آن همان خداوند است. با همین درس ساده و مختصر، آن زندیق حق را باور کرد و تصدیق نمود. (461)

مناظره دوم

احمد بن محسن میثمی گوید: پیش منصور طیب بودم و او به من گزارش داد که یکی از رفقای من گفت : من و ابن ابی العوجا و عبدالله بن مقفع در مسجد الحرام بودیم. ابن مقفع گفت : این خلق را می بینی، هیچ یک شایسته نام انسان نیستند، بلکه در شمار فرومایگان و چهارپایانند مگر آن شیخ که در یک سو نشسته است.

ابن ابی العوجا در حالی که به اشارت دست عبدالله بن مقفع، امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام را که در گوشه ای نشسته بود می نگریست، گفت : از چه روی در میان جمع، تنها این شیخ را شایسته نام انسان می دانی؟ عبدالله بن مقفع پاسخ داد: زیرا آنچه از وی در دانش و فضیلت دیده ام، در نزد دیگران نیست.

عبدالکریم بن ابی العوجا گفت : به ناچار، او را در آنچه گفتم باید بیازمایم.

ابن مقفع گفت: زنهار، این کار را مکن؛ زیرا بیم آن دارم که اگر با وی گفتگو آغاز کنی، اندیشه خویش تباه گردانی.

«ابن ابی العوجأ» گفت: از تباهی اندیشه من بیم نداری، بلکه می ترسی در سخن بر وی چیره گردم و سستی رأی تو، از آن توصیف که درباره او کردی بر من آشکار شود.

عبدالله بن مقفع به او گفت: حال که چنین گمان می کنی، برخیز و به نزد او برو، لیکن تا می توانی از لغزش خودداری کن و زبان خود را نگه دار و مهار از دست مده که تو را در بند کند.

ابن ابی العوجأ به سوی امام صادق علیه السلام رفت و اندکی بعد نزد دوست خود ابن مقفع باز آمد و به او گفت: وای بر تو، ای پسر مقفع! او نه مردی از اینای بشر است، بلکه اگر در این جهان موجودی روحانی باشد که هر گاه بخواهد، تجسم یابد و هر گاه مایل باشد چون روح مستور گردد، جز او نیست!

به او گفت: چطور؟

گفت: من پیش او نشستم و چون حاضران همه رفتند: بی پرسش من سخن آغاز کرد و فرمود:

اگر حقیقت همان است که اینان گویند و بی تردید حقیقت همان است که آنها می گویند (یعنی طواف کنندگان) آنها نجات یافته و شما هلاک می شوید و اگر حق این است که شما می گوئید و مسلماً چنین نیست، در این صورت شما و آن ها یکسانید.

من گفتم: خدایت رحمت کناد، ما چه می گوئیم و آنها چه می گویند؟ گفته ما و آنها یکی است.

فرمود: چگونه گفته تو و گفته آن ها یکی است با اینکه آن ها معتقدند معادی دارند و ثواب و عقابی، و عقیده دارند که در آسمان ها معبودی است و آسمان ها آباد، و به وجود ساکنان خود معمورند. شما معتقدید که آسمان ها ویرانند و کسی در آن ها نیست.

گوید: من این فرصت را غنیمت دانستم و به او عرض کردم: اگر راست گویند که آسمان خدایی دارد، چه مانعی دارد که خود را بر خلق عیان کند و آن ها را به پرستش خود بخواند تا دو شخص از آنها هم اختلافی نکنند؟ چرا خود در پرده شده است و رسولان را برای دعوت خلقتش گسیل داشته؟ اگر به شخص خود قیام به دعوت می کرد، برای ایمان مردم به او مؤثرتر بود.

فرمود: وای بر تو چطور موجودی نسبت به تو در پرده است با اینکه قدرت خود را در وجود شخص خودت به تو نشان داده است؟ پیدا شدی در حالی که چیزی نبود، بزرگت کرده با اینکه کوچک و خرد بودی، توانایت نموده پس از اینکه ناتوان بودی، بیماریت کرده پس از تندرستی و تندرستت کرده پس از بیماری، خشنودت کند پس از خشم و به خشم آرد پس از خشنودی، و ناراحتیت دهد پس از شادی و شادیت دهد پس از اندوه، مهترت دهد بعد از دشمنی و دشمنی پس از مهر، به تصمیمت آرد پس از سستی و به سستی اندازدت پس از تصمیم، به تو رغبت بخشد پس از هراس و هراس پس از رغبت، امیدت دهد پس از نومیدی و نومیدی پس از امیدواری، آنچه در وهم و خیالت نیست به خاطرت آرد و آنچه در خاطر داری محو کند.

وی گوید: قدرت نمایی های خدا را که در وجود خود من بود پی در پی برشمرد و من نتوانستم جوابی بدهم تا آنجا که معتقد شدم در این گفتگویی که میان ما جاری است محققا او پیروزی است و حق با اوست.

گوید: ابن ابی العوجاً روز دیگر به حضور امام صادق علیه السلام رفت و خاموش نشست و سخنی نگفت. امام به او فرمود: گویا آمده ای که قسمتی از گفتگویی که داشتیم را اعاده کنی؟ عرض کرد: یابن رسول الله مقصودم همین است. امام فرمود: چه بسیار شگفت آور است که تو خدا را منکری و مرا پسر رسول خدا می خوانی؟

وی گفت: این طبق عادت بود نه عقیده.

امام فرمود: چه چیز مانع سخن گفتن توست؟

عرض کرد: از جلال و هیبت شما زبانم یارای سخن گفتن ندارد. من همه دانشمندان را دیده ام، با همه متکلمان بحث کرده ام، هرگز هیبتی چنین در دلم نیفتاده است!

امام فرمود: آری چنین است من در پرستش را به روی تو می گشایم؛ توجه کن. سپس به او فرمود: آیا تو را ساخته اند یا موجودی غیر مصنوع هستی؟ گفت: من ساخته شده نیستم.

امام فرمود: برای من شرح بده اگر ساخته و مصنوع آفریننده ای بودی، چه وصفی داشتی؟

عبدالکریم مدتی ساکت شد و پاسخی نداشت و با چوبی که پیشش بود بازی کرده و می گفت: دراز و پهن و عمیق و کوتاه و متحرک و ساکن است، همه اینها صفت آفریده هاست!

امام فرمود: در صورتی که تو صفت مصنوعات را جز اینها ندانی، باید خود را ساخته شده و مصنوع بدانی؛ زیرا در خودت این امور را درک می کنی.

عبدالکریم گفت: از من سؤالی کردی که هیچ کس پیش از تو از من نپرسیده است و بعد از تو هم مانند آن را از من نمی پرسند.

امام فرمود: فرض کن می دانی کسی از این از تو نپرسیده است. از کجا می دانی که بعد از این هم نخواهند پرسید؟ به علاوه، ای عبدالکریم تو گفتار خود را نقض کردی؛ زیرا تو معتقدی که همه چیز از نخست با هم برابرند، چطور در اشیا تقدیم و تأخیر قائل شدی؟

سپس امام فرمود: ای عبدالکریم، توضیح بیشتری به تو بدهم. بگو اگر یک کیسه جواهر داری و کسی به تو گوید در این کیسه سکه طلا هم هست و تو جواب بدهی که نیست و بگوید آن دینار غیر موجود را برایم توصیف کن و تو وصفت آن را ندانی، آیا درست است که تو ندانسته بگویی در میان کیسه اشرفی نیست؟ گفت: نه.

امام فرمود: سراسر جهان، بزرگ تر و درازتر و پهن تر از یک کیسه است. شاید در این جهان مصنوعی باشد که ساخته خداست، چون تو نمی توانی مصنوع را از غیر مصنوع تشخیص بدهی.

ابن ابی العوجأ در دادن پاسخ عاجز ماند و بعضی از یارانش به اسلام گرویدند و بعضی با او ماندند.

روز سوم خدمت امام آمد و عرض کرد: می خواهم سؤالی از شما بپرسم.

امام فرمود: از هر چه می خواهی بپرس.

گفت: دلیل حدوث اجسام چیست؟

فرمود: من هیچ جسم کوچک و بزرگی را در این جهان درک نمی کنم جز اینکه در صورتی که مانند آن، به آن بیبوندند، بزرگتر می شود و حقیقت شخصیت خود را تغییر می دهد. این موضوع زوال و انتقال حالت اولی است و اگر جسم قدیم بود، زوال و تحولی نمی پذیرفت؛ زیرا چیزی که زوال پذیرد و دگرگون شود، شایسته است که پیدا شود و نابود گردد. وجودش پس از نبود

عین حدوث است، بودنش در ازل عین نیستی اوست (زیرا فرض تحول شده و صورت جدید در ازل نبوده است) و هرگز صفت ازلیت و عدم حدوث و قدم، در یک چیز جمع نگردد.

ابن ابی العوجا گفت: فرض کن از نظر جریان دو حالت کوچکی و بزرگی و فرض دو زمان چنانکه فرمودی و استدلال کردی حدوث اجسام را دانستی ولی اگر همه چیز به همان حال کوچکی می ماند، از چه راهی شما دلیل بر حدوث آن داشتی؟ امام فرمود:

1. ما روی همین عالم موجود که خردها درشت می شوند، بحث و گفت و گو داریم و اگر آن را از میان برداریم و عالم دیگری که تو می گویی به جای آن بگذاریم، دلیل روشن تری است برای حدوث؛ زیرا بر حدوث عالم دلیلی بهتر و روشن تر از این نیست که ما آن را از ریشه برداریم و عالم دیگری به جای آن بگذاریم، ولی باز بر اساس فرض خودت به تو جواب می دهم.

2. اگر همه چیز این عالم جسمانی به حال کوچکی بماند، این فرض صحیح است که اگر بر هر خردی مثل و مانند آن افزوده شود، بزرگ تر خواهد شد. همین صحت امکان تغییر وضع، آن را از قدم بیرون می آورد. چنانکه تغییر و تحول آن را در حدوث داخل می کند. دنبال این سخن چیزی نداری ای عبدالکریم حرفت تمام شد. سپس عبدالکریم درماند و رسوا شد. (462)

در سال بعد ابن ابی العوجا در حرم مکه به امام علیه السلام برخورد و یکی از شیعیان آن حضرت به وی عرض کرد: راستی آیا ابن ابی العوجا راه مسلمانی در پیش گرفته است؟

امام علیه السلام فرمود: او کور دل تر از این است که مسلمان شود و چون چشمش به امام افتاد گفت: ای آقا و مولای من.

امام به او فرمود: برای چه به اینجا آمدی؟
وی پاسخ داد: از روی عادت و همراهی روش و سنت کشور و برای تماشای
جنون و دیوانگی این مردم که سرهایشان را می تراشند و سنگ می پرانند.
امام فرمود: ای عبدالکریم، تو هنوز به سرکشی و گمراهی خود هستی؟
وی خواست شروع به سخن گفتن کند که امام فرمود:
در حال حج جدال روا نیست و فرمود: اگر حقیقت آن است که تو می گویی
ما و تو هر دو نجات می یابیم و اگر آنچه که ما به آن معتقدیم درست باشد،
پس ما نجات یافته و تو هلاک می شوی.
عبدالکریم به همراهان خود رو کرد و گفت: قلبم سوزشی و دردی گرفت،
مرا برگردانید. (463)

مناظره سوم

عبدالله دیصانی از هشام بن حکم پرسید: آیا تو را پروردگاری است؟
هشام گفت: آری.
دیسانی: تواناست؟
هشام: آری، قادر است و قاهر.
دیسانی: می تواند دنیا را در یک تخم مرغ جای دهد به گونه ای که نه تخم
مرغ بزرگ شود و نه دنیا کوچک گردد؟
هشام: به من مهلت جواب بده.
دیسانی: من تا یک سال به تو مهلت دادم.
هشام به خدمت امام صادق ع رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، عبدالله
دیسانی مسئله ای را برایم مطرح کرده که در آن جز به شما و خدا، پناهی
نیست.

امام فرمود: از تو چه پرسیده؟ هشام سؤ ال دیصانی را بازگو کرد.

امام : ای هشام حواس تو چند تا است؟

هشام : پنج تا.

امام : کدام یک از آن ها از همه کوچک تر است؟

هشام : دیده من که همه چیز را می بیند.

امام : اندازه مرکز دید چشم تو چه قدر است؟

هشام : به اندازه یک عدس یا کمتر از آن.

امام : به پیش روی و بالای سرت بنگر و به من بگو چه می بینی.

هشام : آسمان و زمین و خانه ها و کاخها و بیابانها و کوهها و نهرها را می

بینم.

امام : آنکه قادر است آنچه را که تو می بینی در یک عدس یا کمتر از آن

درآورد، قادر است همه دنیا را در یک تخم مرغ جای دهد به طوری که نه دنیا

کوچک شود و نه تخم مرغ بزرگ گردد.

هشام به زمین افتاد و دست و سر و پای امام را بوسید و عرض کرد: مرا بس

است یابن رسول الله. سپس به منزل خود بازگشت و فردای آن روز دیصانی

به نزد او رفت و گفت : ای هشام آدم سلامی بدهم، نیامده ام که پاسخ پرسش

خود را بگیرم.

هشام گفت : اگر به درخواست پاسخ خود هم آمده ای این جواب توست (و

بیانات امام را به او گفت).

دیسانی از منزل هشام بیرون آمد و به خانه امام صادق علیه السلام رفت و چون در

محضر امام نشست عرض کرد: ای جعفر بن محمد، مرا به معبودم راهنمایی کن.

امام فرمود: نامت چیست؟ تا این جمله را شنید برخاست و بیرون رفت.

یارانش به او گفتند: چرا نام خود را به او نگفتی؟
گفت: اگر به او می گفتم نامم عبدالله است، می گفت: این کیست که تو بنده
او هستی؟
گفتند: به حضور او برگرد و بگو از پرسیدن نامت صرف نظر کند و تو را به
معبودت راهنمایی کند.

وی خدمت حضرت برگشت و گفت: ای جعفر بن محمد، از نامم می پرس و
مرا به معبودم راهنمایی کن. امام به او فرمود: بنشین، در این میان پسر بچه ای
تخم مرغی در دست داشت با آن بازی می کرد، امام به آن پسرک گفت: این
تخم مرغ را به من بده، پسرک نیز آن را به امام داد.

امام فرمود: ای دیصانی، این تخم مرغ قلعه ای است در بسته، پوست ضخیمی
دارد و زیر آن، پوست بسیار نازکی است و زیر آن پوست نازک، مایع طلائی
است که روان است و ماده نقره ای رنگ ذوب شده. نه طلای روان به نقره آب
شده می آمیزد و نه نقره آب شده به طلای روان، نه مصلحی از درون آن برآید و
از نیکی آن گزارش دهد و نه مفسدی درونش رود و از تباهی آن خبر دهد، نمی
توان دانست برای تولید نر آفریده شده است یا ماده. با این حال شکافته می
شود و مانند طاووس های زیبا و رنگارنگ از آن بیرون می آید، آیا این را
درک می کنی؟

روای گوید: دیصانی مدتی سر به زیر افکند و سپس سر برداشت و گفت:
أشهد أن لا اله الا الله، گواهی می دهم که جز خدا شایسته پرستشی نیست،
یکتاست و شریک ندارد، گواهی می دهم که محمد ﷺ بنده و رسول اوست و
تو به راستی امام و حجت بر خلقش هستی و من از راهی که می رفتم بازگشتم.

(464)

مناظره چهارم

هشام بن حکم در ضمن حدیث زندیقی که خدمت امام صادق رسیده است نقل کرده است که: امام صادق علیه السلام در ضمن بیاناتش فرمود: اینکه تو می گویی دو مبدأ وجود دارد، از این بیرون نیست که یا هر دو قدیمند و توانا، و یا هر دو قدیمند و ضعیف، یا یکی تواناست و دیگری ناتوان. اگر هر دو توانایند، چرا هر کدام به دفع دیگری پردازند و خود را در تدبیر جهان بی همتا نسازند؟ اگر بگویی یکی تواناست و دیگری ناتوان، ثابت شود که همان توانا خداست و آن ناتوان درمانده خدا نیست.

اگر تو بگویی که آنها دو تا هستند، یا از هر جهت یگانه اند یا از هر جهت جدایند و بر هم امتیاز دارند. وقتی ملاحظه می کنی می بینی خلقت رشته عظیمی دارد و گردون گردش یکنواختی و تدبیر یکسان است و شب و روز و خورشید و ماه را هم می بینی. درستی کار و تدبیر همان هم آهنگی جریان هستی دلالت دارند که مدبر یکی است. ⁽⁴⁶⁵⁾

باز هم اگر تو مدعی دو مبدأ آفرینش گردی، بر تو لازم شود که میان آنها رخنه ای را معتقد شوی تا دو تا باشند. این رخنه خود مبدأ قدیم سومی گردد، و باید به سه مبدأ قدیم معتقد شوی و اگر به سه مبدأ معتقد شدی، لازم است دو رخنه میان این سه باشد و سه قدیم، پنج تا می شود و به همین تقریر شماره بالا می گیرد و تا از کثرت به لانهایت رسد.

هشام گوید: آن زندیق به پرسش خود ادامه داد و گفت: چه دلیلی بر وجود خدای یگانه است؟ امام علیه السلام فرمود: وجود افعال دلیل است که سازنده ای آنها را ساخته. تو چون به ساختمان محکمی که مصنوع است نگاه می کنی می دانی که بنایی داشته اگر چه خود بنا را ندیده ای.

زندیق : حقیقت آن خدای یگانه چیست؟

امام : چیزی است بر خلاف هر چیز دیگر که دیده ای و درک کرده ای.
گفته مرا به این برگردان که یک معنایی اثبات می کند و می فهماند که او چیزی است واجد حقیقت هستی جز اینکه جسم نیست، صورت نیست، محسوس نیست، قابل ستایش نیست، در حواس خمسه نیاید، اوهام درکش نکنند، گذشت روزگارها از او نکاهد و گذشت زمانها او را دگرگون نسازد. (466)

مرحوم مجلسی در کتاب مرآت العقول در شرح این خبر می گوید: حکما در اثبات نبوت برهانی دارند که مبتنی بر مقدماتی به این شرح است :
الف. ما را آفریدگاری است توانا.

ب. آفریدگار جسمانی و مادی نیست و برتر از این است که با چشم سر، یا یکی دیگر از حواس ظاهری ادراک و احساس شود.

ج. آفریدگار حکیم است ؛ یعنی به خیر و منفعت نظام جهان، دانا و به طرق صلاح مردم در زندگی و ادامه حیات آگاه است.

د. مردم در معاش و معاد خود به مدیر و مدبری که کارهای آنان را اداره نموده و طریق زندگی دنیا و نجات از عذاب آخرت را به ایشان بیاموزد، نیازمند می باشند.

به حکم ضرورت مقنن باید از نوع بشر باشد و ملک برای این معنی صلاحیت ندارد؛ چرا که قوای اکثر مردم قادر بر دیدن ملک نیست، مگر آنکه به صورت بشر متشکل شوند و فقط عدّه مخصوصی که انبیا هستند، به نیروی قدسی و روحانی می توانند ملک را ببینند، و بر فرض اینکه ملک به صورت بشر ظاهر شود و همه او را مشاهده کنند، امر بر مردم مشتبه می شود.

از مقدمات بالا نتیجه گرفته می شود که :

1. وجود پیغمبر و سفیر لازم است.
2. سفیر باید انسان باشد.
3. سفیر باید دارای مزیت و خصوصیتی باشد که دیگران فاقد آن باشند و آن مزیت همان معجزات و خارق عادات است.
4. لازم است که سفیر، قوانینی را برای مردم به اذن و وحی خداوند تشریح کنند.

مناظره پنجم

از عیسی بن یونس روایت شده که ابن ابی العوجا به خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: یا ابا عبدالله آیا به من اجازه سؤال کردن می دهی؟ حضرت فرمود: هر سؤالی که می خواهی بیان نما.

ابن ابی العوجا گفت: چقدر شما در این آستانه را می کوید و به این سنگ پناه می برید و این خانه ای که از خاک و سنگ ساخته شده را عبادت می کنید و در میان صفا و مروه به مانند شتر گریزان هروله می کنید! هر کس در این باره عاقلانه تفکر و تدبیر نماید، متوجه می شود که بنیان گذار این افعال، حکیم مدبر و صاحب نظر نمی باشد. ای ابا عبدالله تو که بزرگ این گروه هستی و پدرت مؤسس آن، علت این کار را بیان نما؟

حضرت فرمودند: هر کس را که خداوند عز و جل گمراه گرداند و دلش را تاریک و از رحمت دور نماید، امر حق با نظرش موافق نیست و اصلاً آمادگی اطاعت از امر خداوند را ندارد و شیطان ولی او می شود و او را هلاک می گرداند.

حضرت باری تعالی از تمامی بندگان خواسته که این خانه را عبادت کنند و آنها را در انجام این کار مختار نموده است. خداوند این خانه را محل انبیا و قبله

نمازگزاران و... قرار داده است؛ زیرا این خانه، عظمت و جلال خداوند متعال است و خداوند این خانه را قبل از گسترانیدن زمین، ایجاد نمود.

ابن ابی العوجأ گفت: از الله یاد کردی، در حالی که او غایب است. امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: ای وای بر تو! چگونه خداوند تبارک و تعالی غایب باشد در حالی که همواره با مخلوقات خود حاضر است و شاهد آنهاست و از رگ گردن همه به آنها نزدیک تر و به اسرار آشکار و نهان آنها، آگاه است. ابن ابی العوجأ گفت: پس خداوند در همه مکان هاست. ای اباعبدالله هر گاه خداوند در آسمان باشد، چگونه می تواند در زمین باشد و اگر در زمین باشد، چگونه می تواند در آسمان هم باشد؟

حضرت فرمود: آنچه تو توصیف کردی، صفت مخلوق است نه صفت خالق؛ زیرا وقتی مخلوق از یک مکان به مکان دیگری منتقل می شود، مکان اول از او خالی می گردد و از امور و حوادث مکان اول بی خبر می شود. اما هیچ مکانی از خدای عظیم الشان خالی نیست و به هیچ مکانی نزدیک تر از مکان دیگر نمی باشد. (467)

بخش ششم : نتیجه گیری

عقاید اسلامی، همیشه مورد بحث و بررسی مسلمانان و پژوهشگران اسلام بوده و هست و با آنکه همه مسلمانان بر این که مرجع عقاید اسلام، قرآن و حدیث است اتفاق نظر دارند، در طول سالیان و قرون گذشته، دیدگاهها و آرای متفاوتی درباره عقاید اسلامی پدیدار گشته است که یکی از دلایل آن اختلاف در راه و روش بحث و بررسی و استنباط می باشد.

راه مکتب اهل بیت علیهم السلام چنان که از تعلیمات و آموزشهای آنها استنباط می شود، راه فطرت است. آنها برای مردم بیان داشته اند که فهم صحیح عقاید اسلام، بدون تطبیق و هماهنگی با فطرت انسانی ممکن نیست. این بیانی است که ریشه در کتاب و سنت دارد. زیرا در قرآن کریم آمده است :

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ⁽⁴⁶⁸⁾

با سرشتی پاک به دین روی بیاور، این فطرت الهی است که مردمان را بر اساس آن آفریده است؟ در آفرینش الهی تغییری راه ندارد. این دین استوار است ولی اکثر مردم نمی دانند.

خداوند در این آیه اشاره نموده که بهترین راه رسیدن به معارف دینی، راه فطرت سلیم انسانی است، فطرتی که در جوامع فاسد و تربیت های بد هم دگرگون نمی شود و هوسها و درگیریها آن را محو و نابود نمی کند. علت این که بیشتر مردم نمی توانند حق و حقیقت را به درستی دریابند آن است که خودخواهی و عصبیت، نور فطرتشان را خاموش کرده و طغیان و سرکشی، میان آنان را راهیابی فطرتشان به حقایق و علوم واقعی الهی، فاصله ایجاد کرده است.

این معنی در سنت پاک احمدی نیز مورد تأکید واقع شده و در روایتی از رسول خدا ﷺ آمده است :

كل مولود يولد على الفطرة فأبواه اللذان يهودانه و ينصرانه و يمجسانه (469)

هر نوزادی بر فطرت پاک الهی به دنیا می آید و این پدر و مادر هستند که او را (با تربیت خود) یهودی و یا نصرانی و یا مجوس می کنند.

راه فطرت به هیچ وجه با بهره گیری از عقل، نقل، شهود، اشراق، و روش علمی - تجربی مخالفتی ندارد. مهم آن است که این راه به هیچ یک از ابزارهای شناخت منحصر و محدود نیست، بلکه از هر یک از این ابزارها در جای خود برای هدایت استفاده می نماید.

پیروان این مکتب قیاس و استحسان در عقیده را بی ارزش می دانند و نیز از ظن و گمان و اجتهادات شخصی در عقاید پرهیز کرده و از به کارگیری تعبیری که «بدعت» به شمار آمده اند، دوری می نمایند. از نظر آنها مناظره و مناقشه در عقاید اگر برای فهمیدن و فهماندن و همراه با رعایت ادب و تقوا باشد، پسندیده است. بحث و مناظره هر گاه به مرز لجاجت و خودنمایی با سخنان زشت و خلیقات سوء رسید، امری قبیح و ناپسند بوده و اجتناب از آن برای حفظ عقیده واجب است. (470)

بررسی شیوه های انبیا

شیوه بحث و جدل و مناظره از شیوه های تبلیغی مشترک بین انبیا و اولیای الهی ﷺ می باشد. در این مورد مشترک نیز، نفس عمل مشترک است و در بعضی از موارد در نحوه اجرا، تفاوت هایی بین روشهای آنها مشاهده می شود. از جمله ویژگی های مناظرات انبیا ﷺ این بود که، در ابتدای مناظرات، قوم خود را به خود نسبت می دادند و آنها را با واژه «یا قوم؛ ای قوم من»،

مورد خطاب قرار می دادند. اینگونه خطاب ها باعث می شد مردم قوم، نسبت به نبی خود احساس نزدیکی کند و بهتر به سخنان آنها گوش فرا دهند. از دیگر ویژگی های این مناظرات این است که انبیا در بحث و گفت و گوهای خود، با آرامش و نرمش خاص و گفتار آرام به مناظره با قوم می پرداختند. مثلاً هنگامی که در یکی از مناظره ها به حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام نسبت گمراهی دادند، در جواب آنها، تندی و پرخاش نکرد و نگفت که خود شما گمراه هستید، بلکه خود را از این صفت مبرا دانست و گفت که من فرستاده ای از طرف خدا هستم و کسی که از طرف خدا فرستاده شده، هرگز گمراه نیست. مسئله دیگر جوابهای قاطعی بود که انبیا به سؤاها و شبهه های مشرکان می دادند که به نمونه های مختلفی در این زمینه اشاره شد.

همان طور که بیان شد، دعوت به توحید از اهداف مشترک همه انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام بوده که در راستای این دعوت، هر گونه شرک و دوگانه پرستی را نفی می کردند و آنها را از عذاب روز قیامت، که عذابی دردناک و عظیم است، انذار می دادند.

همه انبیا در پاسخ به سؤالات و شبهات مردم، آنها را با استدلال های منطقی، قانع می نمودند و در مواردی نیز استدلال های باطل آنها را از این طریق ردّ می کردند.

همچنین در بسیاری موارد با استفاده از مدّعی خود افراد، ادّعی آنها را باطل می نمودند که در تمام این مراحل با رعایت احترام و گفتار نرم این مأموریت الهی را به انجام رسانده و افراد را به توحید و یگانه پرستی دعوت می نمودند و در مواردی هم که اتمام حجت می کردند اگر ملحدان و مشرکان

همچنان عناد می ورزیدند، از آنها برائت جسته و در بعضی موارد نیز آنها را نفرین می کردند.

همان طور که بیان شد، پیامبر اسلام ﷺ نیز از این شیوه تبلیغی برای دعوت قوم به سوی اسلام استفاده می کرد. در نحوه اجرای پیامبر خصوصیات مثبت و امتیازات قابل توجهی به چشم می خورد. از جمله این که، آن حضرت از طرف خداوند به اجرای این شیوه مأمور شده و موظف بود که در مجادله، نیکوترین روش را در پیش بگیرد. مجادله و مناظره ای نیز که با نیکوترین روش اجرا می شود، مسلماً از تمام امتیازات و ویژگی های مثبت برخوردار است و به این دلیل می تواند تأثیر زیادی بر جای بگذارد.

مأموریتی را که خداوند به پیامبر می دهد، مسلماً بدون پشتوانه نیست و پشتوانه او عنایت الهی است. لذا می توان گفت که لطف و عنایت خدای متعال در مناظرات همراه و پشتیبان وی بوده و این امر باعث تأثیر پذیری بیشتر مردم از آن مناظره ها می شد.

لذا پیامبر از متن آیه ای که او را مأمور به مجادله می کند به وظیفه خود کاملاً پی می برد که شیوه مجادله را باید در مورد چه کسانی به کار گیرد. امتیاز بزرگ دیگر مناظره های پیامبر اسلام، از جهت وجود قرآن در دستان پیامبر بود. قرآن از چند جهت در مناظره های پیامبر تأثیر داشت :

اول این که محورهای مناظره با اهل کتاب و مشرکان را برای او مشخص می کرد و به پیامبر یاد می داد که از چه مسائل و مواردی در مناظره های خود استفاده کند. از جمله این که قرآن به پیامبر ﷺ می فرماید با اهل کتاب با نیکوترین روشها مجادله کنید و به آنها بگویید که ما به چیزی که بر ما و شما نازل شده است، ایمان آورده ایم و خدای ما و شما یکی است و ما در مقابل او

تسلیم هستیم. چنانکه مشخص است به پیامبر امر می شود که با اهل کتاب براساس موارد مشترکی که بین خود و آنها می یابد، مناظره کند.

پاسخ های پیامبر به سوالات و شبهه های مشرکان در جریان مناظره ها، به طور کلی از قرآن سرچشمه می گرفت. حال یا این پاسخها مستقیماً در قرآن ذکر شده بود و آیه یا آیاتی مخصوصاً در این جهت نازل می شد که از این دست نمونه های فراوانی در قرآن یافت می شود که به مواردی از آن نیز اشاره شد. و یا این که پیامبر با الهام از قرآن کریم به سوالات آنها پاسخ می داد.

نتیجه سخن این است که شیوه بحث و جدل و مناظره یکی از شیوه های تبلیغی و دعوتی رسول خدا بود که آن حضرت در جهت دعوت عدّه ای از مشرکان و اهل کتاب به آن متوسل می شد و به وسیله حکمت هایی که از طریق وحی دریافت کرده بود، به استدلالات و سوالات باطل و گمراه کننده آنها پاسخ می داد.

راه اهل بیت، راه قرآن

بنابراین می توان قرآن را به عنوان بزرگترین پشتوانه برای رسول خدا و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، به ویژه امام صادق در اجرای این شیوه تبلیغی دانست. همچنان که در سایر مراحل تبلیغ نیز بزرگترین و مهمترین نقشها را ایفا می کند. برتری مکتب اهل بیت در عقاید اسلامی هنگامی که با معلومات بدیهی و داده های یقینی با ارزش مقایسه گردد، تجلّی بیشتری می یابد. در این قسمت به نمونه هایی از آن اشاره شود.

1. درباره توحید

مکتب اهل بیت علیهم السلام، در توحید، تنزیه مطلق خداوند از هر گونه تشبیه و همانندی با مخلوقات براساس تعالیم قرآن است. چنانکه فرموده :

لیس کمتله شیء و هو السَّمِيعُ البصیر (471)

هیچ چیز همانند او (خداوند) نیست و او شنوای بیناست. همچنین رؤیت خداوند با دیدگان را با الهام از قرآن کریم مردود می‌داند، چنانکه فرموده است:

لا تدركه الأبصار و هو یدرك الأبصار و هو اللطیف الخبیر (472)

چشم‌ها او را نمی‌بینند، ولی او دیدگان را در می‌یابد و او لطیف و آگاه است.

و نیز توصیف خداوند به صفات مخلوقات از سوی آفریدگار را ناممکن می‌داند.

و جعلوا لله شركاً الجنّ و خلقهم و خرّوا له بنین و بنات بغیر علم سبحانه و

تعالی عما یصفون (473)

و برای خداوند شریکانی از جن قایل شده‌اند. حال آن‌که خداوند آنان را آفریده است و برای او از روی نادانی پسر و دختر قرار می‌دهند در حالی که خداوند از آنچه که آنها توصیف می‌کنند، منزّه و فراتر است.

سبحان ربّك ربّ العزّة عما یصفون (474)

منزّه است پروردگار تو، که پروردگار من و عزیز و شکست‌ناپذیر است از آنچه که توصیف می‌کنند.

2. درباره عدل

مکتب اهل بیت علیهم‌السلام هر گونه ظلم و ستم را از خدای متعال نفی کرده و

ذات اقدس باری تعالی را عدل مطلق می‌داند. خداوند متعال می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ (475)

همانا خداوند به اندازه ذره‌ای ستم نمی‌کند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (476)

خداوند بر مردم هیچ ستمی روا نمی دارد ولی این مردم هستند که به خودشان ستم می کنند.

3 . درباره نبوت

دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام درباره نبوت، قول به عصمت مطلق انبیا می باشد؛ زیرا خداوند متعال فرموده است :

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغْلِبَ وَ مَنْ يَغْلِبْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (477)

هیچ پیامبری را شایسته نیست که خیانت روا دارد و هرکس خیانت کند روز قیامت آنچه را که در آن خیانت کرده با خود می آورد.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (478)

ای پیامبر بگو من نیز، اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ بیمناکم.

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ # لِأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ # ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ

(479)

اگر او (پیامبر) سخنی دروغ بر ما می بست # ما او را با قدرت می گرفتیم # سپس رگ قلبش را قطع می کردیم.

4 . درباره امامت

مکتب اهل بیت علیهم السلام معتقد است که امامت به معنای نیابت از رسول اکرم در امور دنیا و دین است. همچنین امامت عهد و پیمانی الهی است که به غیر معصوم نمی رسد؛ زیرا خداوند متعال فرموده است :

وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ

وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (480)

و هنگامی که پروردگار ابراهیم او را به گونه ای چند بیازمود و او به خوبی از عهده آنها برآمد، خداوند فرمود من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم! ابراهیم گفت: از دودمان من نیز (امامانی قرار ده) فرمود: عهد و پیمان من به ستمکاران نمی رسد. (481)

بررسی شیوه های امام صادق

از تحلیل و بررسی مناظرات امام صادق علیه السلام با گروههای مختلف که درباره عقاید اسلامی صورت گرفته بود، استنباط می شود که راه امام صادق همان راه قرآن است و روش امام صادق در مناظرات کلامی مانند اهل بیت علیهم السلام راهی میانه است، همان طور که قبلا نیز بیان شد، حضرت با پیروی از کتاب خدا جدال را دو گونه می دانند:

1. جدال احسن و نیکو

2. جدال غیر احسن

امام صادق علیه السلام اساس مناظرات خود را نیز بر همین پایه نهادند. وی علاوه بر نشر علوم در مدینه بارها حلقه درس خود را به کوفه نیز منتقل می کرد که به مانند قلعه و دژی مستحکم برای ظهور و انتشار تشیع بود، حضرت درسها را در مسجد کوفه، در زاویه ای که هم اکنون مقام امام صادق نامیده می شود، القاء می کردند و از احوال روات هم معلوم می شود که بیشتر آنها اهل کوفه بودند. (482)

اسد حیدر در کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعه چنین می گوید: (483) امام صادق، علیه اهل باطل قیام کرد و با فلاسفه، دهریون و نیز اهل کلام و جدل، که سعی در ایجاد فساد و انحراف در اعتقادات مردم را داشتند، مباحثه و مناظره نمود و با نور حکمتش سخنان و سفسطه های باطل و فاسد آنها را باطل نمود.

امام صادق دیدگان و گوشه‌هایش را بر وقایع و قضایایی که در آن عصر و زمان اتفاق می افتاد نسبت، بلکه آنها را کاملاً شناخت تا با آنها برخورد نماید. در غیر این صورت اگر امام در مقابل این مسائل سکوت می کردند، چگونه نحوه مواجهه با گروه‌های مختلف دشمنان را متوجه می شدیم.

امام صادق نسبت به فلسفه و راه و روش فلاسفه علم کامل داشت. وی در ردّ شبهات، مرجع زمانش بود و در این مسئله هم شایسته ترین فرد بود. این امر نیز به دلیل احاطه کامل ایشان به علم بود؛ چرا که او افق وسیعی در معرفت و شناخت داشت و هیچ یک از علمای عصرش چنین ویژگی را نداشتند.

بنابراین با مسائلی که در آن زمان علیه اسلام مطرح می کردند، چنین مقابله نمودند که :

1. امام صادق علیه السلام به ردّ دشمنی و نیز پاسخ گویی به احتجاجات گروه‌های مختلف اکتفا نکرد، بلکه سعی نمود تعداد افرادی را در مقابله با آنها، در زمانها و مکانهای دیگر، تربیت و تعلیم نمایند.

2. امام صادق به غلات اجازه نمی داد در مورد او و اهل بیت علیهم السلام چیزی بگویند که در آنها وجود ندارد. در مقابل آنها با جدّیت می ایستاد، آنها را لعن و تکفیر می نمود و از آنها تبری می جست.

3. امام صادق اصحاب و راویان خود را از انفصام بین قول و عمل و عقیده و سلوک بر حذر می داشت و آنها را نصیحت می کرد که مردم را با رفتارتان آموزش دهید نه با مواظب و ارشادات.

بنابراین آنچه از سیره امام صادق نتیجه گرفته می شود به قرار زیر است.

1. ضرورت اطلاع از مشکلات عصر و ضرورت رجوع به قرآن و سنت در مواجهه با آن مشکلات و نیز ایجاد راه حل هایی که در ضمن آن شریعت و نیز مردم حفظ شوند.
2. تکیه بر تربیت اسلامی و مواجهه با انحرافات و شبهات جدید که در اثر تفکرات انحرافی غلط روی می دهد.
3. سعی در تلاش در تربیت مبلغین علیه این افکار و در مرحله بعد، نقد این تفکرات.
4. پالایش نقطه نظرات و افکار خود از تمام مظاهر غلو. این موارد تنها زمانی امکان پذیر است که مسلمانان و به ویژه رهبران آنها، از علما و اندیشمندان، نسبت به مسئولیت و وظیفه عمیقی که در مقابل آینده امت دارند، احساس مسئولیت نمایند.
5. امام صادق علیه السلام در مناظرات و بحث هایش، برای اثبات وجود خدا از طرق مختلف افراد را به توحید دعوت می نمود. به این صورت که فطرت های توحیدی آنها را بیدار می کرد و به آیات و نشانه های پروردگار، استدلال می نمود.
6. امام صادق نیز همانند قرآن با استدلال های ساده عملی و محسوس و به دور از پیچیدگی های کلامی و فلسفی، انسانها را به تفکر وامی داشتند و در این راستا از نزدیک ترین امور محسوس، برای بیمودن کوتاه ترین راه رسیدن به مقصود بهره می جست. به همین جهت پاسخهای امام صادق حیرت آور و غیر قابل مناقشه بود.
7. امام صادق برای این که مطلب را به ذهن نزدیک تر کند، مثال می زدند و یا با طرح سؤا، مخاطب را به اعتراف می کشاندند و گاهی نیز به آثار و

عواقب منفی آن اعتقاد باطل اشاره می کردند تا اگر مخاطب قابل هدایت است در قلب او اثر گذارد و اگر اهل عناد و لجاج است، او را به سکوت وادار نماید. بنابراین می توان از روش قرآن و معصومین علیهم السلام به عنوان شیوه واحدی نام برد. با بررسی های انجام شده درباره روش های مناظرات انبیا و امام صادق، می توان به ویژگی های زیر اشاره نمود:

1. احتجاجات برگزیدگان الهی از آدم تا خاتم صلوات الله علیه در قرآن نمودار گشته و بارها تکرار می گردد تا حجت بر همگان در تمام اعصار به اتمام برسد.
2. چون به کلام امام صادق در مناظراتش نگاه می شود، وحدت شیوه و روش در ساده گویی و کاربرد محسوسات و بهره جستن از سایر شیوه ها، در خلال بحث و گفت و گوها برای هدایت انسانها درک می شود.
3. به گواهی تاریخ، دعوت انبیا و اولیای الهی از دیر زمان عمیقترین آثار را در شخصیت، رفتار و زندگی انسانها و جوامع بشری بر جای نهاده است.
4. پاسخ های انبیا و امام صادق علیهم السلام در مناظراتشان، برای همگان قابل فهم است؛ زیرا آنان از استدلال های پیچیده فلسفی و کلامی استفاده نمی کردند.
5. با وجدان مخاطب سخن می گفتند و وجدانهای خفته آنها را بیدار می کردند. به طوری که با یادآوری دانسته ها و معلومات، موجب بیداری از غفلت آنها می شدند؛ یعنی هدف آنها این نبود که به اقناع کردن طرف مقابل بسنده کنند، بلکه در صدد اثر گذاشتن در قلب مخاطب بودند. به طوری که آنها را وادار به اندیشیدن و تفکر کرده تا هدایت شوند. در بسیاری از موارد نیز طرف مقابل اگر عنادی نداشت، هدایت می شد.

در پایان یادآوری می شود که دین قیّم اسلام مبتنی بر کتاب و سنت است که منشأ علوم و معارف اسلامی، عقاید و اخلاقیات، عرفان و تفسیر و کلام و... می

باشند. بنابراین، این دو ثقل گرانیه، تا قیامت توأم، تفرّق ناپذیر، عروة الوثقی ایمان و هدایت و ایمنی بخش از کفر و ضلالتند؛ زیرا پیامبر اسلام ﷺ فرمودند:

أني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي ما ان تمسكتم بهما لن
تضلوا أبدا و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض

از این رو پس از قرآن کریم، هیچ چیز در میان مسلمانان همچون سنت نبوی و سیره اهل بیت نبوت مورد اهتمام و عنایت نبوده است؛ چرا که اخبار و احادیث صادر شده از این معادن علم و هبّی و حکمت و حیانی، ملاک و مرجع عقیده و عمل مسلمانان است.

لذا راه سعادت و کامروایی معنوی در پیروی از قرآن و عترت منحصر بوده و گام زدن در راههای دیگر، گمراهی و یا به بیراهه رفتن است و تمسک به این دو منبع بیکران، وظیفه هر مسلمان است و نخستین گام برای این تمسک، آگاهی از محتوای این دو گنجینه گرانبها می باشد.

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ أَنْ هَدَنَا اللَّهُ (484)

ستایش خدایی را سزااست که ما را بر این طریق ره نمود و اگر خدا ما را ره نمی نمود، هرگز ره نمی یافتیم.

پی نوشت ها :

- 1- بحار الأنوار، الجامعة لدرر أخبار أئمة الاطهار، مجلسی، محمد باقر، ج 48، مؤسسه الوفأ، بیروت، لبنان، 1983 ه، ص 202.
- 2- نهج البلاغه، خطبه 158.
- 3- لسان العرب، ابن منظور، جمال الدين، ج 14، ص 191، ریشه «نظر»، تعلیق و فهارس : علی سیری، الطبعة الاولى، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1408 ه، 1988 م.
- 4- معجم مقاییس اللغة، ابن فارس بن زکریا، ابوالحسین احمد، ج 5 (ریشه نظر)، تصحیح و تعلیق عبدالسلام محمد هارون، دارالجلیل، بیروت، بی تا.
- 5- المنجد فی اللغة، معلوف، لويس، ص 817 (ریشه نظر)، الطبعة الثالث و الثلاثون، بیروت، 1992 م.
- 6- لغتنامه، دهخدا، علی اکبر، ج 14، ص 21562، زیر نظر دکتر معین و دکتر شهیدی، چاپ دوم از دوره جدید، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، 1377.
- 7- انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، رزمجو، حسین، ص 133، چاپ اول، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، 1370.
- 8- انواع ادبی، شمیسا، سیروس، ص 261، چاپ اول، انتشارات باغ آینه، تهران، 1370.
- 9- لسان العرب، ج 14، ص 193.
- 10- کشف اصطلاحات فنون، تهنوی، محمد، ج 2، ص 1391، انتشارات خیام (افست)، تهران، 1967 م.
- 11- واژه نامه هنر شاعری، میرصادقی، میمنت، ذیل واژه مناظره، چاپ اول، کتاب مهناز، تهران، 1373.
- 12- المفردات فی غریب الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد، ص 498 (واژه نظر) چاپ دوم، انتشارات کتابفروشی مرتضوی، 1362.
- 13- کشف اصطلاحات الفنون به نقل از لغتنامه دهخدا، ذیل واژه مناظره.
- 14- نفایس الفنون اواخر مقاله دوم در علوم شرعی، قرن هفتم، علم خلاف، ص 137 به نقل از لغتنامه دهخدا.
- 15- المنطق المظفر، مظفر، محمد رضا، ج 2، ص 329، دارالتعارف، بیروت، 1400 ه، 1980 م.
- 16- آداب المناظره، پاشا صالح، علی، ص 7، چاپخانه فردوسی، تهران، سال 1317.

- 17- اصول فن مناظره، حکمت، علی اصغر، چاپخانه مهر، تهران، 1316.
- 18- منية المرید فی آداب المفید و المستفید، شهید ثانی، ترجمه: سید محمد باقر حجتی، تلخیص از صفحات 547-551، چاپ بیستم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1374.
- 19- همان.
- 20- آداب المناظره، ص 127.
- 21- اصول و مبادی سخنوری، شریعتی سبزواری، محمد باقر، ص 382، چاپ دوم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، پاییز 1376.
- 22- همان، صص 380-383.
- 23- بحار الانوار، ج 3، ص 57.
- 24- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، المصطفوی، الشیخ حسن، ص 63، المجلد الاول، مؤسسه الطباعة و النشر وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی.
- 25- المفردات فی غریب الفاظ القرآن، ص 89 (باب جدل).
- 26- بقره / 197.
- 27- المنطق المظفر، ص 331.
- 28- لغتنامه دهخدا، ج 5، صص 7556-7562 (به نقل از کشف اصطلاحات الفنون).
- 29- نحل / 125.
- 30- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، فضل بن حسن، ج 6، ص 605، الطبعة الاولى، دارالمعرفة للطباعة و النشر، بیروت، 1406 ه ق.
- 31- المنطق المظفر، ص 321.
- 32- مقدمه ابن خلدون، ابن خلدون، عبدالرحمن، ج 2، ص 931 (فصل نهم)، مترجم: محمد پروین گنابادی، چاپ چهارم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1362 ه ش.
- 33- صنعت جدل به مشهورات حقیقیه و مسلمات استوار است که مشهورات از مبادی مشترکه نسبت به سائل و مجیب است، ولی مسلمات ویژه سائل است.
- 34- المنطق المظفر، ص 326.
- 35- عنکبوت / 46.
- 36- نحل / 125.
- 37- بقره / 111.
- 38- یس / 78.

- 39- همان / 79.
- 40- همان / 80.
- 41- همان / 81.
- 42- بحار الانوار، ج 9، ص 255.
- 43- نمل / 60.
- 44- انعام / 108.
- 45- بقره / 219.
- 46- فصلت / 34.
- 47- بحار الانوار، ج 9، ص 255-257.
- 48- نحل / 125.
- 49- بقره / 111؛ نمل / 64.
- 50- زمر / 17 و 18.
- 51- اسراً / 36.
- 52- بقره / 256.
- 53- كهف / 56.
- 54- مؤمن / 5.
- 55- همان / 56.
- 56- همان / 57.
- 57- تفسیر نمونه، آیه الله مكارم شیرازی و همكاران، ج 20، ص 137 و 138، چاپ پنجم، دار الكتب الاسلامیة، قم، 1367.
- 58- حج / 3.
- 59- همان / 8.
- 60- انعام / 121.
- 61- شوری / 35.
- 62- انفال / 6.
- 63- مؤمن / 56.
- 64- تفسیر نمونه، ج 20، صص 170-172.
- 65- نحل / 125.

- 66- منية المرید فی آداب المفید و المستفید، ص 503.
- 67- اصول کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، ج 8، ص 167، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیة، تهران، 1365 ه ش.
- 68- محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، فیض کاشانی، محمد بن مرتضی (ملا محسن)، ج 1، ص 100، بی تا.
- 69- منية المرید فی آداب المفید و المستفید، ص 504.
- 70- همان، ص 508.
- 71- همان، صص 507-508؛ محجة البیضاء، ج 1، ص 101.
- 72- عنكبوت / 68.
- 73- محجة البیضاء، ج 1، ص 105.
- 74- منية المرید، ص 149.
- 75- اصول کافی، ج 2، ص 300.
- 76- تحف العقول، حسن بن شعبه، حرانی، ص 10، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1404 ه ق.
- 77- بحار الأنوار، ج 81، ص 227.
- 78- منية المرید، ص 515.
- 79- طه / 44.
- 80- منية المرید، صص 516-520.
- 81- محجة البیضاء، ج 1، ص 103.
- 82- منية المرید، صص 520-524.
- 83- همان، صص 524-529؛ محجة البیضاء، ج 1، ص 102.
- 84- وسائل الشیعة، عاملی، شیخ حرّ، ج 14، ص 516، چاپ اول، مؤسسه آل البيت لا حياً التراث، قم، 1409 هجری.
- 85- اصول کافی، ج 2، ص 310.
- 86- بحار الأنوار، ج 70، ص 192.
- 87- حجرات / 12.
- 88- محجة البیضاء، ج 1، ص 104.
- 89- همان، ص 105.

- 90- نجم / 32.
- 91- منية المرید، ص 545؛ محجة البيضاء، ج 1، ص 104.
- 92- منية المرید، ص 334.
- 93- همان، ص 546-547.
- 94- الميزان فى تفسير القرآن، الطباطبائى، السيد محمد حسين، الجزء الثامن، ص 180-181،
الطبعة الخامسة، دارالكتب الاسلامية.
- 95- مؤمنون / 23-25.
- 96- مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج 7، ص 165.
- 97- هود / 50.
- 98- اعراف / 65.
- 99- نمل / 45.
- 100- هود / 62.
- 101- همان / 63.
- 102- همان / 64.
- 103- انبياء / 56.
- 104- عنكبوت / 16 و 17.
- 105- اعراف / 85؛ هود / 84.
- 106- عنكبوت / 36.
- 107- هود / 87.
- 108- بحار الانوار، ج 12، ص 385.
- 109- آل عمران / 51.
- 110- مريم / 30-36.
- 111- اعراف / 59.
- 112- الميزان فى تفسير القرآن، ج 8، ص 180.
- 113- يونس / 84.
- 114- فرقان / 72.
- 115- همان / 63.
- 116- مريم / 47.

- 117- شعراً / 86.
- 118- مريم / 48.
- 119- ابراهيم / 36.
- 120- هود / 74 و 75.
- 121- فى ظلال القرآن، قطب، سيد، ج 5، ص 2604، دارالشروق، بيروت، 1404 هـ.
- 122- مريم / 46.
- 123- شعراً / 161-163.
- 124- همان / 167.
- 125- همان / 168.
- 126- عنكبوت / 30.
- 127- شعراً. آيات 178 تا 182 و 185 و 186 و 188.
- 128- شعراً / 188.
- 129- هود / 92.
- 130- اعراف / 88 و 89.
- 131- قلم / 4.
- 132- آل عمران / 159.
- 133- شعراً / 214 و 215.
- 134- سيره نبوى، دلشاد تهرانى، مصطفى، دفتر دوم (سيره اجتماعى)، ص 16، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1372.
- 135- السيرة النبوية، ابو محمد عبدالملك بن هشام، ج 1، ص 513، دارالفكر، بيروت، 1415 هـ.
- 136- الاحتجاج، الطبرسى، احمد بن ابى طالب، ص 38، كتابفروشى قدس محمدى و دارالنعمان، نجف اشرف، 1386 هـ.
- 137- اسلوب الدعوة فى القرآن الكريم، فضل الله، محمد حسين، ص 32، دارالزهراء، بيروت، 1399 هـ.
- 138- سفينة البحار و مدينة الحكم و الاثار، قمى، شيخ عباس، ج 1، ص 416، دار المرتضى، بيروت، بى تا.
- 139- هود / 27 و 28.

- 140- الميزان فى تفسير القرآن، ج 10، ص 206-213.
- 141- انعام / 80.
- 142- همان / 76.
- 143- همان / 75.
- 144- الميزان فى تفسير قرآن، ج 7، ص 176-179.
- 145- انبيأ / 52.
- 146- صافات / 85.
- 147- انعام / 74.
- 148- همان / 72-73.
- 149- طه / 49.
- 150- همان / 50.
- 151- همان / 51.
- 152- همان / 52.
- 153- همان / 53.
- 154- حديد / 17.
- 155- مجمع البيان، طريحي، فخر الدين، تحقيق : احمد الحسيني، ج 6، ص 213، الطبعة الثانية، مؤسسه الوفا، 1403 ه ق.
- 156- بقره / 111.
- 157- در اين باره رك : اسراً / 54 تا 89.
- 158- اسراً / 90-93.
- 159- يس / 77-79.
- 160- السيرة النبوية، ج 1، ص 254.
- 161- سورة هاى كهف، آيات 9-26-83-98؛ اسراً، آيه 85.
- 162- السيرة النبوية، ج 1، ص 261-265.
- 163- خاتم النبيين، ابوزهره، محمد، مترجم : حسين صابري، ج 2، ص 440-447، بنياد پژوهشهاى اسلامى، مشهد، 1351 ه.
- 164- شعراً / 72-80.
- 165- صافات / 83-87.

- 166- همان / 95-96.
- 167- المیزان فی تفسیر القرآن، ج 17، ص 156-157.
- 168- همان، ج 7، ص 163.
- 169- فی ظلال القرآن، ج 3، ص 1310.
- 170- نوح / 2 و 1.
- 171- هود / 25 و 26.
- 172- شعراً / 106-108، استفهام در این آیه، استفهام توییحی است به این معنا که چرا تقوا پیشه نمی کنید. (ترجمه المیزان، ج 30، ص 166).
- 173- همان / 132-135.
- 174- احقاف / 21.
- 175- شعراً / 150.
- 176- نمل / 46.
- 177- اعراف / 77.
- 178- همان / 73.
- 179- هود / 93.
- 180- همان / 84.
- 181- شعراً / 185-186.
- 182- اعراف / 88.
- 183- مائده / 112 و 113.
- 184- همان / 114-115.
- 185- ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج 12، صص 55-72، مترجم: محمد باقر موسوی همدانی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1363 ش.
- 186- زخرف / 63.
- 187- ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج 35، ص 192.
- 188- هود / 63.
- 189- انعام / 78.
- 190- همان / 75.
- 191- همان / 79.

- 192- همان / 78.
- 193- الميزان فى تفسير القرآن، ج 7، ص 181-182.
- 194- آل عمران / 64.
- 195- عنكبوت / 45.
- 196- اسلوب الدعوة فى القرآن الكريم، ص 76.
- 197- بقره / 258.
- 198- نازعات / 24.
- 199- اعراف / 103.
- 200- يونس / 75.
- 201- تفسير نمونه، ج 6، ص 28.
- 202- اعراف / 104.
- 203- شعراً / 28.
- 204- همان / 29.
- 205- همان / 30.
- 206- همان / 17 و 16.
- 207- همان / 18.
- 208- همان / 19.
- 209- همان / 21 و 20.
- 210- همان / 22.
- 211- تفسير نمونه، ج 15، ص 201-207.
- 212- شعراً / 75.
- 213- همان / 76 و 77.
- 214- صافات / 100.
- 215- انعام / 79.
- 216- انبيا / 57 و 58.
- 217- همان / 62.
- 218- همان / 63.
- 219- همان / 64.

- 220- همان / 65.
- 221- همان / 66 و 67.
- 222- الميزان فى تفسير القرآن، ج 14، ص 443-456.
- 223- طه / 86.
- 224- بقره / 54.
- 225- اعراف / 138.
- 226- همان / 139.
- 227- همان / 140.
- 228- بقره / 258.
- 229- الميزان فى تفسير القرآن، ج 2، ص 367-375.
- 230- طه / 65.
- 231- همان / 68.
- 232- همان / 70.
- 233- ترجمه الميزان فى تفسير القرآن، ج 27، ص 201-207.
- 234- يونس / 76.
- 235- همان / 77؛ الميزان فى تفسير القرآن، ج 10، ص 111 و 112.
- 236- الميزان فى تفسير القرآن، ج 10، ص 111 و 112.
- 237- اعراف / 80.
- 238- همان / 81.
- 239- نمل / 54.
- 240- همان / 55.
- 241- اعراف / 82.
- 242- همان / 85.
- 243- هود / 85.
- 244- همان / 84.
- 245- سوره هاى اعراف / 85؛ هود / 84-85؛ شعراً / 181-182.
- 246- شعراً / 181.
- 247- اعراف / 85.

- 248- همان / 86.
- 249- همان / 90.
- 250- الميزان فى تفسير القرآن، ج 8، ص 200-201.
- 251- اعراف / 105.
- 252- ابراهيم / 6.
- 253- مائده / 20.
- 254- طه / 80.
- 255- ابراهيم / 5.
- 256- دعوة الرسل الى الله، ص 231.
- 257- سبأ / 24.
- 258- اسلوب الدعوة فى القرآن الكريم، ص 64.
- 259- بقره / 140.
- 260- زخرف / 57-58.
- 261- ترجمه الميزان فى تفسير القرآن، ج 35، ص 184 و 185.
- 262- آل عمران / 59.
- 263- الميزان فى تفسير القرآن، ج 3، ص 231-232.
- 264- نحل / 125.
- 265- انعام / 76.
- 266- زخرف / 23.
- 267- همان / 24.
- 268- آيات اصول اعتقادى قرآن، مفتاح، آيت الله دكتور محمد، صص 35-38، انتشارات نور، تهران، بهار 1360.
- 269- بحار الانوار، ج 11، ص 79.
- 270- اصول كافى، ج 2، ص 378.
- 271- الامام الصادق و المذاهب الاربعه، حيدر، اسد، ج 1، ص 53، دارالكتاب العربى، بيروت، 1403 هـ ق.
- 272- كشف الغمة فى معرفة الائمة، اربلى، على بن عيسى بن ابى الفتح، ج 2، ص 368، دارالكتاب الاسلامى، بيروت، بى تا.

- 273- اصول کافی، ج 1، ص 76 (باب حدوث العالم و إثبات المحدث).
- 274- تاریخ البیعوبی، البیعوبی، احمد بن ابی یعقوب، ج 3، ص 17، مؤسسه نشر فرهنگ اهل بیت قم، بی تا.
- 275- الامام الصادق (علیه السلام) و المذاهب الاربعه، ج 1، ص 109.
- 276- ناسخ التواریخ، سیهر، محمد تقی، ج 1، ص 19، کتابفروشی اسلامیة، تهران، بی تا.
- 277- مائده / 64.
- 278- اصول کافی، ج 1، ص 160.
- 279- الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج 2، جز 30، ص 122.
- 280- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ابوجعفر رشید الدین محمد بن علی، ج 4، ص 252؛ مستدرک الوسائل، ج 17، ص 261 (باب عدم جواز القضاء و الحكم بالرأی).
- 281- الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، مفید، محمد بن النعمان، ص 548، مؤسسه الاعلمی، بیروت 1410 هـ.
- 282- بحار الأنوار، ج 2، ص 215.
- 283- همان، ج 92، ص 85.
- 284- اصول کافی، ج 1، ص 229.
- 285- بحار الانوار، ج 89، ص 89 (باب 8 أن للقرآن ظهراً و بطناً).
- 286- اصول کافی، ج 1، ص 213 (باب أن الراسخين فی العلم هم الأئمة).
- 287- همان، ج 3، ص 234.
- 288- الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج 1، ص 338.
- 289- مناقب، ج 4، ص 221.
- 290- الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج 2، ص 50.
- 291- شیخ مفید در الارشاد و ابن شهر آشوب در مناقب و... تعداد شاگردان امام را چهار هزار می دانند.
- 292- الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج 2، ص 30.
- 293- مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 248.
- 294- الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج 1، ص 58.
- 295- الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ص 271.
- 296- همان، ص 335.

- 297- همان، صص 378-381.
- 298- همان، ص 372.
- 299- قاموس الرجال فى تحقيق رواة الشيعة و محدثيهم، التستري، محمد تقى، الجزء الاول، ص 97، مؤسسه النشر الاسلامى، التابعة لجامعة المدرسين بقم، 1410 هـ ق.
- 300- الامام الصادق و المذاهب الاربعة، ج 2، صص 55-60.
- 301- الفهرست، ص 249؛ الملل و النحل، ج 1، ص 308؛ المراجعات (رهبرى امام على عليه السلام) در قرآن و سنت، سيد شرف الدين موسى، مترجم: محمد جعفر امامى، صص 530-534، چاپ سوم، شركت چاپ و نشر بين الملل، 1382.
- 302- زندگانی امام جعفر صادق، مظفر، محمد حسين، مترجم: سيد ابراهيم علوى، ص 145، چاپ اول، انتشارات رسالت، قم، 1367 هـ ش.
- 303- الاعلام، زرکلى، خيرالدين، ج 3، ص 1123، بيروت، دارالعلم للملايين، 1986 م.
- 304- لغتنامه دهخدا، ص 23478.
- 305- الامام الصادق و المذاهب الاربعة، ج 2، ص 78 و 79.
- 306- مجالس المؤمنین، قاضى نورالله شوشترى، ص 344.
- 307- همان، ص 344.
- 308- قاموس الرجال فى تحقيق رواة الشيعة و محدثيهم، ج 4، ص 155.
- 309- الفهرست، ص 250؛ الملل و النحل، ج 1، ص 113.
- 310- مريم / 83.
- 311- صادق آل محمد (صل الله عليه و آله و سلم)، محمد منشى، ص 210.
- 312- لغتنامه دهخدا، ج 14، ص 21835، به نقل از رجال نجاشى، ص 228.
- 313- الاحتجاج، ج 2، ص 382.
- 314- الامام الصادق و المذاهب الاربعة، ج 2، صص 69-76.
- 315- اختيار معرفة الرجال، ص 442؛ رجال نجاشى؛ مجالس المؤمنین؛ منتهى الامال.
- 316- سفينة البحار، ج 1، ص 334.
- 317- منتهى الامال، قمى، شيخ عباس، ج 2، ص 189.
- 318- مناظره در رابطه با مسائل ايدئولوژى، محمدى رى شهرى، محمد، صص 72-104، انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1359 ش.

- 319- الامام الصادق دراسات و أبحاث، المستشارية الثقافية للجمهورية الاسلامية الإيرانية بدمشق، ص 329، 1412 هـ.
- 320- زندگانی تحلیلی پیشوایان ما ائمه دوازده گانه (علیه السلام)، ادیب، عادل، مترجم : دکتر اسدالله مبشری، ص 190 و 191.
- 321- برای اطلاع بیشتر درباره این مناظره، رک : الاحتجاج، ج 3، صص 264-323؛ بحار الانوار، ج 10، صص 165-194.
- 322- درباره او رک : رجال کشی، صص 290-308.
- 323- بحار الأنوار، ج 25، ص 321 (باب 10 نفی الغلو فی النبی و الأئمة).
- 324- الملل و النحل، شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، ج 1، صص 173-181، ترجمه و تعلیقات : سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، 1358 ش.
- 325- نقش ائمه در احیاء دین، عسکری، علامه سید مرتضی، ج 9، ص 87، چاپ چهارم، انتشارات مجمع علمی اسلامی، 1374 ش.
- 326- الامام الصادق دراسات و ابحاث، ص 329.
- 327- كشف الغمة فی معرفة الائمة، ج 2، ص 369.
- 328- اعراف / 32.
- 329- اصول کافی، ج 6، ص 442.
- 330- مناقب آل أبی طالب، ج 4، ص 251.
- 331- بحار الانوار، ج 4، ص 334.
- 332- الامام الصادق و المذاهب الاربعة، ج 1، صص 279-295.
- 333- بحار الانوار، ج 47، ص 240.
- 334- اصول کافی، ج 5، ص 290.
- 335- الامام الصادق و المذاهب الاربعة، ج 1، ص 70.
- 336- الخصال، شیخ صدوق، ج 1، ص 167، الطبعة الثانية، جامعه مدرسين حوزة علمیه قم، 1403 هـ ؛ بحار الانوار، ج 47، ص 16.
- 337- الامام الصادق و المذاهب الاربعة، ج 1، ص 53؛ مناقب آل أبی طالب، ج 4، ص 248.
- 338- بحار الانوار، ج 47، ص 163.
- 339- همان، ص 162.
- 340- مناقب آل أبی طالب، ج 2، ص 302.

- 341- بحار الانوار، ج 47، ص 374.
- 342- خمسون و مائة صحابي مختلق، العسكري، علامه سيد مرتضى، ج 1، ص 32، التوحيد للنشر، 1414 هـ، 1993 م.
- 343- مجمع البحرين، ج 3، ص 42.
- 344- مناقب آل أبي طالب، ج 2، ص 260 و 261.
- 345- بحار الأنوار، ج 3، ص 39؛ كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج 2، ص 39.
- 346- الارشاد، ص 548.
- 347- زندگانی معلم كبير حضرت صادق، عماد زاده، عماد الدين، ج 1، ص 397، چاپ دوم، انتشارات گنجینه نشر محمد (صل الله عليه و آله و سلم)، 1362 هـ ش.
- 348- دائرة المعارف بزرگ اسلامي، موسوی بجنوردی، کاظم، ج 4، ص 670، چاپ اول، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامي، تهران 1369 ش.
- 349- ريحانة الادب، مدرس تبریزی، علامه محمد علی، ج 8، صص 222-226، چاپ سوم، کتابفروشی خیام، چاپ سوم، 1369 ش.
- 350- زندگانی امام جعفر صادق، ص 272.
- 351- خمسون و مائة صحابي مختلق، الجزء الاول، ص 45.
- 352- دائرة المعارف بزرگ اسلامي، ج 2، ص 696.
- 353- همان، ص 688.
- 354- خمسون و مائة صحابي مختلق، صص 47-58.
- 355- الاحتجاج، ج 2، ص 377.
- 356- دائرة المعارف بزرگ اسلامي، ج 2، ص 689.
- 357- لغتنامه دهخدا، ج 2، ص 289.
- 358- الفقيه من لا يحضره الفقيه، الصدوق، ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين، ج 2، ص 250؛ الارشاد، ص 547.
- 359- مناقب، ج 4، ص 244؛ الارشاد، ص 539.
- 360- الامام الصادق دراسات و أبحاث، صص 223-231.
- 361- بحار الانوار، ج 3، صص 152-193.
- 362- انعام / 160.
- 363- مائده / 27.

- 364- الاحتجاج، صص 371-374.
- 365- اصول کافی، ج 1، ص 23.
- 366- با مطالعه و بررسی مناظرات امام صادق در منابع حدیثی از جمله جلد دوم احتجاج طبرسی و جلد دهم بحار الانوار، سؤالاتی که در مناظرات از امام صادق پرسیده شده در 7 بخش دسته بندی گردید.
- 367- الاحتجاج، ج 2، ص 335.
- 368- همان، ص 337.
- 369- همان.
- 370- همان، ص 338.
- 371- همان، ص 339.
- 372- همان، ص 348.
- 373- همان، ص 349.
- 374- همان، ص 343.
- 375- همان، ص 337.
- 376- همان، ص 346.
- 377- همان، ص 348.
- 378- همان، ص 338.
- 379- همان، ص 344 و 345.
- 380- همان، ص 350.
- 381- همان.
- 382- همان.
- 383- همان.
- 384- همان، ص 351.
- 385- همان.
- 386- همان.
- 387- همان، ص 340.
- 388- همان، ص 341.
- 389- همان، صص 341 و 342.

- 390- همان، ص 342.
- 391- همان، ص 341.
- 392- همان، ص 343 و 344.
- 393- همان، ص 338 و 339.
- 394- همان، ص 341.
- 395- همان.
- 396- کُهِف / 49.
- 397- الاحتجاج، ج 2، ص 349.
- 398- همان، ص 347.
- 399- همان.
- 400- همان.
- 401- همان.
- 402- همان، ص 348.
- 403- همان، ص 352.
- 404- همان.
- 405- نساء / 56 (هر چه پوست هایشان پخته و فرسوده شود، به جای آنها پوست های دیگری می آوریم تا عذاب را بچشند).
- 406- الاحتجاج، ج 2، ص 351.
- 407- انبیاء / 63 (بلکه این بزرگشان انجام داده است. پس از آنها بپرسید اگر سخن می گویند).
- 408- الاحتجاج، ج 2، ص 330.
- 409- یوسف / 71 (ای کاروانیان شما دزدید).
- 410- همان / 72 (چه چیزی گم کرده اید؟ گفتند: جام پادشاه را گم کرده ایم).
- 411- قارعه / 6.
- 412- همان، 319.
- 413- انعام / 103 (دیدگان او را در نمی یابند و او دیدگان را در می یابد).
- 414- همان / 104.
- 415- طه / 5.

- 416- الاحتجاج، ج 2، ص 332.
- 417- بقره / 255.
- 418- فصلت / 53.
- 419- الاحتجاج، ج 2، ص 349.
- 420- همان.
- 421- همان.
- 422- همان.
- 423- همان.
- 424- همان.
- 425- همان، ص 350.
- 426- همان.
- 427- همان.
- 428- همان، ص 349.
- 429- همان.
- 430- همان، ص 350.
- 431- همان، ص 351.
- 432- همان.
- 433- غافر / 60.
- 434- همان، ص 343.
- 435- الاحتجاج، ج 2، ص 334.
- 436- همان.
- 437- «دیسانیه» گروهی از ثنویه هستند که پیرو «ابن دیسان» و قائل به دو اصل قدیم می باشند.
- 438- هشام بن حکم مدافع حریم ولایت، صفایی، سید احمد، ص 163 و 164، چاپ دوم، نشر آفاق، 1359 ه ش.
- 439- عبدالقاهر جرجانی در کتاب التعریفات، ص 68 سبر و تقسیم را چنین تعریف کرده است :

- سبر و تقسیم هر دو یکی است و عبارت از محدود کردن خصوصیات و اوصاف، در اصل و بی اعتبار نمودن بعضی از آنها به منظور متعین ساختن باقیمانده برای اینکه علت باشد.
- 440- هشام بن حکم مدافع حریم ولایت، ص 163 و 164.
- 441- الاحتجاج، ج 2، ص 336.
- 442- همان.
- 443- بحار الانوار، ج 2، باب اثبات صانع.
- 444- الاحتجاج، ج 2، ص 335.
- 445- همان، ص 353.
- 446- بحار الانوار، ج 3، ص 223.
- 447- الاحتجاج، ج 2، ص 353.
- 448- همان، 365.
- 449- همان، ص 334.
- 450- همان، ص 335.
- 451- بحار الانوار، ج 3، ص 49.
- 452- الاحتجاج، ج 2، ص 354.
- 453- همان، ص 359.
- 454- کشف الغمة، ج 2، ص 370؛ مناقب، ج 4، ص 251.
- 455- نقش ائمه در احیای دین، ج 10، ص 21.
- 456- الاحتجاج، ج 2، ص 359.
- 457- متن کامل این مناظره به همراه نمونه های دیگری از مناظرات امام صادق علیه السلام با دیگر اندیشان خواهد آمد.
- 458- نحل / 125، ای رسول مردمان را با حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت نما و با بهترین شیوه با آنها مناظره کن.
- 459- هشام بن حکم مدافع حریم ولایت، ص 148-152.
- 460- اصول کافی، مترجم: آیه الله محمد باقر کمره ای، ج 1، صص 211-217، چاپ دوم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، 1372.
- 461- اصول کافی، ج 1، صص 535-538.
- 462- همان، 543.

- 463- همان، صص 216-228.
- 464- همان، صص 231-235؛ الاحتجاج، ج 2، ص 335.
- 465- این یک استدلال اِنّی است که از معلول به علت پی می برند. به این صورت که یکنواختی و جریان منظم هستی و گردش منظم شب و روز و خورشید و ماه، دلیل یگانگی خالق و مدبر است.
- 466- همان، صص 235-239.
- 467- الاحتجاج، ج 2، ص 336.
- 468- روم / 30.
- 469- بحار الأنوار، ج 3، ص 281.
- 470- عقاید اسلام در قرآن، عسکری، علامه سید مرتضی، ج 2، تلخیصی از صفحات 539-557، مترجم: محمد جواد کرمی، چاپ اول، مجمع علمی اسلامی.
- 471- شوری / 11.
- 472- انعام / 103.
- 473- همان / 100.
- 474- صافات / 180.
- 475- نساء / 40.
- 476- یونس / 44.
- 477- آل عمران / 161.
- 478- انعام / 15.
- 479- حاقّه / 46-44.
- 480- بقره / 124.
- 481- عقاید اسلام در قرآن، همان، ج 2، صص 558-561.
- 482- الامام جعفر الصادق عليه السلام دراسات و أبحاث، ص 259.
- 483- الامام الصادق و المذاهب الاربعة، ص 361.
- 484- اعراف / 43.

فهرست مطالب

2	سر آغاز
3	مقدمه
7	بخش اول : کلیات
7	فصل اول : مناظره چیست؟
7	الف. معنای لغوی
7	ب. معنای اصطلاحی
10	هدف مناظره
10	فواید مناظره
11	نقش مناظره در تکامل علوم و معارف
12	تاریخچه تحول مناظره
15	فصل دوم : جدل چیست؟
15	الف. معنای لغوی
15	ب. معنای اصطلاحی
16	جدل به معنای عام
16	جدل به معنای خاص
17	انواع جدل
22	قرآن و جدال احسن
24	سرچشمه اصلی مجادله به باطل
26	سرنوشت ستیزه جویان مغرور
27	فصل سوم : آداب و آفات مناظره
27	الف. شرایط و آداب بحث و مناظره
33	ب. آفات و نتایج سوء مناظره نادرست

45	بخش دوم : شیوه مناظرات انبیا ﷺ
46	1. دعوت به توحید و نفی شرک
53	2. نسبت دادن قوم به خودشان
54	3. گفتار آرام و رعایت ادب در برابر تهمت ها
63	4. استدلال منطقی
67	5. قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر (استدلال همراه با پرسش)
73	6. مقایسه
75	7. استدلال از طریق محسوسات
76	8. انذار و اتمام حجت با مشرکان
82	9. اقناع تدریجی (همراهی با مخاطب)
86	10. مناظره با رئیس گروه
90	11. تحریک وجدان با تکیه بر عنصر عقلانیت
96	12. باطل کردن مدّعی افراد با استفاده از ادّعی خود آنها
98	13. اولویت امر به معروف و نهی از منکر
101	14. قاطعیت در اظهار عقاید و تبلیغ رسالت
101	15. یادآوری نعمتهای الهی
103	16. تردید افکنی در میان مخالفان
104	17. ایجاز بعد از اطناب
106	عامل موفقیت انبیا
106	اول : استدلال و منطق
107	دوم : موعظه حسنه
107	سوم : جدل و مقابله به مثل
109	بخش سوم : سیره امام صادق ﷺ
109	زندگانی امام صادق

111.....	اوضاع سیاسی عصر امام صادق
113.....	شرایط فرهنگی و فکری جامعه در عصر امام صادق
114.....	نحوه برخورد امام صادق با تأثیر سوء فرهنگهای غیر اسلامی
118.....	دانشگاهی به وسعت تاریخ
122.....	شاگردان و حاملان فقه امام صادق
123.....	ابوسعید ابان بن تغلب
124.....	هشام بن حکم
125.....	زرارة بن أعین شیبانی
126.....	مؤمن الطاق
127.....	عبدالرحمن بن حجّاج بجلی
127.....	حمران بن اعین شیبانی
128.....	مخاطبان امام صادق
128.....	1. اصحاب
130.....	2. غلات
131.....	3. صوفیان
132.....	4. معتزله
134.....	5. ابوحنیفه (رئیس مذهب حنفیه)
135.....	6. مالک بن انس (رئیس مذهب مالکی)
136.....	7. خلفا و حکام
137.....	8. غیر مسلمانان (اهل کتاب)
139.....	9. زنادقه و دهریون
147.....	بخش چهارم : مناظرات امام صادق <small>علیه السلام</small>
148.....	مناظرات و پاسخ گویی به شبهات
149.....	مناظرات امام صادق در منابع روایی
150.....	انواع مناظرات

1. از نظر تعداد 150
2. از نظر بحث و استدلال 150
3. از نظر نتیجه 150
- موضوعات مطرح شده در مناظرات با امام صادق 152
- شیوه های ورود به بحث 153
- سؤالات مطرح شده با امام صادق 154
- بخش پنجم : شیوه مناظرات امام صادق علیه السلام 169
1. دعوت به توحید و اثبات وجود خدا 170
2. پاسخ کوتاه و مستدل 173
3. استدلال عقلی و منطقی 176
4. ایجاد صورتهای مختلف برای مدّعی فرد مقابل (سبر و تقسیم) ⁽⁴³⁹⁾ 179
5. مورد خطاب قرار دادن افراد با صفات نیکو و رعایت ادب 182
6. باطل کردن مدّعی فرد با استفاده از کلام وی 183
7. قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر 184
8. تذکر دادن به امور ملموس در زندگی 186
9. برخورد کوبنده 186
10. ردّ قیاس و رأی (با استناد به آیه قرآن و احادیث) 187
11. محسوس نمودن امور معقول 190
12. هدایت تدریجی از راه جدل، خطابه و برهان 190
- الف. جدال أحسن 191
- ب. خطابه 191
- ج. برهان 192
- نمونه هایی از مناظرات 193
- مناظره یکم (مناظره امام با زندیق مصری) 193

197.....	مناظره دوم.....
203.....	مناظره سوم.....
206.....	مناظره چهارم.....
208.....	مناظره پنجم.....
210.....	بخش ششم : نتیجه گیری.....
211.....	بررسی شیوه های انبیا.....
214.....	راه اهل بیت، راه قرآن.....
214.....	1. درباره توحید.....
215.....	2. درباره عدل.....
216.....	3. درباره نبوت.....
216.....	4. درباره امامت.....
217.....	بررسی شیوه های امام صادق.....
222.....	پی نوشت ها :.....
242.....	فهرست مطالب.....